

+* صدا

رویا وهمی

سرشناسه: وهمی ، رویا ۱۳۳۸

عنوان و نام پدیدآور: صدا / رویا وهمی

وضعیت ویراست: ویراست ۲

مشخصات نشر: تهران: رویا وهمی ۱۳۹۰

مشخصات ظاهری : ۱۶۲ ص. : جدول

شابک : ۳۵۰۰۰ ریال: ۶-۷۲۴۴-۰۴-۹۶۴-۹۷۸

رده بندی گنگره: ۱۳۹۰ ۴۹ الف/۴۶۳ BF

رده بندی دیویی : ۴۰۱/۹

شماره کتابشناسی ملی: ۲۳۸۷۲۵۴

شابک: ۶-۷۲۴۴-۰۴-۹۶۴-۹۷۸

ISBN: ۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۷۲۴۴-۶

صدا

رویا وهمی

ناشر: مولف

چاپ دوم: ۱۳۹۰

طرح جلد: سارا باقری

صفحه آرایی: علی طاهری ش. (خدمات نشر افرا)

afratype@gmail.com

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۳۵۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۰۴-۷۲۴۴-۶

royavahmi@yahoo.com

مندرجات

۹.....	مقدمه
۱۳.....	فصل اول
۱۴.....	چگونگی تولید صوت.....
۱۴.....	دست پخت زبان.....
۱۵.....	دستور پخت صدای نَم نَم.....
۱۶.....	دگرگونی طبیعت.....
۱۷.....	اهمیت اولین وقوع.....
۱۹.....	تفاوت انعکاس صدا در گذشته و امروز.....
۱۹.....	انسان مقلدی ماهر.....
۲۱.....	انگیزه تقلید از صدا چه بود؟.....
۲۳.....	تقسیم بندی دوره‌ای.....
۲۳.....	ذهن و زبان.....
۲۴.....	تحلیل ذهن قبل از پیدایش زبان.....
۲۹.....	فصل دوم
۲۹.....	دوره کهن.....
۳۲.....	محیط زندگی انسان.....
۳۳.....	زبان راکد.....
۳۶.....	افزایش جمعیت و مهارت زبان.....
۳۷.....	تحلیل ذهن در دوره کهن.....
۳۸.....	۱- ایجاد خاطره و مرور خاطره.....
۳۸.....	۲- ایجاد حس عشق و نفرت.....

۴۲	۳- اعتماد به نفس.....
۴۳	دسته بندی کلماتی که بر اثر صدا بوجود آمده‌اند.....
۴۵	۱- صوت حسی.....
۴۷	آیا بدن ما با ما حرف می‌زند؟.....
۴۸	عامل تاثیر گذار بر صدای حسی.....
۵۲	۲- صوت حرکتی با منشا انسانی.....
۵۷	۳- صوت جانداران.....
۶۱	کلمات تغییر پسند.....
۶۱	۴- صوت طبیعت.....
۶۳	۵- صوت ماشین و ابزار.....
۶۴	۶- صوت ساز.....
۶۴	۷- انفجار و ارتعاش.....
۶۴	کلمات رقصنده.....
۷۱	فصل سوم
۷۱	دوره میانی.....
۷۳	تزریق زمان در زبان (ایجاد زبان حرکتی).....
۷۵	جذابیت بازگشت.....
۷۷	درجه بندی زمان.....
۷۹	نزدیک شدن زمان‌ها به یکدیگر.....
۸۰	آمادگی ذهن برای اعمال تغییر.....
۸۴	نسل شاهد تغییر.....
۸۴	تاثیر روانی زبان در دوره میانی.....
۸۵	حس ضدیت.....
۸۷	زدن حرف آخر.....
۸۷	پروراندن رویا در ذهن.....
۸۹	ابداع خط و کندی تغییر.....
۹۰	خط و نوشتن نامه.....
۹۲	سختی بیان جمله.....
۹۵	حرکات موزون و آواز.....
۹۷	دلیل تغییر کلمات وارده.....
۹۸	سلاحی به نام زبان.....
۱۰۱	فکر باردار و سرنوشت.....
۱۰۳	جاذبه کلام.....
۱۰۵	سحر کلام.....
۱۰۶	زبان باور.....

شایستگی باور.....	۱۰۸
آداب چشم نخوردن.....	۱۰۹
باور در کدام زبان بیشتر است.....	۱۱۱
تاوان استفاده از زبان.....	۱۱۶
زبان و روان.....	۱۱۷
روانشناسی حرف و واژه.....	۱۱۹
تونل صوتی.....	۱۲۱
تاثیر احساس بر ساخت واژه.....	۱۲۲
مقایسه مراحل خلق و رشد زبان با یکدیگر.....	۱۲۳
رابطه تعداد حروف الفبا با تنوع صدا.....	۱۲۴
اولویت ساخت عناصر زبان.....	۱۲۶
انتخاب مصدر.....	۱۲۷
صدای بلند و دوستی.....	۱۳۵

چهارم..... ۱۳۷

دوره آتی.....	۱۳۷
کنترل فکر.....	۱۳۸
نگارش پیشرو و رویت متن بجای خواندن متن.....	۱۳۹
زبان صحبت کردن و دلایل آن.....	۱۴۲
تفکر تجسمی.....	۱۴۳
کاهش ضریب شنوایی.....	۱۴۷
عادت و احساس دلتنگی.....	۱۴۹
بدبینی، شک، سوء تفاهم.....	۱۵۱
بروز عشق و نفرت در روان.....	۱۵۲
زنان با احساس تر از مردان.....	۱۵۲
فرار از دست فکر پرورده.....	۱۵۵
خواب دیدن در بیداری.....	۱۵۶
تهدید سلامت انسان.....	۱۵۹
زبان دروغ.....	۱۵۹
تغییر چهره.....	۱۶۲

مقدمه

زبان محصول برداشت انسان از طبیعت است. او هر آنچه از طبیعت کسب کرد یعنی شنید، دید، خورد و لمس کرد را پس از پالایش در ذهن، بدو بازپس داد. در حیطه زبان شناسی پالایش موارد نام برده بصورت عناصر اولیه زبان متجلی گشت. می‌توان آن را هدیه‌ای از جانب انسان به طبیعت تلقی کرد تا بدین گونه دین خود را بجای آورد. به شرح دیگر، آدم انعکاس صداهایی که به درونش راه یافت را با کلمات به دنیای خارج از ذهن خود تزریق نمود.

کنش عناصر طبیعی (محرک بیرونی)، انسان را وادار به واکنش ساخت بطوریکه یکی از دستاوردهای آن ابداع زبان است. کنش و واکنش ما بین او و طبیعت هم چنان ادامه دارد حتی اگر در برهه‌ای از زمان، نقش این دو جا بجا شده باشد. تقلید از صدا از جمله دلایل اولیه ابداع زبان است. بدین ترتیب

آدم با حبس صدا در ذهن و تقلید از آن، کلمات متنوعی ساخت. پس از کسب مهارت زبانی، بسیاری دیگر از عناصر زبان، بر اثر خصلت الگو برداری مغز و همچنین بهره وری از سایر خلاقیت فردی، ابداع گردید. در برهه‌ای دیگر شاهد هستیم چگونه شیوه زندگی بر رشد زبان تاثیر گذاشت.

در این مطالعه، تاثیر متقابل ذهن و زبان، گام به گام مورد بررسی قرار گرفته است. دلیل برجسته شدن زمان در ذهن، نفوذ زمان در زبان و ضرورت درجه بندی آن، از دیگر مباحث مورد بررسی است. جابجایی زمان در زبان، با طرح سؤالاتی از قبیل، اگر کسی در گذشته از زمان حال استمراری به جای آینده استفاده می‌کرد آیا دیوانه پنداشته می‌شد، مورد تحلیل قرار گرفته است.

در مطالعه حاضر، زبان بر اساس حس شش گانه آدمی (محرک وجودی) و همچنین عناصر تاثیر گذار طبیعت بر وی (محرک بیرونی) مورد ارزیابی قرار گرفته است. علاوه بر آن دسته بندی متفاوتی از صداها ارائه شده است. به مقوله زبان نگاهی همه جانبه داشته ام از موارد اشاره شده گرفته تا مواردی از قبیل تعبیر خواب، زبان دروغ، قدرت سخن، فال گرفتن و ایجاد حس عشق و نفرت در وجود آدمی، همه این‌ها وجه تمایز مطالعه پیش رو با سایر پژوهش‌های زبانی است.

در چاپ دوم این کتاب موضوعات، مورد بررسی مجدد قرار گرفته‌اند و پیرامون آن مطالبی ارائه شده است. چنانچه مرجعی برای نوشته ای از این کتاب می‌شناسید سپاسگزار می‌شوم

اطلاعات آن را به آدرس الکترونیکی اینجانب ارسال نمایید تا
برای غنای این کتاب در چاپ بعدی در نظر گرفته شود.
royavahmi@yahoo.com

فصل اول

وقوع رویدادهایی تاثیر شگفت انگیزی در زندگی بشر دارد، پدیده زبان یکی از چنین موارد است. زبان تا زمان بقایش زندگی و روان آدمی را همواره تحت الشعاع خود قرار خواهد داد. ابداع زبان توسط انسان آگاهانه صورت نپذیرفت، یعنی این طور نبود که یک روز از خواب بیدار شود و بگوید "امروز برای این که حوصله‌مان سر نرود بیایید دست به ساخت زبانی بزنیم!" قبل از آن که یکباره به فکر چنین عملی بیفتد، می‌بایست ذهنش آماده می‌شد. برای این منظور ابتدا باید اتفاقاتی بوقوع می‌پیوست، آنگاه ذهن او با مشاهده و استفاده از سایر حس‌های ششگانه‌اش توانایی لازم را بدست می‌آورد. آمادگی ذهن تا تراوش خلاقیتی از آن تدریجی صورت می‌پذیرد. بدین دلیل معمولاً فرد پس از بروز خلاقیتی از خود، چندان شگفت زده نمی‌شود. درست است که زبان به یکباره بوجود نیامد لیکن طولی نکشید که انسان زمام اختیار آن را بدست گرفت. در این راستا او زمانی دست به تغییر، الگوبرداری، اشتقاق و سایر

ابداعات مربوطه زد و زمانی دیگر آگاهانه جلو ایجاد تغییر ایستاد. معذالک آدمی همواره پذیرای تغییراتیست که ناخودآگاه بدان دچار می‌شود. زیرا این گونه تغییرات اصولی‌ترین و ماندگارترین تغییر در پروسه‌ی تکامل زبان ارزیابی می‌شوند.

چگونگی تولید صوت

صوت در روی کره زمین بر اثر عواملی نظیر سایش، فشار، ارتعاش و کشش و همچنین با آزاد شدن انرژی بوجود می‌آید. فرایند تولید آن را "برخورد" می‌نامم و دسته بندی انواع آن عبارت است از:

- ۱- برخورد دو شئی قابل دیدن به یکدیگر،
 - ۲- برخورد یک شئی قابل دیدن به یک عنصر نامرئی (مانند برخورد پره پنکه به هوا یا برخورد هوا به تارهای صوتی انسان)،
 - ۳- آزاد شدن انرژی (بر اثر عواملی نظیر شکست، پاره شدن، سوختن، انفجار)،
- برخورد دو عنصر غیر قابل دیدن نیز از خود صدایی تولید می‌کند لیکن حس شنوایی بدون مجهز شدن به ابزار پیشرفته قادر به شنیدن آن نمی‌باشد (چرخش الکترون).

دست پخت زبان

همانطور که برای تهیه غذا نیاز به مواد اولیه، درهم آمیختن و پختن داریم برای ساخته شدن کلمات نیز می‌توان مشابه چنین

مراحلی را تصور نمود. بدین منظور مواد اولیه‌ی ساخت کلمه‌ای
 بشرح زیر در نظر گرفته می‌شود:

برخورد دو شئی،	یک برخورد
انعکاس صدا،	حداقل یک طول موج
پرده گوش،	یک لایه
عضو زبان،	یک عدد
تار صوتی،	چند تار

دستور پخت صدای نَم نَم

در دستور پختِ امروز، صدا از نوع اول یعنی برخورد "دو شئی
 قابل دیدن" در نظر گرفته شده است. "نَم نَم" انعکاس صدای
 برخورد قطره‌های باران با زمین است. اگر صدای چنین برخورد را با
 لرزش پرده‌ی گوش و اعصاب مربوطه بیامیزیم در ذهن صدایی شبیه
 "نَم" را ذخیره خواهیم کرد. مقوله پختن در ساخت زبان را می‌توان
 به تقلید از صدا، الگوبرداری و اشتقاق اطلاق کرد. هیچ کلمه‌ای به
 یکباره ساخته نشده است بلکه هر کلمه تا در آمدن به شکل
 امروزی‌اش در کارنامه‌ی خود، تاریخ‌های متفاوتی را در بر دارد. این
 مضمون بخصوص برای کلماتی که در دوران قدیم بر اساس اشاره و
 یا تقلید از صدایی بوجود آمده‌اند صادق است. به کلماتی که در
 دوران اولیه ساخت، بر اساس موارد نامبرده ساخته شده اند، کلمات
 ریشه گفته‌اند زیرا نه تنها خمیره زبان با آن شکل گرفت بلکه زیر
 بنای هر نوع زبانی را نیز تشکیل می‌دهند. ساخت حروف نوشتاری
 (خط) بمثابه شناسنامه دار کردن کلمه بشمار می‌آید، هر کلمه‌ای

که برای اولین بار به اسارت حروف در آمد شناسنامه‌اش همانجا صادر شد. مکتوب شدن کلمه، موجب رسمیت شناخته شدن نه تنها آن کلمه بلکه نوع تلفظ آن نیز شد. با وجودی که تغییر زبان اتفاقیست که همواره در حال وقوع پیوستن است لیکن پس از شناسنامه دار شدن کلمات، روند تغییر آن کندتر شد.

دگرگونی طبیعت

چگونگی شکل گیری برخی از پدیده‌ها که در زمان قدیم رخ داده‌اند بدلیل عدم ثبت رویدادها، دارای ابهاماتی است. بدین خاطر برای کندوکاو درباره‌ی آنان می‌بایست دو جنبه‌ی مرتبط را مورد بررسی قرار داد. ابتدا "بار اولی" که آدم دست به عملی خلاق زد باید مورد تصور قرار گیرد و پس از آن "دلایل و شرایط" موجود و مورد نیاز برای بروز چنین خلاقیتی، در ذهن تجسم گردد. یکی از شیوه‌های لازم برای مطالعه‌ی منشا زبان، گشودن بال‌های خیال است. در این خصوص تخیل خود را باید بدانجا بکشانیم و دوره‌ای را تصور نماییم، که آدم‌های موجود در طبیعت چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی برای تشکیل قبیله به حد نصاب نرسیده بودند و لاجرم بصورت گروهی زندگی می‌کرده‌اند. گروه‌ها که می‌توانستند در تمام مناطق جغرافیا به طور پراکنده وجود داشته باشند در طبیعتی کاملاً متفاوت با طبیعت امروزی زمین، زندگی می‌کرده‌اند. تفاوت طبیعتی که امروز ما در آن زندگی می‌کنیم با طبیعت مورد نظر ما بقدریست که می‌توان گفت انگار آنان در سیاره‌ی دیگری به غیر از زمین می‌زیسته‌اند.

ممکن است این سوال پیش آید، دگرگونی طبیعت چه ربطی به موضوع زبان دارد. در صورتی که اگر ما صدا و انعکاس آن در طبیعت و اثر آن بر ذهن را جزو محرک‌های اصلی پیدایش زبان اولیه بدانیم آنگاه قادر خواهیم بود به ارتباط این دو بیکدیگر پی ببریم. بدین منظور اگر دو شرایط کاملاً مشابه، از نوع کاسه چینی‌ای که می‌خواهیم دقیقه‌ای دیگر به زمین بزنیم، تا نوع زمینی که کاسه چینی قرار است به آن کوبیده شود را، در هر دو زمان باز سازی کنیم، با این وجود با دو انعکاس صدای متفاوت روبرو خواهیم شد. دلیل آن چیست؟ برای پاسخ دادن به این سوال می‌بایست نه تنها عوامل متعدد که در این راه تعیین کننده بوده‌اند را مد توجه قرار داد بلکه از تغییراتی که بر سر چنین عوامل آمده است نیز غافل نماند. بعنوان مثال تغییر محیط زیست، ضریب شنوایی، طول قد، حتی مولکول‌های موجود در هوا در کیفیت صوتی که بگوش می‌رسد تاثیر گذار است. از بدو پیدایش زبان تا به امروز، عناصر نامبرده و دیگر موارد اثر بخش، تحت تغییر تاریخی قرار گرفته‌اند. بدین خاطر صدای شکسته شدن کاسه چینی در دو دوره‌ی متفاوت، یکسان شنیده نمی‌شود. در این مطالعه یکی از محرک‌های اصلی ایجاد زبان در اجتماع فرضی ما، انعکاس صوت در نظر گرفته شده و به عنوان "محرک بیرونی" مورد شناسایی قرار گرفته است.

اهمیت اولین وقوع

در شکل گیری هر پدیده، عناصری چند بصورت مجموعه دست

به دست هم می‌دهند. برای بررسی دقیق نه تنها باید عناصر تاثیر گذار معرفی گردند بلکه جزئیات هر عنصر نیز مورد تفکیک قرار گیرد. بعنوان مثال در بوجود آمدن صدای "نم" عناصر تاثیر گذار عبارتند از برخورد قطره باران به زمین، بگوش رسیدن انعکاس صدای آن و نهایتا تقلید از آن. قبل از پرداختن به جزئیاتِ عناصر نامبرده برای تسریع در امر "علت یابی"، در این مطالعه همواره از ایده‌ی "اولین وقوع" یاری می‌جوییم. چنانچه اولین وقوع و شرایط شکل‌گیری آن به دقت مورد ارزیابی قرار گیرد آنگاه درک علت وقوع تسریع می‌گردد. بدین منظور سر بزنگاه فردی می‌رسیم که اولین بار از دهان خود کلمه "نم" را تقلید کرد و چیزی شبیه به آن از دهان خود خارج ساخت. این عمل، اولین وقوع ما تلقی می‌شود. حال برای بررسی جزئیات هر یک از عناصر تاثیر گذار، برای شکل‌گیری اولین وقوع بهتر است از خود پرسید در دوران اولیه‌ی ابداع، انعکاس صدای "نم" از برخورد قطره باران با چه نوع زمینی بود؟ یا قطره‌هایی که انعکاس صدای آن بصورت "نم" شنیده می‌شد دارای چه اندازه‌ای بودند؟ ضریب شنوایی انسان نخستین و یا اندازه‌ی قد اولین کسی که از خلاقیت خود استفاده کرد و تقلید صدای برخورد قطره باران با زمین را با چرخش عضو زبان از دهان خود پس داد چه بود؟ تمام موارد نامبرده در تنوع انعکاس صدای قطرات باران تاثیر گذار است. اما براستی ما امروز صدای برخورد قطره باران با زمین را چگونه می‌شنویم؟

تفاوت انعکاس صدا در گذشته و امروز

امروز چنانچه از برخورد قطرات باران با زمین، صدای "نم" شنیده نشود نتیجه می‌گیریم فضا و بستر چنین برخوردی در دو دوره، متفاوت است. در غیر این صورت چندان تفاوتی بین شرایط تولید چنین صدایی در قبل و امروز وجود ندارد. برآستی یکی از دلایلی که موجب شده مقوله زبان پیچیده به نظر آید و صدا مورد اهمیت کمتری قرار گیرد، تفاوت مابین تلفظ کلمه و صدای ریشه‌ی همان کلمه است. در صورتی که بنا به دلایلی که یاد شد، به هیچوجه صداهایی که به گوش انسان قدیم می‌رسیده با همان کیفیت به گوش انسان امروز نمی‌رسد. این امر از جمله دلایل سر در گم کننده در راه مطالعه زبان است و نه تنها موجب شده منشا زبان، پیچیده به نظر آید بلکه نقش صدا، جایگاه واقعی خود را در این وادی بدست نیاورد. همواره از پیچیدگی زبان صحبت به میان آمده است در صورتیکه توجه به ظرافت آن موجب سهولت بررسی می‌شود. به دلیل روبرو بودن با چنین پدیده‌ی ظریفی، در نظر نگرفتن تغییر تدریجی، قابل اغماض نمی‌باشد.

انسان مقلدی ماهر

توانایی تقلید در نهاد آدمی، ابزاری جهت تحول زندگی بشر است. او حتی از صداهایی که بدن خود تولید می‌کرد مانند صدای خنده، گریه حتی خوردن تقلید کرد و کلماتی بوجود آورد.

حساسیت حس شنوایی به صدا، بحدی بود که آدم از انعکاس هیچ صدایی در پیرامون خود چشم پوشی نکرد. از صدای بال زدن حشره گرفته تا تشخیص تفاوت صدای ریزش آب از ارتفاعات گوناگون. چنانچه انعکاس هر تک صوت را مرکب در نظر بگیریم یعنی صوت دارای طول موجی با نقطه شروع، اوج و فرود باشد با این وجود حساسیت گوش توانایی تفکیک چنین اجزایی را داشت. این توانایی فرد را قادر ساخت تا براحتی از تقلید انعکاس هر نوع صدایی بخوبی بر آید و شبیه‌ترین تقلید را ارائه دهد.

در دوران اولیه‌ی زندگی، آدم برای رفع خستگی، ترساندن جانوری مودّی و یا تولید صوت برای گمراه کردن حیوان درنده جهت ایجاد موقعیت فرار و یا سایر موارد، صداهایی از دهان خود در می‌آورد. او با اتکا به این قبیل صداها، قادر به ساخت کلمه شد. بدین ترتیب توانست از انبوهی از اشارات صوتی خود و همچنین اصوات موجود در طبیعت، عناصر زبان را بسازد و زبان امروزمین را بوجود آورد. لاکن بحرف در آمدن آدمی حتی برای اول بار به این سادگی‌ها نبود زیرا انرژی زیادی گرفته می‌شود تا صدایی از دهان بیرون رانده شود. پس چه انگیزه‌ای ارزش این را داشت تا او بخود زحمت بدهد و از صدای شنیده شده، تقلیدی ارائه دهد؟ با در نظر گرفتن توانایی مغز، چنانچه یکی از محرک‌های اولیه برای تقلید از صدا را رفع نیاز وی بدانیم آنگاه می‌شود به پاسخ سوال نزدیک شد. در واقع قرار گرفتن آدم در موقعیت ضروری (ترس، گرسنگی، خشم، تنهایی و مانند اینها) ارزش آن را

داشت که او بخود زحمت بدهد و از صدایی تقلید کند. چنین روندی موجب تعمیق تفکر وی شد با وجودیکه از پیامد آن بی خبر بود.

انگیزه تقلید از صدا چه بود؟

از جمله عواملی که منجر به تشویق انسان برای تقلید از صدا شد نیاز بود. منتهی نباید فقط به کلمه‌ی نیاز بسنده کرد، بلکه بهتر است نیاز وی مورد شناسایی قرار گیرد، یا حداقل نیازهایی که او را وادار به تقلید از صدایی کرد، مشخص شود. آیا هر نیازی او را مجبور بدین کار کرد و یا فقط برخی از آنان دارای چنین پتانسیلی بود؟ وقتی آدمی در موقعیت استیصال قرار گیرد به هر آنچه در آن لحظه بفکر او می‌رسد و یا مجبور به انجام عملی برای رهایی شود، نیاز اولیه گفته می‌شود. بعنوان مثال فردی را در نظر بگیریم که مدت یک هفته هیچ غذایی پیدا نکرده است. این شخص گرسنه که همچنان توانایی شکار کردن دارد وقتی به طعمه‌ای بر می‌خورد، فشار گرسنگی او را مجبور به استفاده از هرگونه کارایی بدنی-ذهنی و می‌دارد تا ریسک از دست دادن طعمه به حداقل برسد. قرار گرفتن در موقعیت بحران و انجام دادن عملی برای رهایی از شرایط دشوار، آن عمل را ضروری جلوه می‌دهد زیرا این قبیل موارد بحرانی موجب جرقه زدن خلاقیت در ذهن می‌شوند. به عبارت دیگر قرار گرفتن در شرایط استیصال موجب افزایش تمرکز و بروز بهترین توانایی بدنی-ذهنی می‌شود. در این قبیل موارد است که انسان به انجام اعمالی برای "اول بار"

دست می‌زند و احتمال ابداع و اختراع توسط بنی آدم افزایش می‌یابد. حال این سوال مطرح می‌شود، در دوران ابتدایی زندگی، آیا تلاش بشر برای تقلید از صدایی که ضروری به نظر نمی‌آمد مانند صدای "تق"، لازم بود؟ محتملا خواهیم گفت خیر، با فرض بر آنکه این قبیل ابتکارات زبانی در دوره‌ای رخ داده است که نیازی بدان حس نمی‌شد، پس به چه دلیل او وادار به تقلید از چنین صداهایی شد؟ برای پاسخ گویی خصلت "عادت" مغز را مورد بحث قرار می‌دهیم. "پاولف" عصب شناس روسی برای توضیح این خصیصه چنین مثالی آورده است؛ برای از خواب بیدار شدن ساعت زنگدار خود را برای هفت صبح کوک کنید و بالای سر خود بگذارید. چند روز اول، شما بعد از به صدا در آمدن زنگ از خواب بیدار می‌شوید لیکن روزهای بعد دقایقی قبل از آنکه زنگ به صدا در آید شما از خواب بیدار می‌شوید. این مثال بهترین نمونه برای نشان دادن خصلت "عادت مغز" است. بنابراین پس از آنکه انسان اولیه در موقعیت ضروری قرار گرفت و مجبور به ابراز خلاقیت زبانی شد، بر اثر خصلت "عادت مغز"، به چنین روندی ادامه داد. در این راستا حتی دست به تولید واژگانی زد که ضرورت ساخت آن فرا نرسیده بود. وقوع چنین حالتی صرفا منجر به غنی شدن زبان اولیه شد زیرا آن میزان زبان بوجود آمده با توجه به فعالیت اندک وی، احتمالا جوابگوی مایحتاج زبانی در مرحله ابتدایی زندگی‌اش بود.

تقسیم بندی دوره‌ای

به منظور بررسی منشا زبان، روند تکامل آن را به چند دوره دسته بندی کرده ام. دوره کهن، دوره میانی و دوره آتی، این دسته بندی صرفا برای سهولت بررسی صورت گرفته است. بین دوره‌ها خط کشی مشخصی وجود ندارد تغییراتی که بر سر زبان در دوره‌ی بعدی در نظر گرفته شده طی دوره پیشین نیز قابل پیش بینی است.

۱- دوره کهن:

۱-۱ خلق

۱-۲ الگوبرداری

۲- دوره میانی:

۲-۱ زبان حرکتی (ایجاد زمان و درجه بندی زمان در زبان)

۲-۲ توسعه ارتباط (نزدیک شدن زمان‌ها بیکدیگر)

۳- دوره آتی

۳-۱ فنای زبان

ذهن و زبان

پس از آنکه انسان قدیم به ابزار زبان مجهز شد ذهن وی دستخوش تغییر گشت. تاثیر زبان بر ذهن تاثیری صاعقه وار نبود بلکه گام به گام با تغییر و رشد آن، ذهن نیز مورد تغییر واقع می‌گشت. اگر در بدو ابداع، فرد با تسلطی کامل بر یافته‌های خود، آگاهانه روند رشد این

پدیده را هدایت کرد، زمانی دیگر این دست پرورده‌ی آدمی، تحت تاثیر سایر عوامل پیشبرنده، او را به تغییر ناخودآگاه زبان، وا داشت. تاثیر زبان بر ذهن در هر دوره‌ی کهن، میانی و آتی، مورد تحلیل قرار گرفته و در ابتدای هر دوره در بخش مربوطه گنجانده شده است. در اینجا صرفاً شمای کلی آن تصویر می‌شود.

۱- قبل از پیدایش زبان		تحلیل ذهن
۲-۱- ایجاد و مرور خاطره- قدرت تجسم	۲- دوره کهن	
۲-۲- ایجاد و تقویت حس عشق و نفرت		
۲-۳- ایجاد اعتماد به نفس		
۳-۱- حواس پرتی-خرافات	۳- دوره میانی	
۳-۲- رویا پردازی		
۳-۳- حس ضدیت		
۳-۴- زدن حرف آخر		
۴- دوره آتی		

تحلیل ذهن قبل از پیدایش زبان

بکر بودن ذهن انسان نخستین بحدیست که انگار او با هر غروب خورشید می‌میرد و با هر طلوع دوباره زاده می‌شود. کم حافظه بودن او ناشی از محدود بودن فعالیت آدمی و به روز

بودن ذهنش به دلیل عدم نیاز به حفظ خاطره به مدت طولانی است. طول مدت نقش بستن خاطره‌ای و محو شدن آن در ذهنش بقدری سریع رخ می‌دهد که انگار وقوع و محو آن محدود به یک وعده خواب و از خواب بیدار شدن است. عدم حفظ خاطره در ذهن انسان قدیم به دلیل نبود نیاز به بهره برداری از آن است. بنابراین به دلیل حمل خاطرات یک بار مصرف، حافظه‌ی او را حافظه‌ی اولیه می‌نامم و هرگاه از حافظه‌ی اولیه نام برده شد یعنی حافظه‌ای که در آن خاطرات ماندگار وجود ندارد (گذشته از موارد غریزی) و طول مدت نگهداری خاطره در آن کوتاه است. تنها جاندارانی از خاطرات یک بار مصرف برخوردارند که از ذهنی عاری از خاطره ماندگار و تجسم برخوردار باشند. انسان نخستین شاید حتی به زور بتواند طلوع خورشید روز قبل را به یاد بیاورد زیرا ذهن وی تنها در حضور معنا پیدا می‌کند و گذشته و آینده برایش مفهومی ندارد. در واقع "حاضر بودن ذهن" متجلی از ذات طبیعی کارکرد مغز است. بنابراین ذهن او در این برهه، محدود به حافظه‌ی اولیه است زیرا هنوز ابزار نقش زدن بر آن را خلق نکرده است تا با استفاده از آن ذهن خود را قفسه بندی نماید. بدون شک تاثیر مهمی که زبان بر ذهن گذاشت همانا عمق بخشیدن و گستردن ذهن آدمی بود. او با رشد زبان خود، به ذهنش عمق و قدرت تجسم بیشتری بخشید بطوریکه "ذخیره خاطره" به مدت طولانی و همچنین "مرور خاطره" در ذهن، امکان پذیر شد. قبل از پیدایش زبان، کارهای هر روزه‌ی انسان در دوره‌ی

زندگی ابتدایی‌اش تقریباً مشابه روزهای دیگر بود. اگر در دوره‌ای بیشتر وقت خود را به خوردن و تهیه مایحتاج غذایی تخصیص می‌داد آدم فرضی ما بیشتر اوقات خود را در خواب می‌گذراند و نیاز او به غذا چه بسا روزانه نبود. هر چند شعاع تردد و فعالیت او را محدود بدانیم با این وجود تلاش وی برای رفع گرسنگی و تشنگی در همان محیط محدود خود انکار ناپذیر است. بنابراین پرسش چنین سوالی منطقی می‌نماید، آیا فعالیت اندک وی اثری در عمق بخشی ذهنش نداشت؟ تاثیر فعالیت عملی بر گسترش ذهن انسان نخستین در مقایسه با تاثیری که زبان با عناصر ذهنی_عینی بشمار خود بر حافظه، تجسم و بخصوص بر روان گذاشت، بحدیست که می‌توان حداقل در ابتدای ابداع زبان، آن را ناچیز قلمداد کرد. علاوه بر آن تاثیر سخن بر روان از دیگر محرک‌های پیشبرنده است که با تقویت و ایجاد احساساتی، همواره تاثیر بسزایی در روان و تفکر آدمی بر جای گذاشته است. از طرف دیگر سرعت هماهنگ شدن فعالیت مغز و واکنش فرد به نحو است که وقتی کسی انجام عملی را فرا گرفت دیگر نیازی به مرور خاطره "یادگیری" جهت انجام آن، پیدا نمی‌کند. بدین ترتیب پس از کسب مهارت عملی، انگار شخص آن کار را بطور اتوماتیک انجام می‌دهد مانند بازی اسکیت و یا نواختن پیانو. بنابراین با توجه به عدم نیاز آنچنانی به مرور خاطره یادگیری و همچنین اندک بودن فعالیت انسان اولیه، دلایل عدم رشد خاطره در ذهن را موارد زیر در نظر می‌گیرم:

- ۱- انگشت شمار بودن فعالیت انسان اولیه،
- ۲- عدم نیاز به مرور خاطره "یادگیری" بدلیل اتوماتیک انجام دادن عملیات پس از کسب مهارت،
- ۳- عدم گرایش ذهن به مرور خاطره بدلیل انرژی بر بودن آن و بروز خستگی ذهن،
- ۴- عدم وجود محرک "قدرت سخن"،

فصل دوم

دوره کهن

مرحله خلق جزو حیاتی‌ترین مراحل پیدایش زبان بشمار می‌آید. موردِ مطالعه، در این مرحله صدا است. در برخی از محافل زبان شناسی “صدا” عامل اصلی بوجود آمدن زبان شناخته شده است. اگر آدم کر بود زبانی بدین شکل ساخته نمی‌شد زیرا مواد خام مورد نیاز، برای ساخت زبان فقط محدود به انعکاس صداهای درون وجودش و حس کردنِ آن می‌شد. حال اگر فرد را فقط از حس بینایی محروم بداریم، تفاوت زبان ابداعی وی با زبان امروزی‌اش چندان نمی‌بود. برای نشان دادن اهمیت حس شنوایی، بیایید او را در محیط صامتی قرار دهیم. محیطی که در آن هیچگونه برخوردی رخ ندهد تا صدایی تولید نشود -یا صدای برخورد، صدای جانوران و سایر صداهای موجود در طبیعت پایین‌تر از قدرت شنوایی باشد. در این حالت می‌توان ادعان داشت حتی اگر انسان کر هم نمی‌بود باز هم زبانی ساخته نمی‌شد.

از اینجا به بعد برای درک تاثیر صدا یا محرک بیرونی بهتر است تصور نماییم انسان نخستین برای تقلید از صوت از دو کیسه استفاده کرد. یک کیسه ذهنی که در سر او جای گرفته بود و دیگری کیسه‌ای نامریی که آدم آنرا بدوش خود این‌ور و آن‌ور می‌برد. حدس می‌زنید در آن‌ها چه چیزهایی می‌ریخت؟ به نظر درست حدس زده اید صداهایی که می‌شنید را در کیسه ذهنی می‌ریخت و در کیسه‌ی نامرئی روی دوشش صداهایی که با تقلید از صدای درون کیسه ذهنی، از دهان خود خارج می‌ساخت ریخته می‌شد. حال بیایید در نظر بگیریم آدم فرضی ما برای اولین بار می‌خواهد از این دو کیسه که خالی هستند استفاده کند. پس خودتان را آماده سازید تا لحظاتی دیگر، برای اول بار تقلید از صوتی صورت گیرد. محدودیت ما برای این کار وجود حداقل یک صدا در کیسه ذهنی است. با توجه به حافظه‌ی اولیه در نظر بگیرید تک صدای موجود در کیسه ذهنی تنها لحظاتی قبل، در حافظه‌ی اولیه‌اش جای گرفته است و چون تابحال از صدایی تقلید نکرده است، وجود آن در ذهن او از نوع خاطره زود گذر ارزیابی می‌شود. بطوریکه اگر تا لحظاتی دیگر مورد تقلید قرار نگیرد بزودی از حافظه یا کیسه‌ی ذهنی‌اش محو می‌شود. لیکن چنانچه تا دقایقی دیگر از آن تقلید کند اتفاق جدیدی در ذهنش رخ می‌دهد و بدین وسیله تبدیل حافظه‌ی زود گذر وی به خاطره‌ی ماندگار تحقق می‌یابد. حال که قرار است "اولین تقلید" از صوتی مورد تحلیل قرار گیرد بهتر است پنجره‌ی دنیای فرضی‌مان را بکشاییم و افرادی را مشاهده کنیم که به هیچ زبانی

صحبت نمی‌کنند. همچنین در دنیای فرضی ما به آدم‌ها غذا نمی‌دهند بلکه خود آنان باید برای رفع گرسنگی تلاش کنند و به شکار بپردازند. روزی یکی از آن‌ها هنگام شکار پرنده‌ای، برای اولین بار، صدای جفت پرنده را که دقایقی پیش شنید و هنوز از حافظه‌ی اولیه‌اش (کیسه ذهنی) محو نشده است را بخاطر می‌آورد تا از آن تقلید کند. برای این کار او سر کیسه ذهنی را شل می‌کند و سعی می‌نماید برای اولین بار صدایی که چند لحظه پیش در آن جای گرفته است را بخاطر بیاورد و از آن تقلید کند. همان جا با آزمون و خطایی بالاخره صدایی شبیه به صدای پرنده از دهانش بیرون می‌راند. پس از آن دیگر ما کاری نداریم که پرنده شکار شد یا نه زیرا برای اولین بار در تاریخ زندگی بشر، اتفاقی نوین رخ داد. اتفاق مهم از نظر ما انداختن اولین صدای تقلید شده به داخل کیسه نامریی روی دوش اوست. او بعنوان اولین انسان در گروه خود که اولین صدای تقلیدی را در کیسه نامریی‌اش انداخت، رخداد تازه‌ی ذهن خود را بخوبی احساس کرد و حتی از آن تجربه لذت برد. مثال آورده شده فرضی است و اصراری نیست تا چنین رخداد مهم ذهنی برای اولین بار در موقعیت شکار رخ داده باشد. نظر ما نشان دادن اهمیت تقلید از صدایی برای بار اول است. تقلید از صداهای مختلف و خارج ساختن آن از دهان انسان نخستین، بمثابة پر شدن کیسه نامریی از اولین صداهای تقلیدی بود. بدین شیوه انسان اولیه نه تنها در پهنه گسترش زبان گام برداشت بلکه در این راه، تعمیق حافظه‌ی اولیه وی نیز تحقق پذیرفت. آنگاه هر یک از آنان چه با خلاقیت

انفرادی و چه از طریق تاثیر پذیری از افراد گروه خود این آوا اندوزی را تجربه کردند و با همکاریشان موجب غنا بخشیدن به محتویات کیسه نامریی شدند. سرعت فربه شدن کیسه با تغییر نحوه زندگی بشر رابطه‌ی مستقیم داشت. یعنی ممکن بود انسان اولیه به دلیل عدم تغییر شیوه و مناسبات زندگی‌اش سال‌ها از "اندوخته آوایی" محدودی استفاده کرده و نیازی به اضافه کردن واژه‌ای جدید نداشته است.

محیط زندگی انسان

نوع زندگی انسان فرضی ما در شروع مرحله ابداع، کاملاً ابتداییست. منظور از زندگی ابتدایی زندگی ایست که اولاً جمعیت آدم‌ها حتی برای تشکیل گروه، به زور به حد نصاب رسیده و یا تعداد گروه‌هایی که در یک کمون زندگی می‌کنند از انگشتان دست متجاوز نیستند. همچنین در زندگی ابتدایی حداکثر شعاعی که به رفت و آمد می‌پردازند محدود است و تنها تلاش اندک آن‌ها، فقط برای بدست آوردن خوراک صرف می‌شود. وقتی صحبت از خوراک به میان می‌آید نه غذایی که مانند امروز سه وعده در روز مورد نظر باشد بلکه غذایی که با فعالیت اندک شان متناسب باشد، مد نظر است. چه بسا انسان فرضی ما هر چند روز یک بار احتیاج به تغذیه داشت. در دوره ابتدایی زندگی بشر، هیچ گونه مبادله از جمله کالایی غذایی پولی و غیره وجود ندارد و همچنین نیازی نیست تا راهی ساخته شود تا کسی بتواند از کمون خود بیرون بیاید و به دور دست سفر کند.

با آگاهی بر آنکه گروه‌های متفاوتی در مناطق مختلف و با شرایط آب و هوایی متنوع‌ای زندگی می‌کرده‌اند، می‌خواهم محیط زیست جنگل را برای انسان نخستین مان انتخاب کنم. چون فردی که در جنگل زندگی می‌کند به تلاش کمتر برای زنده ماندن و تامین مایحتاج اولیه خود نیاز دارد، تا در سایر انواع آب و هوا. زندگی در جنگل با آب و هوای معتدل، روند پیشرفت انسان را کند می‌کند و از نیاز او به کوچ کردن و یا تلاش بیشتر برای بدست آوردن خوراک، آب و تامین سایر نیازهای اولیه می‌کاهد. عمداً می‌خواهم انسان فرضی خود را در چنین محیط زیستی تصور کنم زیرا هر چه آدم آسان‌تر حوایج اولیه‌ی خود را تامین کرد، دیرتر دست به ساخت و تولید زد و کمتر به برقراری ارتباط گسترده با هم نوع خود پرداخت، همچنین پیشرفت اجتماعی اقتصادی و روانی او دیرتر رخ داد. از سویی هر چقدر دوره ابتدایی زندگی بشر و یا هر مقطع تکاملی، روند طولانی‌ای طی کند، بروز رخدادهای متفاوت و عدیده در مسیر آن، موجب می‌شود تا عناصر نوظهور و تاثیر متقابل آنان بهتر درک شود. بدین دلیل و با فرض وجود سکونت آدمیان در مناطق مختلف از قبیل منطقه کوهستانی صحرایی و غیره، انتخاب زیستگاه جنگل برای انسان نخستینمان انتخابی، سلیقه‌ای است.

زبان راکد

بدانجا رسیدیم که آدم‌ها با ساخت زبانی ساده (زبان اولیه) در حال گذران زندگی ابتدایی خود هستند. در این مرحله

می‌خواهیم بدانیم آنان که حیطه زندگی شان در جنگل به شعاع اندک محدود است و همچنان از بعد تفکری محدود برخوردارند به چه میزان عناصر زبان نیاز دارند. آن تعداد ترکیبات زبانی ساخته شده، چه تاثیری بر روان و ذهن آنان گذاشته است. به زبان اولیه، زبان راکد می‌گوییم، صفت راکد در مقابل زبان رشد یافته ی مرحله ی میانی، انتخاب شده است. رکود یا بی حرکتی این نوع زبان به دلیل عدم وجود بعد مکان و زمان عمق یافته در آن است. می‌توان به جرئت گفت بعد زمان و مکان پس از آنکه انسان اولیه از جلوی دید سایرین برای مدت "غیر قابل انتظار" (از نظر آنان)، ناپدید شد و سپس بازگشت، در ذهن مخاطب عمق و شکل گرفت. پس از آن بود که او مجبور شد، برای نشان دادن عمق زمان، به نماد زمان نیاز پیدا کند و آنرا در زبان بکار برد.

بیاپید برای بار دیگر سری بزنیم به دنیای خیالی مان، منتهی این بار دنیایی را تصور کنیم که آدم‌های موجود در آن از زمانی که چشم باز کرده‌اند در کنار یکدیگر بوده‌اند. فاصله زمان از پیش چشم دور شدن این افراد و دیدار دوباره در نظرشان کوتاه و بی اهمیت است زیرا ذهنیت آنان هنوز به آن نقطه نرسیده است که دلیلی برای اهمیت دادن بدان احساس کنند. به عبارت دیگر کوتاهی زمان دور ماندن از یکدیگر، چنین فرصتی را از ذهن آن‌ها ربوده است. ولی هیچ اشکالی ندارد بزودی آنچه که باید اتفاق بیفتد رخ خواهد داد. منتهی تا قبل از آن حتی با وجود گپ زمانی مابین وقوع دو دیدار، نیازی به بیان آن در زبانشان احساس نمی‌کنند. بدین دلیل زبان رایج آنان را زبان راکد می‌نامم و زمان دیدار تا دیدار دوباره آنان را

زمان "قابل انتظار" در نظر می‌گیرم. طبعاً سفر در میان این مردم هنوز معنا ندارد تنها سفری که می‌شناسند سفر بدون بازگشت یا مرگ است. حال با توجه به ایده‌ی اولین وقوع، سعی می‌شود اولین سفر آدمی از این گروه بازسازی شود و احساس اطرافیانش مورد توجه قرار گیرد. اولین باری که فردی از این گروه از دید چشم سایرین به مدت بیش از زمان "قابل انتظار" ناپدید شد و سپس سرو کله‌اش دوباره پیدا شد موجب گشت تا نفس "سفر" در ذهن پایه ریزی شود. "ناپدید شدن" بیش از حد انتظار، در مقابل "بازگشت" فرد بود که معنا پیدا کرد. آنجا بود که زمان دیگر یک جاده‌ی بی انتها در فضا نبود و برای مقایسه روایات به سفر رفته‌ها ایستگاه‌هایی در طول آن ساخته شد تا مسیر رفت و برگشت ذهنی، طی آن امکان پذیر گردد. پس از آنکه زمان بعد یافته، در برابر ذهن جلوه گر شد آنگاه با ابداع نماد زمان، بشر موفق به حبس زمان در زبان شد. سفر، افزایش جمعیت، ارتباط جاده‌ای، برقراری مناسبات با مردمان دور دست، ابتدا موجب تعمیق ذهن و تقویت قدرت تجسم شد سپس پیامد آن، با خلق نمادهایی به زبان راکد تزریق شد. از آن پس تحول زبان راکد صورت پذیرفت. این مقوله به دوره‌ی میانی نسبت داده شده است. با این وجود وقتی می‌گوییم بعد زمان در زبان راکد وجود ندارد بدلیل مقایسه با بعد زمانیست که در زبان رشد یافته، وجود دارد. در حالیکه بعد زمان در زبان راکد، ناچیز و گویی محدود به زمان طلوع تا غروب آفتاب همان روز است.

افزایش جمعیت و مهارت زبان

ابداع زبان اولیه یا راکد تا قبل از به پایان رسیدن رسالتش مانند سایر پدیده‌های ابداعی، ابتدا موردی پیشرو محسوب می‌شد. انسان با کوچک‌ترین تغییر در نحوه زندگی اش، بدون اتلاف وقت و تقریباً همزمان، به تقویت زبان خود پرداخت، کاری که تا به امروز نیز با پشتکار ادامه می‌دهد. روند استثنا ناپذیر رشد جمعیت در دوره‌ی کهن، ازدیاد جمعیت گروه‌ها را موجب گردید. هر چقدر جمعیت افزایش می‌یافت مهارت فرد در زبان اولیه نیز افزون می‌گشت. زیرا یکی از راه‌های کسب مهارت زبان، تمرین و استفاده از آن است. به همین خاطر افزایش گروه‌ها، موقعیت استفاده بیشتر از زبان را فراهم ساخت. بیایید در نظر بگیریم در زمان فرضی ما، روابط اقتصادی هنوز مابین آدم‌ها برقرار نشده است و آن‌ها صرفاً از روابطی بر حسب همیاری به یکدیگر بهره می‌برند. یادمان باشد در ابتدای این مقطع همواره از افرادی صحبت می‌کنیم که برای تفهیم یکدیگر هنوز به بیش از عناصر موجود در زبان راکد احتیاج ندارند و توسط آن قادرند بخوبی به مکالمه با مخاطب خود بپردازند. همچنین بخاطر بسپاریم آدم‌های موجود در گروه ما، هنوز مسافت طولانی (به هر دلیل) طی نکرده اند. بنابراین در این مقطع، افزایش مهارت آن‌ها در ساخت ابزار ابتدایی تنها تغییری که در زبان راکدشان بوجود می‌آورد همانا غنی کردن زبان راکد است. ذهن انسانی که در برهه‌ای از زمان، از زبان راکد استفاده کرد با ذهن فردی که در دوره‌ای دیگر، از زبان

رشد یافته استفاده نمود تفاوت فاحش دارد. استفاده از زبان راکد، تاثیر خاص خود را بر ذهن گذاشت.

تحلیل ذهن در دوره کهن

استفاده از زبان اولیه یا راکد تاثیری چند بر روان و ذهن داشت. درست است که زمان در زبان راکد نقش عمده‌ای نداشت لکن تاثیر همان زمان محدود و عناصر اندک زبان اولیه بر ذهن قابل چشم پوشی نیست. بواقع حتی اولین آوا یا کلمه ابداع شده قابلیت تاثیر گذاری بر ذهن را دارا بود. پس از آن هر چقدر از رشد آن می‌گذشت تاثیر حجیم تری بر ذهن واقع می‌گشت. تاثیر زبان اولیه بر ذهن از دو جنبه‌ی روانی و ابداعی قابل بررسی است. تاثیر ابداعی آن بر ذهن مانند تاثیر متقابل پدیده‌ها بر یکدیگر، تابع اصل "تاثیر" است. بدین ترتیب وقتی ذهن برای بار اول با موردی روبرو می‌شود، ابتدا تحت تاثیر اولیه قرار می‌گیرد. منتهی تاثیر اولیه تا بدانجا کامل می‌شود که دیگر شخص تمام جوانب "اولین وقوع" را تجربه کرده است. مرحله پس از تاثیر اولیه مرحله تعادل است در این فاز، تاثیر پذیری به نقطه تعادل خود می‌رسد. در چنین شرایط، ابداعات جدید اما مشابه برحسب توانایی الگو برداری ذهن همواره در حال رخداد است. مرحله نهایی تاثیر، مرحله خلاقیت است طی آن احتمال بروز موارد نوظهور افزایش می‌یابد. زبان، انسان را با احساس بار آورد. جاذبه سخن بحدیست که منجر به دگرگونی روان و نازک نارنجی شدن آدمی شد. تاثیر روانی زبان بر ذهن طی دوره‌ی کهن به شکل زیر خلاصه و مورد تحلیل قرار گرفته است.

- ۱- ایجاد و مرور خاطره
 تحلیل ذهن در دوره
 ۲- ایجاد و تقویت حس عشق و نفرت
 کهن
 ۳- ایجاد اعتماد به نفس

۱- ایجاد خاطره و مرور خاطره

ذهن بی خاطره عاری از حافظه است وجود "خاطره" در ذهن است که "حافظه" متجلی می‌شود. ذخیره عناصر زبان و سپس به یاد آوردن آن در موقع لزوم، موجب ایجاد حس "خاطره اندوزی" در ذهن شد. بدین ترتیب با "مرور خاطره"، تقویت حافظه تحقق پذیرفت بطوریکه از آن پس خاطرات یک بار مصرف تبدیل به خاطرات ماندگار شد. تاثیر حس بینایی بر تولید خاطره، در برابر تاثیر زبان بر آن قابل مقایسه نیست. برآستی سخن نقل، با توجه به ماهیت قدرتمند خود موجب ایجاد خاطره در ذهن شد و حس هایی نظیر عشق و نفرت را در روان انسان پایه ریزی کرد. تقویت و ایجاد چنین احساساتی با وجود محدود بودن بعد زمان و مکان در زبان راکد، در این دوره پایه ریزی شد. آنگاه پس از ایجاد زبان حرکتی این قبیل احساسات در روان بشر تعمیق یافت.

۲- ایجاد حس عشق و نفرت

با توجه به سرعت نور مانند انتقال پیام از مغز به اندامها گویی استفاده از کلمات یاد گرفته شده بطور اتوماتیک صورت می‌گرفت و دیگر نیازی به مرور خاطره یادگیری نبود. اما از خاطرمان نرود،

انسان ما هنوز در ابتدای راه گسترش زبان اولیه‌اش است. بنابراین در دوره‌ی مزبور تنوع صداهای مورد تقلید و کلمات جدید و فراگیری پیوسته‌ی آن، مدام موجب تحریک و تقویت حافظه‌ی ابتدایی می‌شد. بدین خاطر میزان تاثیری که پیدایش زبان بر ذهن گذاشت نسبت به تاثیری که فعالیت اندک آدم‌ها در دوره قبل از پیدایش زبان، بر ذهن داشت قابل مقایسه نیست. لکن نباید زود قضاوت کرد زیرا چنانچه بخواهیم در مقام مقایسه برآییم، آن طور که یاد شد باید از ویژگی دیگری سخن راند که نه تنها بیشترین تاثیر بر تقویت حافظه را از آن خود کرد بلکه همچنین موجب افزایش و بروز احساساتی در روان شد. این ویژگی به عاملی اطلاق می‌شود که بیشترین دفعه آدم را وادار به یاد آوردن خاطره کرد و آن چیزی نبود جز خود "سخن". سخن در ذات خود دارای چنین قابلیت‌ای بود، زیرا تاثیر سخن قابل درک، بحدیست که بلافاصله موجب تحت تاثیر قرار گرفتن احساسات آدمی می‌شود. اما یک بار شنیدن سخنی، تاثیر کمی در تثبیت خاطره و تقویت و یا بروز احساسی در روان فرد داشت. بلکه این یاد آوری مکرر سخن نقل بود که به ادامه جریحه دار شدن احساس وی دامن زد و تقویت احساسی را منجر گردید. این ویژگی موجب تثبیت خاطره و همچنین تقویت یا ایجاد حس‌هایی در روان شد. احساساتی نظیر عشق نفرت علاقه امید دوست داشتن خشم حسادت کینه نومی‌دی، در اثر قدرت و یا "جاذبه سخن" نقل شده، در انسان بروز کرد. بگذارید سر دسته‌ی این قبیل احساسات را عشق و نفرت بنامیم و از بقیه بعنوان تبعات آن

نام ببریم. هر چقدر فرد در راه پیشرفت زبان قدم بر داشت این قبیل حس‌ها در وی بیشتر تقویت شد. اوج شکوفایی چنین احساساتی پس از ایجاد زبان حرکتی است.

بدین ترتیب می‌توان به جرئت گفت اگر زبانی بوجود نمی‌آمد انسان از خود چنین احساساتی بروز نمی‌داد و یا آنقدر ناچیز بود که در مقایسه با احساس کنونی‌اش قابل اغماض می‌بود. قبل از پیدایش زبان، آن میزان احساسی که فرد از خود بروز می‌داد در حد سایر جانداران بود برای همین در مقایسه با حس امروزیش می‌توان آن را احساس غریزی بشمار آورد. احساس جاندارانی که در طبیعت بدور از آدم‌ها زندگی می‌کنند در مقایسه با انسان‌ها به نظر خشک می‌آید زیرا آنان از ناراحتی و یا خوشحالی با صدای بلند به گریه و خنده نمی‌افتند. درست است که برخوردار از چنین احساسی تضمین کننده سلامت جان و روح است لیکن پس از بکارگیری زبان، لاجرم احساس انسان جریحه دار و دستخوش تغییر گردید. بدین ترتیب دور شدن آدمی از زندگی حیوانی‌اش با بحرف در آمدن وی تسریع شد. در این راستا هر چقدر او به ابزار زبان بیشتر تجهیز شد بین او و زندگی حیوانی بیشتر فاصله افتاد بطوریکه پس از آن احساسات وی نرم و شکننده شد. با وجودی که زبان، آدم را از نظر روحی شکننده بار آورد منتهی تقویت احساس او بر اثر "جاذبه سخن" خود موجب رشد تفکر و تجسم وی شد. این امر همچنین تغییر کیفی زندگی وی را مهیا ساخت. حس‌هایی نظیر تعهد، رقابت و حسادت از

جریحه دار شدن حس عشق و نفرت در وجود برمی خیزد. بروز چنین احساساتی ممکن است در حرف آسان به نظر بیاید ولی در عمل چنین نیست زیرا علاوه بر آنکه منجر به کشش و تنش اعصاب و ماهیچه‌های مربوطه می‌شود بلکه بر خلق و خو، رفتار و تصمیم آدمی نیز تاثیر گذار است. تقویت این قبیل حس‌ها، انگیزه‌ای جهت تلاش بیشتر برای فراهم نمودن رفاه خود و اطرافیان شد. در حقیقت چاشنی احساس، زندگی بشر را دگرگون ساخت، این امر با برانگیخته شدن احساسات وی در سایه‌ی "جاذبه سخن" تحقق پذیرفت.

مقایسه میزان عشق و نفرت در وجود زن و مرد دلیل دیگری بر تاثیر زبان در ایجاد این قبیل حس‌ها است. احساساتی بودن افراد امروزه بر حسب میزان عشق و نفرت در وجود آنان ارزیابی می‌شود. روان زنان نسبت به مردان به دلیل میزان عشق و نفرت بیشتر در وجودشان، احساساتی‌تر ارزیابی شده است از سوی دیگر تمایل اکثر زنان به صحبت کردن، بیش از مردان است. بنابراین موقعیت، برای تحت تاثیر سخن نقل واقع شدن برای آنان بیشتر فراهم می‌شود. بدین ترتیب تحریک و تقویت حس عشق و نفرت در آنان بیش از مردان صورت می‌گیرد. تفاوت جسم زن و مرد نیز در بیشتر یا کمتر صحبت کردن تاثیر دارد. معمولاً بلند قدها بهتر می‌توانند احساساتشان را کنترل کنند بطوریکه دیرتر به گریه و خنده می‌افتند. بیاپید افراد بلند قد و کوتاه قدی را در نظر بگیریم که از نظر وزن متعادل باشند و همچنین در یک محدوده‌ی سنی

بگنجند. معمولاً افراد بلند قد نه تنها کمتر صحبت می‌کنند تا کوتاه ترها بلکه تحرکشان نیز نسبت به کوتاه ترها کندتر است. دلایلی نظیر وزن بیشتر اندام‌های بدن و یا حتی تفاوت ارتفاع خونی که در سرتاسر بدن به گردش در می‌آید می‌تواند از جمله دلایل آن باشد. ارتباط قد فرد با میزان عشق-نفرت و توانایی صحبت کردن، زمانی مشخص می‌شود که متوجه کمتر صحبت کردن زنان بلندقد بشویم. گرایش طبیعی زنان بلند قد مانند مردان بلند قد به کمتر صحبت کردن است علاوه بر آنکه تحرک آنان نیز از زنان کوتاه‌تر کندتر است. طبعاً با کمتر صحبت کردن، موقعیت تحریکِ حس عشق و نفرت در فرد کمتر فراهم می‌شود. بدین خاطر بلند قدها بطور ذاتی، نسبت به کوتاه ترها از حس عشق و نفرت کمتری برخوردار هستند. بنابراین این قبیل آدم‌ها کنترل بیشتری بر احساسات خود دارند.

۳- اعتماد به نفس

وقتی آدم‌ها با یکدیگر به مکالمه پرداختند یکی از طبیعی‌ترین احساس بشر نمود پیدا کرد احساس برتری کردن نسبت به سایر جانداران. پیامد آن تجلی احساس غرور و اعتماد به نفس بود. هر چه فرد از جهت مالی و یا علمی غنی‌تر شود به غرور وی افزوده می‌شود. غرور کاذبِ جوان‌ها ضرب المثل شده است. وقتی جوان مطلب جدیدی را فرا می‌گیرد احیاناً مدتی تصور کند گویی تنها اوست که آن را می‌داند. این حس به غرور آدمی دامن می‌زند و تا

جوان به سن و تجربه‌اش افزوده نشود چنین غرور کاذبی دست از سر او بر نمی‌دارد. داشتن غرور در سطوحی از زندگی قابل مباحات و در سطوحی دیگر مایه دردسر است. تشخیص زمان بالیدن بدان و یا شکستن غرور، ذکاوتِ فرد به حساب می‌آید. شکستن غرور سخت‌تر از بالیدن بدان است و هر کسی توانایی آن را ندارد. برخورداری از چنین توانایی‌ای چنانچه ذاتی نباشد نیاز به آموزش دارد.

دسته بندی کلماتی که بر اثر صدا بوجود آمده‌اند

چنانچه یکی از مواد لازم ساخت زبان، "صدا"های موجود در طبیعت باشد (محرک بیرونی) آنگاه با توجه به تعریف صدا می‌توان اکثر کلمه‌های ساخته شده (بخصوص کلمات بکر) را بر اساس پدیده‌ی برخورد -از انواع سایش، تماس، فشار، کشش و حتی آزاد شدن انرژی و صدای حاصل از آن- دسته بندی کرد. لیکن قبل از آن بدلیل انبوه صدا، برای سهولت کار، کلمه‌هایی که بر اساس صدا ساخته شده‌اند را به دسته‌های بزرگ دیگری تقسیم می‌کنم که عبارتند از:

- ۱-صوت حسی
- ۲-صوت حرکتی با منشا انسانی
- ۳-صوت جانداران
- ۴-صوت طبیعت
- ۵-صوت ماشین و ابزار
- ۶-صوت ساز

۷- انفجار و ارتعاش

طبعاً واژه‌هایی که در دسته بندی‌ها می‌گنجند تنها در مرحله خلق تولید نشده‌اند بلکه در زمان رشد یافته‌تر زبان یعنی مرحله میانی هم صورت گرفته است و همچنان وقوع آن در مرحله آتی نیز ادامه دارد، منتهی تمام دسته بندی و توضیح موارد مربوطه در این بخش آمده است.

زودتر یا دیرتر شنیدن چنین اصواتی موجب تقدم و تاخر بکارگیری آن بوده است. گوش آدم با برخی از صداها زودتر آشنا شد مانند صوت حسی، طبیعت، جانوران و صوت حرکتی که بر اثر برخورد اندام‌ها با مانع بوجود می‌آید. برای همین چنین اصواتی زیر ساخت هر نوع زبانی را تشکیل می‌دهند. نشانه قدمت صوت، "بکر" بودن آن است، کلمه بکر را برای واژه‌هایی بکار می‌برم که ماهیت آن، خود بیانگر قدمتشان باشد با وجودی که می‌دانیم آنان نیز مورد تغییر واقع شده‌اند. به کلماتی که از صدا و اشاره بوجود آمده‌اند کلمات ریشه یا بکر گفته می‌شود. همچنین افعالی نظیر گفتن، خوردن، رفتن، افتادن، مردن، دویدن، خندیدن، زدن در این بررسی، افعال بکر در نظر گرفته می‌شود. زیرا این گونه افعال برای بیان حالت خود نیاز به افعال کمکی ندارند و خود بطور مستقل، گویای حالتی هستند. لیکن افعال مرکبی نظیر "ریشه رفتن" و یا "کرکر کردن" با استفاده از افعال کمکی "رفتن" و "کردن" درست شده‌اند و خود بطور مستقل مفهوم انجام عملی را نمی‌رسانند. کلمات بکر یا ریشه، راه درازی را در مسیر تکامل خود پیموده‌اند. بطور مثال کلمه‌ی خوردن،

درست است که ریشه آن (به نظر مولف) از شنیدن صدایی شبیه خور، -هنگامی که عمل خوردن خوراک نپخته‌ای در دهان صورت می‌پذیرفته- الهام گرفته شده اما همین صدای ریشه نیز تا رسیدن به واژه خوردن روند طولانی تغییر را طی کرده است. مثال‌های موجود در دسته بندی‌ها، بیشتر از کلمه‌های تغییر شکل یافته هستند لیکن غالباً حامل صدای ریشه خود هستند و با دقتی موشکافانه رد پای نهفته‌ی آن قابل شناسایی است.

۱- صوت حسی

اینگونه صداها بصورت غیر ارادی و ارادی در مواقع مختلف احساسی بروز داده می‌شوند. بطور مثال هنگام درد، ترس، و غیره اصواتی از گلو و دهان خارج می‌شود. خارج ساختن اینگونه صداها غالباً به محرک بیرونی بستگی دارد و جز واکنش ذاتی محسوب می‌شود. این قبیل صداها پس از مهیا شدن شرایط ذهنی، در ساخت زبان بی تاثیر نبودند. در بخش‌های قبل از دو کیسه ذهنی و نامریی برای ذخیره و تقلید صدا مثال آورده شد در اینجا مثال دیگری ارائه می‌شود. با توجه به مباحث پیشین، حافظه‌ی اولیه از طریق شکار صداها، تبدیل به حافظه‌ای با قدرت ذخیره ماندگار شد. بطوریکه از آن پس هر صدایی که فرد می‌شنید، قالبی از آن تهیه و آن را در بایگانی ذهن جای می‌داد. منتها قبل از بایگانی، گویی برچسبی روی آن می‌چسباند و اسمی روی آن می‌نویسد. اشتباه نکنید این اسم، اسمی من در آوردی نبود بلکه همان صدایی بود که می‌شنید. با فرض بر وجود حافظه‌ی ماندگار،

بیاپید بار دیگر در نظر بگیریم فردی می‌خواهد به تقلید از صدایی جدید بپردازد. برای این کار ابتدا قالب صدای مورد نیاز خود را از بایگانی ذهن بیرون می‌کشد و سعی می‌کند با یادآوری و تقلید از آن، صدای مشابهی از دهان خود خارج سازد. در این لحظه چنین عملی بمثابة ریختن مایع صدا در قالب ذهنی است. سپس صدای جدید بعنوان کلمه جدید به "لیست کلمه" اضافه می‌شود. تغییر و تبدیل کلمه‌ی جدید به منظور سهولت بیان و یا سایر دلایل، در طول زمان صورت پذیرفت و همچنین از آن واژه‌های دیگری مشتق گشت. پروسه‌ی تغییر واژه‌ها پس از شناسنامه دار شدن آنان یعنی مکتوب شدنشان نه تنها کندتر شد بلکه دلایل تغییر آنان نیز تا حدی فرق کرد. امروز انعکاس برخی از صداها را مشابه قالب اولیه خود می‌شنویم و برخی دیگر را مشابه نمی‌شنویم.

در مورد آن‌هایی که تطابق صدای شنیده شده با قالب اولیه‌ی خود نزدیک است اختلافی وجود ندارد مانند کلمه‌ی حسی قاه که از انسان در حال خنده نه دقیقاً همان کلمه بلکه تقریباً صدای مشابهی، امروز نیز قابل شنیدن است. کلمه‌ی قاه بدون توجه به سابقه‌ی تغییر آن، الهام گرفته از صداییست که از انسان در حال خنده شنیده شده است. بدین خاطر تصور بوجود آمدن چنین کلمه‌ای از صدا، باور پذیر می‌نماید. این قبیل مثال‌های ملموس، نظریه‌ی ساخت زبان از صدا را قوت می‌بخشد. لیکن امروز تطبیق برخی دیگر از صداها به قالب اولیه‌ی خود، چندان نزدیک نیست مانند کلمه‌ی حسی "خنده" و یا کلمه "خورد". این گونه کلمات غالباً تحت تاثیر موارد متنوعی مورد تغییر واقع شده

اند. عوامل محتمل که در پروسه‌ی تغییر "خوردن" تاثیر داشته‌اند عبارتند از:

سهولت بیان،

تاثیر کلمات پی در پی بر یکدیگر در جمله،

ظریف شدن آرواره با تغییر تغذیه از خام خواری به پخته خواری،

ابداع خط و ایجاد قواعد دستوری،

آیا بدن ما با ما حرف می‌زند؟

در محیط اطراف، اتفاقاتی رخ می‌دهد که گوش غیر مجهز قادر به شنیدن آن نیست. بعنوان مثال چرخش الکترون و یا برخورد مولکول‌ها بیکدیگر ایجاد صوت می‌نماید اما گوش انسان، امروز قادر به شنیدن این قبیل صداها در طبیعت نیست. ولی اگر چنین جریاناتی در بدن بوقوع بپیوندد آیا او قادر به شنیدن آن است؟ حرکت خون درون رگ‌ها، با صدا توام است و یا جنبش و برخورد مولکول‌ها بیکدیگر، یا انقباض و انبساط انواع اعصاب کوتاه و بلند، همه‌ی این‌ها نیز بر اثر عامل برخورد و یا کشش تولید صوت می‌نمایند. اغلب این قبیل صداها که صداهایی با منشا درونی تلقی می‌گردند، بر خلاف صداهای ریز خارج از بدن، قابل حس کردن هستند. حس کردن این صداها از درون، به میزان شنوایی می‌افزاید. بعنوان مثال صداهایی نظیر گزگز و مورمور که در این مطالعه تحت صداهای احساسی دسته بندی شده‌اند از جمله صداهاییست که هنگام دچار شدن بدان، به گوش انسان خورده است. در این حالت حساسیت گوش در مقایسه با شنیدن

صداهای بیرون از وجود خود، کاملاً متفاوت است. بواقع این حس کردن صداست که بر توانایی شنوایی می‌افزاید. بطوریکه صداهایی چنین ظریف با منشا درونی که معمولاً با درد و یا احساس ناخوشایند و یا خوشایند توأم هستند، قابل شنیدن می‌شوند.

عامل تاثیر گذار بر صدای حسی

یکی از مهم‌ترین دلیل تغییر در حذف و یا ایجاد هجای کلمه ای، عمل تنفس است. کمتر کلمه‌ای پیدا شود که بی تاثیر از دم و بازدم ادا شده باشد. برای همین تاثیر نفس کشیدن بر ادای صدایی را همگانی دانسته و علاوه بر آن سایر عوامل تاثیر گذار نیز مورد شناسایی قرار گرفته‌اند.

بر هر نوع صدای حسی یک یا چند عامل قابل تاثیر است. به همین دلیل برای نامیدن یک واکنش حسی مانند خنده، چندین نوع واژه ابداع شده است. به عنوان مثال برای بیان حس خنده قالب‌های مختلفی ابداع شده است مانند قاه قاه، غش غش. ابداع قالب‌های متفاوت برای بیان یک نوع احساس، به عواملی چند بستگی دارد:

۱- جنسیت (زن یا مرد)،

۲- شدت و حدت احساس بروز داده شده،

۳- سن،

گسترده‌گی موارد ذکر شده، برخی دیگر از عوامل تاثیر گذار مانند فرم حنجره و غیره را در بر می‌گیرد. صدای گریه نوزاد (اُوا اُوا) مثال

مشخصی است برای نشان دادن تاثیر سن، بر چگونگی شکل گیری صوتِ حسی. وقتی می‌گوییم "با صدای "اوا اوا" ی بچه از خواب بیدار شدم" دیگر نیازی نیست تا سن کسی که گریه می‌کند مشخص شود زیرا معلوم است نوزادی گریه کرده است.

از دیگر اشکال نامیدن کلمه ای، استفاده از "شباهت صدا" است. چنین حالتی در مورد صوت حسی نیز مورد استفاده قرار گرفته است. انعکاس بعضی از اصواتِ حسی به انعکاس صدای حیوان و یا پدیده‌ای تشبیه شده و قالب یا نام آن را بخود گرفته است. مانند "عرعر گریه‌اش بلند شد"، گریه‌ای با صدای بلند و کلفت شده، به صدای عرعر کردن حیوانی تشبیه شده است. این حالت یعنی استفاده از تشبیه و یا به عبارتی قرض گرفتن نام، جنبه عمومی دارد و در همه مواردِ دسته بندی صوت، مورد استفاده قرار می‌گیرد. گذشته از شباهتِ صدا، سایر تشابهات از قبیل ظاهری، حسی نیز مورد شناسایی و استفاده قرار گرفته اند. برای نامگذاری واکنش حسی کم صدایی مانند دهن دره احیانا ترکیبی از "دهان" و "در رفتن" مورد استفاده قرار گرفته است زیرا انجام این عمل، گذشته از آنکه چندان صدایی ندارد بلکه بیشتر مواقع از کنترل خارج است و می‌تواند با اصطلاح "از دستم در رفت" ترکیب شده باشد.

چنانچه برای هر نوع احساس، جنسیت، سن (نوزاد کودک نوجوان جوان میانسال و سالمند) و شدت و حدت احساس بروز داده شده را در نظر بگیریم، متوجه می‌شویم انسان نخستین چگونه با انبوهی از صوت حسی روبرو شد و از ترکیب و اشتقاق

آن ها، دایره لغات و دانش زبانی خود را وسعت بخشید.
صوتِ حسی از نوع ارادی یا غیر ارادی، بشرح زیر، قابل دسته بندی است، مثال ها غالبا از کلماتیست که در پروسه ی رشد زبان، تغییر یافته و یا مورد اشتقاق واقع شده اند، با این وجود صدای ریشه ی آنان در تلفظ جدید، تا حدی قابل شناسایی است.

۱- صدای خنده (شادی):	۱- قاه قاه، قهقهه ۲- غَش غَش ۳- ریشه ۴- کرِ کر
۲- صدای گریه (غصه):	۱- زَر زَر، زار، زاری ۲- هِق هِق ۳- اوْ اوْ ۴- غرغر
۳ - صدای درد:	۱- آخ ۲- آی ۳- وای ۴- واخ
۴- صدای تاسف و خستگی:	۱- آه ۲- واه ۳- ای

۱- لرز ۲- تیلیک تیلیک (بهم خوردن دندان‌ها)	۵- صدای ترس و احساس سرما :
۱- وا ۲- ا وا	۶- صدای تعجب:
۱- آه (نفس عمیق) ۲- خِس خِس (نفس خسته و یا مریض) ۳- هِن هِن (نفس خسته هنگام دویدن)	۷- صدای نفس:
۱- خُر خُر ۲- خُر ناس ۳- خرو پف	۸- صدای خواب:
۱- مور مور ۲- گِزِگِز ۳- هُری ۴- ذوق ذوق	۹- صدای احساسی
خَشم، غیض ۲- غر	۱۰- صدای خشم:
۱- تپش ۲- تاپ تاپ	۱۱- صدای قلب:

تمام کلماتی که به عنوان سر دسته (مانند خنده) و همچنین

بعنوان زیر مجموعه در نظر گرفته شده‌اند غالباً کلماتِ تغییر شکل یافته هستند. ریشه‌ی این کلمه‌ها، اصواتیست که هنگام دچار شدن بدین گونه احساسات، بگوش آدمی رسیده و یا حس شده است. بدین ترتیب با الهام گرفتن از چنین صداهایی کلمه، شکل و در پروسه‌ی رشد زبان مورد تغییر قرار گرفت.

۲- صوت حرکتی با منشا انسانی

هر صدایی که یکی از اجزای بدن در تولید آن نقش داشته باشد در این دسته بندی می‌گنجد. صدایی که در اثر برخورد دست، پا و یا سایر اعضای بدن با جسمی تولید شود و یا صدایی که در اثر انجام عملی بر روی جسم مانند پاره کردن، بگوش آید و یا حتی صداهایی که در اثر انواع محرک‌ها، بصورت حسی توسط انسان تولید شوند (مانند صدای "ترش" که پس از خواندن ترشی از دهان شنیده می‌شود) از این نوع هستند. نامگذاری اندام‌هایی از بدن نظیر "دست" از انعکاس برخورد آن‌ها الهام گرفته شده است. صوت حرکتی با منشا انسانی را به چهار دسته تقسیم کرده‌ام؛ حرکت دست، حرکت پا، حرکت لب، حرکت آرواره و زبان.

در دوران اولیه‌ی ابداع، هر کلمه‌ای که ساخته می‌شد فقط یک کاربرد نداشت. بلکه از الگوی آن برای ساخت سایر کلمات نیز استفاده می‌شد. بدین ترتیب نام موجود، بر روی هر موردی که در صف نامگذاری بود و حداقل یک وجه اشتراک با یکدیگر داشتند می‌نشست. کوچک‌ترین وجه تشابه کافی بود تا الگوی موجود، بر تن منتظر نام بنشیند. برای ابداعگر هیچ فرق نمی‌کرد دو موردی

که از یک نام بهره می‌برند از یک جنس باشند. بلکه صرفاً یک وجه تشابه ظاهری یا ذهنی یا حسی و یا انعکاسی برای استفاده از یک نام برای چند مورد بسنده می‌کرد. به نظر می‌آید در زبان فارسی صدای "دو" که بعدها از آن مصدر دویدن ساخته شد از صدای تولید شده هنگام چنین فعالیتی ساخته شده است. از طرفی برای تولید این صدا نیاز به دو پا است بدین خاطر صدای دو برای انسانِ اولیه تداعی کننده اندام‌های دوتایی در بدن نیز بود. بدون شک آدمی قبل از آنکه به شمارش اعداد بیفتد دویدن را تجربه کرده و انعکاس صدای آن را در سر بایگانی کرده بود. بنابراین آن هنگام که لزوم ابداع اعداد، ضرورت پیدا کرد دیگر برای عدد بعد از یک، نیازی به فکر کردن نبود زیرا این کلمه یعنی "دو" حی و حاضر در ذهنشان وجود داشت. بدین ترتیب الگوی کلمه‌ی دو که اصل آن نشئت گرفته از انعکاس صدای یک نوع فعالیت بدنی بود (دویدن) ابتدا تداعی کننده اندام‌های دوتایی بدن شد و سپس در لیست اعداد، بجای یک بعلاوه یک نشست (مورد ذکر شده نظر شخصی مولف است و تحقیقی برای صحت آن انجام نشده است). استفاده از مفهوم "تنفس" بجای توقف ادامه فعالیت (مثلاً هنگام دیدن فیلم) در زبان فارسی مثال دیگریست از خصلت الگوبرداری ذهن.

صدای سازها که با حرکت دست و یا سایر اجزای بدن تولید می‌شوند در این دسته بندی گنجانده نشده‌اند. در انعکاس چنین اصواتی مواردی از قبیل جنس جسم و همچنین شدت و حدت برخورد و اقسام آن، در تنوع صداهای تولیدی و شکل‌گیری

کلمه‌ای حائز اهمیت است. مثال هایی که در زیر آمده است غالباً کلمات تغییر شکل یافته‌ای هستند که در دوره پیشرفته‌تر زبان مورد تکمیل و اشتقاق قرار گرفته‌اند و قطعاً با شکل اولیه خود متفاوت هستند. طبعاً کلماتی که بر اثر صدای برخورد و حرکت بدن بوجود آمده‌اند نامشان الهام گرفته از انعکاس صدای برخورد است. در برخی کلمه‌های ساخته شده، تلفظ کلمه، با صدای برخورد، مشابهت بیشتری دارد مانند کلمه "شلپ شلوپ" و یا "تق". لیکن در پاره‌ای موارد بسختی بتوان صدای برخورد را در کلمه، رد یابی کرد. برخی دیگر از نامگذاری‌ها تحت تاثیر عامل تشابه ظاهری یا صوتی با سایر پدیده‌ها صورت گرفته است.

حرکت دست: زدن دست‌ها بیکدیگر و شنیدن صدای آن، در نامیدن این عضو از بدن نامحتمل نیست. در زیر انواع فعالیت دستی و همچنین دسته بندی آن آمده است. برخورد دست به انواع مانع، کشیدن، هل دادن، انداختن، پاره کردن، لمس کردن، کوبیدن از اقسام دسته بندی حرکت دست است. صداهای شنیده شده، از فعالیت دستی منجر به ابداع واژه هایی شده است.

الف- زدن دست

۱- به مایع؛ آب (شلپ شلوپ، شپلق)

۲- به جسم سخت؛ چوب (تق، زد)

۳- به جسم نرم

صورت (چک، کشیده، سیلی)

۴- به دست (دست)

۵- به جسم نیمه سخت؛ (دهل دف)

ب- کشیدن جسم با دست

۱- روی سطح هموار (کش)

۲- روی سطح ناهموار؛ (خرخر، خش خش)

پ- هل دادن جسم- جسم چرخدار (قژ قژ)

ج- پاره کردن- پارچه، جر، کاغذ

چ- لمس کردن- خش

ح- کوبیدن دست ۱- به جسم سخت؛ کوفت

خ- انداختن

۱- جسم سبک- تق

۲- جسم سنگین- گرومب

حرکت پا: در حرکت پا، صدای راه رفتن انسان با توجه به نوع راه رفتن و وزن، قابل دسته بندی است. بعنوان مثال تاتی تاتی برای کودک در نظر گرفته شده است و گرومب گرومب، نوع راه رفتن انسان سنگین وزن را تداعی می کند. زدن با پا، دوییدن، و سرخوردن از دیگر دسته بندی های حرکت پا است.

الف- زدن با پا

۱- به جسم نرم (توپ شوت)

۲- به جسم سخت

ب- راه رفتن

۱- کودک (تاتی تاتی)

۲- سنگین وزن (گرومب گرومب)

۳- بزرگسال (گام، قدم)

ج- دویدن (دو)

چ- سُر خوردن (سر)

۳- حرکت لب: صدای تولید شده، از جمع کردن لب‌ها، فشار و

مکش، به جسم نرم مانند صورت، بصورت زیر قابل تفکیک است،

۱- فشار و مکش (ماچ)

۲- فشار و مکش کم، (بوس)

۳- مکش (پک)

حرکت آرواره و زبان: نوع خوراک انسان اولیه با امروز فرق دارد.

در حقیقت نه تنها نوع خوراک آنان متفاوت است بلکه استخوان

بندی آن‌ها نیز دچار تغییر شده است. تا قبل از کشف آتش و

استفاده از آن برای پختن، آدم‌ها خام خوار بوده اند. بنابراین

صدایی که از خوردن گوشت خام و سایر خوراکی‌های نپخته، از

دهان انسان اولیه بگوش می‌رسید با صدای خوردن خوراک پخته

متفاوت است. برخی از صداهای خوردن، حسی تلقی می‌شود و بر

اثر تحریک ماده خوردنی متغیر است. بعنوان مثال حین خوردن

ماده ترش، صدایی شبیه به کلمه ترش از دهان شنیده می‌شود.

صداهایی که بر اثر حرکت آرواره به منظور حرف زدن بگوش

رسیده‌اند نیز مورد دسته بندی قرار گرفته‌اند:

حرکت آرواره و زبان

الف- صدای خوردن

- ۱- ماده سفت؛ خور
- ۲- ماده نرم؛ ملج ملوچ
- ۳- ماده شور؛ شور
- ۴- ماده ترش؛ ترش
- ۵- مزه کردن؛ مزه‌مزه
- ۶- مایعات رقیق؛ هورت، سو، قلوپ

ب- صدای حرف زدن

- ۱- چندنفر (همهمه، قیل و قال، های وهوی)
- ۲- صدای آهسته (زمزمه، گو)
- ۳- صدای بلند (داد، جار،)
- ۴- صدای آزار ده؛ (ور ور، زرزر)
- ۵- صدای تقاضا و یهانه گیری (قر)

پ- تف کردن

از دیگر صدای حرکت بدن می‌توان از حرکت جریان آب در معده که تولید صدای قرقر می‌کند نام برد.

۳- صوت جانداران

صوت جانداران را به سه دسته پرندگان، پستانداران و خزندگان،

و حشرات دسته بندی کرده ام. موقعیت جغرافیایی از نظر آب و هوایی و همچنین مکانی نه تنها بر پدیده انعکاس صدا تاثیر می گذارد بلکه بر توانایی حسی و جسمی فرد نیز تاثیر گذار است. توانایی هایی نظیر حس شنوایی و یا حتی ضریب تحرک پذیری بر نحوه بیان کلمه تاثیر گذار است. یکی از دلایل تفاوت بیان صدای حیوانی مشابه، در زبان های مختلف به عوامل نامبرده بستگی دارد. وقتی به کشوری دور سفر می کنیم انعکاس صدای خروس آن محل را مشابه با آواز خروسی که در کشور مادری مان می خواند یعنی “قوقو لی قوقو” می شنویم در صورتیکه اهالی آنجا آواز خروس محلی خود را جور دیگری تلفظ می کنند. چنانچه گوش هایمان را تیز کنیم و به آواز خروسی که در کشور مادری مان می خواند دقت کنیم ملتفت می شویم صدای خروس خودمان هم خیلی شبیه قوقولی قوقو نیست. حال که آواز خروس خودمان هم خیلی قوقولی قوقو نیست پس چطور امکان دارد صدای خروسی که در کشور دیگر می خواند را هم آواز خروس خودمان بدانیم؟ کلمات بعنوان هدیه به دست نسل بعد سپرده می شوند به عبارتی بسته ایست که از قبل، رویش برچسب خورده است. پس از بوجود آمدن خط و پیچیده شدن نسخه حرفی، روند تغییر کلمه کند شد. بدین ترتیب شناسنامه دار شدن کلمه، وجهه ی بیشتری برای آن بوجود آورد. دلیل دیگری که کلمه ای کمتر مورد تغییر واقع می شود ضریب استفاده از آن است. هر چقدر از کلمه ای بیشتر استفاده شود احتمال تغییر آن افزایش می یابد.

وجه مشترک آواز خروس در کشورهای مختلف فقط ریتم

آوازشان است یعنی دارای سیلاب‌های مشابه هستند. بنابراین شنیدن آواز خروس در کشور غریبه و تداعی آواز قوقولی قوقو در ذهن، بیانگر انعطاف پذیر بودن ذهن آدمی در برابر آهنگ صداهاست.

پس از آنکه تاثیر زبان بر ذهن، بدان حد رسید که فرد قادر به تفکر کلمه‌ای شد آنگاه ذهن وی توانایی گذاشتن کلام بر روی آهنگ صدا را بدست آورد. اگر آدمی در ابتدای ابداع، با شنیدن هر تک صدا، تلاش می‌کرد تا نزدیک‌ترین تقلید را ارائه دهد، این بار مهارت زبانی، او را قادر ساخت تا با اسارت آهنگ صدا، بر روی آن کلام دل‌بخواهی بگذارد. مانند آهنگسازی که اول آهنگش را بسازد و سپس به دنبال شعر برای گذاشتن بر روی آن بگردد. بعنوان مثال می‌توان از نام ساختگی کبوتری مثال آورد به نام "موسی کو تفی"، در این مثال فرد، کلام ذهنی خود را روی ریتم آواز پرنده بخوبی جای داده است. چنین توانایی‌ای یعنی همخوانی کلام ذهنی با آهنگ صدا، موجب شد تا نه تنها تولد کلمه‌ای جدید جشن گرفته شود بلکه طرز تفکر ابداع گر نیز نمایان شود. در حقیقت استفاده از واژه‌های شخصی و سلیقه‌ای تا حدی علایق و تفکر ابداع گر را در معرض دید عموم قرار می‌دهد. نامگذاری "موسی کو تفی" که هر دو از نام‌های پیامبران است احيانا از ذهن فردی متدین تراوش شده است. از این روش برای نامگذاری استفاده می‌شود و معمولا نام دوم موردی را بخود می‌گیرد. برای نامگذاری حیوانات علاوه بر صدای حیوان از خصوصیات ویژه آنان (آفتاب پرست) و آرایه شباهت (شتر مرغ) نیز استفاده شده است.

با توجه به انقراض نسلی از حیوانات و همچنین مشاهده حیوانی جدید، تقدم و تاخر شنیدن صدای آنان قابل تامل است. معذالک با شرط وجود جانور در دوران اولیه زندگی اینگونه صداها را به دوره کهن نسبت می‌دهم. چنانچه صدای جانور جدیدی مورد تقلید قرار گیرد آن صدا یا کلمه جدید نیز در همین دسته بندی می‌گنجد.

۱-۱ صدای دهانی: بعب (گوسفند)، شیهه(اسب)، میو میو، فش فش (گره)، معمع (گاو)، غرش (شیر)، واق واق، هاپ هاپ (سگ)، عرعرا (لاغ)، وعوو، زوزه (گرگ)، زنگ (مار)	۱- پستانداران و خزندگان	صوت جانداران
۱-۲ - صدای حرکت: فش فش (مار)، پی تی کو پی تی کو (اسب)	۲- پرندگان	
۱-۲ - بال زدن: پرپر، بال		
۲-۲ - دهانی: جیک جیک (جوجه)، قدقد (مرغ)، قوقولی قوقو (خروس)، قارقار (کلاغ)، بق بقو (کبوتر)، کواک کواک (اردک)		
۱-۳ - بال زدن: وزوز (زنبور، پشه، مگس)	۳- حشرات	
۲-۳ - دهانی: جیر جیر (جیرجیرک)		

کلماتِ تغییر پسند

چرا برخی کلمات پس از مکتوب و یا شناسنامه دار شدنشان بیشتر مورد تغییر واقع گشته‌اند تا برخی دیگر؟ "تغییر پسند" بودن کلمه، عاملیست که منجر به بیشتر و یا کمتر مورد تغییر واقع شدن آن می‌شود. دلیل "تغییر پسند" بودن کلمه‌ها، بیشتر بکار بردن آنان در محاوره است. هر چه از کلمه‌ای بیشتر و روزمره استفاده شود احتمال تغییر آن افزایش می‌یابد.

۴- صوت طبیعت

صدای طبیعت، علاوه بر صدای جانوران، صدای حسی و اشاره، جزو اولین صداهاى شنیده شده است. بشرح دیگر، صداهاى نامبرده در لیست مواد خام زبان، جزو صدر نشین‌ها هستند. کلماتی که از انعکاس صدا بوجود آمده‌اند راه دور و درازی را در مسیر تکامل خود پیموده‌اند. بطور مثال کلمه جوشش درست است که ریشه آن از شنیدن صدای چنین پدیده‌ای ساخته شده است اما همین صدا تا رسیدن به واژه جوشش و همچنین سایر کلمات اشتقاقی از آن، مسیر طولانی تغییر و تحول را پیموده است. مثال‌های آورده شده در این بخش، بیشتر از کلمات بکری که غالباً دچار تغییر گشته‌اند، هستند. در این دسته بندی صوت طبیعت به چند دسته کلی تفکیک شده است (آب، آتش، رعد و برق، باد، زلزله).

۱ - آب

- ۱-۱ افتادن آب از ارتفاع:
- ارتفاع بلند(آبشار)
- ارتفاع کوتاه(ریزش)
- ۲-۱ حرکت آب در بستر رودخانه:
- جریان ملایم (آرام)
- جریان ناملایم (خروش)
- ۳-۱ افتادن آب یا یخ از آسمان:
- باران ملایم (نم نم)
- باران شدید (شرشر) تگرگ، رش، رگبار
- ۴-۱ حرکت آب در دریا: موج
- ۵-۱ اسپری آب
- ۶-۱ جوشش و فوران آب: جوش، غلغل

۲ - آتش

- ۱-۲ سوختن مو: کز
- ۲-۲ سوختن غذا: جلز و ولز، تف
- ۳-۲ سوختن چوب: نرق تروق
- ۴-۲ گرمای اشتعال: گر
- ۵-۲ برق آتش: جرق، شرر (شراره)
- ۶-۲ گرمای آتش: حرم

۳ - باد

- ۳-۱ عبور باد از مسیر کم مانع: هو هو
- ۳-۲ عبور باد از لابه لای برگ درختان: شو شو، طوفان

۴- رعد و برق: گرمبه، غرش

۵- زمین لرزه

۵-۱ زلزله، ترک، شکاف

۵-۲ ریختن مصالح ساختمانی: آوار، هوار

۵- صوت ماشین و ابزار

در این دسته بندی صداهایی که ماشین و اجزای آن تولید می‌کند، قرار گرفته‌اند. از نوع ماشین، تقدم و تاخر ساخت کلمات قابل شناسایی است. دسته بندی ماشین‌ها بدین ترتیب است؛ ماشین دستی و ابزار، ماشین مکانیکی، ماشین برقی، ماشین الکترونیک، ماشین لیزری و سایر. مثال‌های آورده شده از صداهای شنیده شده از ماشین‌های در حال کار هستند و احیاناً با اندکی تغییر مورد استفاده قرار گرفته و حتی بر اساس آن‌ها کلماتی نیز بوجود آمده است:

۱- ماشین دستی و ابزار: چرخ، زه (کمان)، قارقارک، پت پت

(چراغ)، پتک، قرقز (تماس لاستیک با فلز)،

جرینگ (برخورد فلز با فلز)،

۲- ماشین مکانیکی: (ساعت) تیک تاک، اسلحه

(تیر، شلیک، کیو، مسلسل)

۳- ماشین برقی: بوق (اتومبیل)، درینگ درینگ (تلفن)،

۴- ماشین الکترونیک: بیب، کلیک،

۶- صوت ساز

اکثر سازها بر اساس صدای شنیده شده از آنان نامگذاری شده‌اند علاوه بر آنکه از نام مواد ساخت، شکل ظاهر، وجه تشبیه، نام یابنده و سازنده و یا نام مکان نیز استفاده شده است. با وجودی که صدای برخی سازها مشابه نامشان است (مانند دهل، دف) لیکن نام برخی دیگر از سازها را مشابه صدایشان نمی‌شنویم. دسته بندی صدای سازها به موقعیتی دیگر موکول می‌شود.

۷- انفجار و ارتعاش

۱- مواد محترقه- (ترقه، فِش،)

۲- بمب، خمپاره

کلمات رقصنده

این صفت برازنده اجسام و پدیده‌هاییست که حتی در مراسم نامگذاریشان هم قادر نبوده‌اند از حرکت بیاستند و لاجرم نامگذاری آنان در حالی که همچنان به حرکت خود ادامه می‌دادند صورت پذیرفته است. بنابراین ماهیت نام آن‌ها با نام اجسام ساکن، متفاوت است. طبعاً نامی که بدان‌ها تعلق گرفت متأثر از تحرک وجودشان بود، بدین خاطر از نام آهنگون آنان می‌توان به انرژی درونی چنین اجسامی پی برد. پدیده‌ایکه نامش برگرفته از انعکاس صدای تحرکش است غالباً بصورت دوتایی نامگذاری شده است مانند نم نم، شُرْشُر. در برخی

مثال‌ها استفاده از سیلاب‌های بیش از دو تا نیز مشاهده شده است. حال که عامل "حرکت" در نامگذاری جسم و پدیده، اثر بخش است، شناسایی انواع آن لازم است. حرکت پاندولی یا رفت و برگشت (ناقوس)، حرکت ممتد (زنگ)، حرکت دورانی (عقربه ساعت) حرکت بارانی و حرکت حسی از انواع حرکتیست که در نامگذاری اجسام متحرک قابل بررسی است. معمولاً برای نامگذاری چنین مواردی از هجاهای تکراری استفاده شده است که بیانگر ریتم حرکت در جسم متحرک است.

منظور از حرکت بارانی برخورد پی در پی آب و قطرات تگرگ، باران و مانند این‌ها به زمین است. در حرکت بارانی زمان برخورد قطره‌های باران به زمین با یکدیگر متفاوت است. اگر زمان اتمام ریزش قطرات اول را زمان شروع ریزش قطرات بعدی فرض بگیریم، با توجه به واژه دو ریتمی "نم نم" می‌توان ابداع این کلمه را بدین گونه تحلیل کرد؛ ابداع گر صدای اولین برخورد مجموعه ی قطرات اول را "ن" می‌شنود. سپس صدای برخورد دومین مجموعه ی قطرات را نیز دوباره "ن" می‌شنود (با توجه به شرایط وقوع یکسان و حداقل تداخل صوت). منتهی گپ زمان، ما بین این دو برخورد، بگوشش، صدایی شبیه حرف "م" می‌آید. بواقع چنین گپ زمانی، نه تنها آهنگون بودن صدای جسم متحرک را دلیل می‌شود. بلکه نماینده‌ی تداوم حرکت جسم است. گذشته از آن، وجود این گپ، ادامه‌ی تنفس ابداع گر را معنا می‌بخشد. حرف "م" در نم نم بیانگر طنین صدای انبوه است، حرف "ر" در شرشر نیز طنین صدای

انبوه است. بنابراین تفاوت حرف "م" و "ر" در این دو واژه، حاکی از تفاوت در نحوه‌ی برخورد مایع به زمین است. حال چرا در واژه ی "نم نم" هر دو صدا مشابه است؟ هنگام شکل گیری صدای نم نم عامل تداخل صدا، حداقل است زیرا حس شنوایی به دلایلی از جمله سرعت بالای برخورد قطرات و وجود انبوهی از صدا، بوضوح قادر به تشخیص آن نیست. در این قبیل موارد با وجود بی‌شمار بودن ریزش قطرات، تنها یک ریتم دوتایی برای نامیدن کافی به نظر آمده است. دو ریتم صداهای دو تایی در حرکت بارانی غالباً مشابه همدیگر شنیده می‌شود مانند شر شر. لیکن در حرکت پاندولی صداهای دو ریتمی غالباً یکدیگر را تکرار نمی‌کنند و اندکی متفاوت هستند مانند دینگ دانگ. زیرا تاثیر انعکاس صدای اول (یا رفت) بر روی صدای دوم (یا برگشت) مورد شناسایی حس شنوایی واقع می‌شود. هرگاه پدیده‌ی تداخل صوت به دلیل سرعت حرکت، کوچکی یا سبکی جسم، انبوه صدا و یا دلایل دیگر، حداقل تاثیر را داشته باشد، هر دو ریتم این گونه انعکاس ها کاملاً مشابه یکدیگر بگوش می‌آید (نم نم). منتهی زمانی که تداخل صوت، بوضوح مورد شناسایی قرار گیرد، آنگاه ریتم‌ها با وجود شباهت، متفاوت بگوش می‌آیند مانند "دینگ دانگ" (ناقوس). در مثال نامبرده انعکاس صدای بازگشت پاندول، تحت تاثیر صدای رفت واقع شده است.

پویندگی حرکت جسم از نام آهنگونش آشکار می‌شود. به این قبیل واژه‌ها برای نمایاندن تاثیر حرکت، در نامگذاری

صفت رقصنده، می‌دهیم. کلماتی نظیر کِرِکِر خنده و یا قاه قاه خندیدن بیانگر نفس حرکت در حالات حسی است. چنانچه جسمی دارای اسمی ریتم دار باشد ولی تحرکی در آن رویت نشود، آنگاه چنین اسمی بر اساس خصلت الگو برداری یا شبیه سازی، نامگذاری شده است، عکس آن نیز صادق است. راه رفتن انسان و برخی حیوانات را می‌توان از نوع نیمه بارانی در نظر گرفت زیرا از طرفی عامل حرکت بی شمار نیست و مانند قطرات باران، صوت انبوه نیست اما از طرف دیگر سطح تماس و جسم تقریباً عمود بر هم است و همچنین نفس حرکت در آن مشهود است مانند "تا" "تی" کردن کودک و "پی کی تو"ی اسب. گپ یا تاخیر زمان بین دو برخورد در "تاتی" طولانی‌تر از گپ موجود در ساخت کلمه نم نم است. برای همین بجای حرف "م" در نم در این مثال حرف "ا" که بیانگر کندی حرکت است و همچنین حرف "ی" مورد استفاده قرار گرفته است. عمل دم و بازدم هنگام نفس کشیدن بر چگونگی ساخت کلمه تاثیر گذار است منتهی در کلمات حرکتی تاثیر آن بیشتر است. ساخت کلمه تاتی با مشاهده راه رفتن یا تاتی کردن کودک صورت پذیرفته است. فرض کنیم برای اولین بار واژه تاتی با مشاهده و کمک به راه رفتن کودک، توسط ابداعگر در شرف ساخت است. در این حالت اولین حرف "ت" را صدای برخورد پای کودک به زمین در نظر می‌گیریم، صدای "ا" صدای برخورد نیست بلکه فاصله زمان برخورد پای دیگر به زمین را پر کرده است زیرا شخص هم مجبور به نفس کشیدن

است و هم منتظر است تا پای دوم نیز به زمین برخورد کند تا بتواند حرکت پیوسته‌ای را ادا و یا نامگذاری کند. اگر بخواهد این کار را بدون نفس کشیدن انجام دهد عملکرد قلب مختل می‌شود. برای همین نمی‌تواند منتظر گذاشتن پای دوم به زمین شود تا پس از شنیدن صدای دوم، آنرا تقلید کند. بنابراین قبل از وقوع برخورد دوم تصمیم می‌گیرد حداقل نصف عمل نفس کشیدنش را انجام دهد. برای همین قبل از وقوع برخورد دوم، عمل پر کردن کیسه هوایی را انجام می‌دهد که صدای "ا" نماینده این کار اوست. حرف "ت" دوم، وقوع دومین برخورد پای کودک به زمین را تداعی می‌کند. در انتها "ی" آخر نیز صدای برخوردی را القا نمی‌کند بلکه صرفاً صدای دیر خالی شدن کیسه هواییست که به علت دیر انجام دادن آن (بازدم) با شدت بیشتری صورت می‌گیرد.

آیا پس از برخورد قطره‌های باران به زمین تنها صدایی مانند "ن" به گوش رسیده است؟ نه تنها صدایی مانند "ن" که به کلمه نم نم ختم شد از برخورد قطرات باران به زمین شنیده شد بلکه صداهای دیگری نظیر "ت" که بصورت "تگرگ" کامل شد و یا "ر" که کامل آن بصورت "ریزش" و یا "رش" در آمد نیز به گوش رسیده است. منتهی دلیل تنوع انعکاس صدای برخورد آب یا باران به زمین بستگی به عوامل گوناگونی دارد که تعدادی از آن عبارتند از:

۱- تناوب زمان برخورد قطرات

۲- وزن قطره

۳- تراکم قطرات

۴- جنس سطح برخورد

چنین به نظر می آید صداهاى نامبرده (تگرگ، ریزش) با قالب اولیه خود تطبیق چندانی ندارند ولی با کمی دقت می توان انعکاس صدای بکر آن را مشابه دانست. اگر گپ زمانی مابین دو برخورد، طولانی شود تاثیر تداخل صوت بهتر بگوش می رسد.

فصل سوم

دوره میانی

تا قبل از این دوره با آدمیانی روبرو بودیم که جمعیت شان اندک، فعالیت شان محدود و رفت و آمدشان کم بود. با این وجود آنان به زبان راکد که دست پرورده خودشان است بخوبی صحبت می‌کنند. لیکن از حالا به بعد مایل هستند از کمون خود برای بهبود زندگی بیرون بیایند و دنیایشان را بزرگ‌تر کنند. اما آیا این امر بسادگی صورت می‌پذیرد؟ هر چقدر شرایط زیست انسان سخت‌تر باشد پیشرفت زندگی وی زودتر رخ می‌دهد. بدین منظور بیاید محیط زیست او که همچنان در جنگل به زندگی راحت طلب خود ادامه می‌دهد را تغییر دهیم. خارج شدن وی از جنگل و گذشتن از زندگی ساده را می‌توانیم اختیاری یا اجباری در نظر بگیریم. بوقوع پیوستن هر یک از دو مورد، دلایل خاص خود را می‌طلبد. چنانچه برای ادامه بحث، خروج اجباری را انتخاب کنیم دلایل آن را می‌توان چنین مجسم نمود؛ تغییر شرایط آب و هوا، گرم‌تر شدن هوا، بخار شدن

آب ها، کوچک شدن جنگل و در نهایت آتش گرفتن جنگل بر اثر تابش آفتاب! البته خیال نکنید انسان ما بی اعتنا به تحولات آب و هوایی، بیکار می‌نشیند بلکه او با هر تغییر کیفی سعی در جبران امکانات از دست رفته‌اش می‌نماید. بعنوان مثال اگر قبلا میوه‌های موجود در جنگل آنقدر فراوان بود که مایحتاج خوراک وی بدون کوچک‌ترین زحمت فراهم می‌شد حال بدلیل کاهش بار و تعدد درختان باید به فکر ساخت ابزاری جدید بیفتد تا بتواند با آن به میوه‌های بالاتر درخت هم دسترسی پیدا کند. یا چنانچه در مضیقه تهیه‌ی خوراک قرار گیرد مجبور می‌شود ابزار کارتری برای افزایش احتمال شکار بسازد. علاوه بر این‌ها با تحلیل رفتن جنگل، احتمال گرسنه ماندن حیوانات جنگل منطقی جلوه می‌نماید. بنابراین خطر شکار شدن انسان، توسط حیوانات بیشتر می‌شود. بدین ترتیب او به اندیشه ساخت ابزار آلات بهتر برای مبارزه و در امان ماندن وا داشته می‌شود. با این وجود فکر می‌کنید تحلیل رفتن جنگل و در امان نبودن از شر حیوانات، دلیل قابل قبولی برای رانده شدن وی از جنگل باشد یا باید باز هم به فکر دلایل بیشتری بود. ضرورت داشتن سرپناه خارج از جنگل؟ فکر بدی نیست برای توجیه آن می‌توانیم به فکر رعد و برق هم بیفتیم. در مناطق ساحلی و مرطوب، وقوع رعد و برق بیشتر رخ می‌دهد، بنابراین اصابت رعد به انسان و برق گرفتگی، بهانه خوبی برای نشان دادن ضرورت ایجاد سر پناه و ترک منطقه مرطوب است. به هر حال خود شما هم می‌توانید در این تحلیل با بکار انداختن تخیل خود شرکت جویید و به دلایل ترک آدم از جنگل بیافزایید.

دو مرحله در دوره میانی مورد توجه قرار گرفته است؛ مرحله زبان حرکتی و مرحله توسعه ارتباط.

تزریق زمان در زبان (ایجاد زبان حرکتی)

پس از ساخت زبان راکد و استفاده از آن، در مرحله‌ای دیگر ضرورت ورود عنصر زمان در زبان احساس شد. زمان همواره خارج از ذهن در حال جریان است اما آنگاه که آدمی نیاز به "برگشت به گذشته" پیدا کرد ضرورت ایجاد نمادِ زمان در زبان احساس شد. پس از برجسته شدن زمان در ذهن، نوبت اسیر کردن و جا دادن آن در زبانی که با آن به محاوره می‌پرداخت رسید. بدین ترتیب او به زمانی که خارج از ذهنش در جریان بود و وی بدرستی از آن آگاه نبود چنگ انداخت و گوشه‌ای از آن را کند و در جمله تک بعدی خود جای داد. از این دوره به بعد مرحله میانی آغاز می‌شود، منتهی یادمان باشد تا قبل از بُعد دار شدن زمان در ذهن، همچنان از انسانی صحبت می‌کنیم که هنوز مسافت طولانی‌ای طی نکرده است (به هر دلیلی) و گروه‌های متشکل از آدم‌ها پر جمعیت نیستند.

چرا رویکرد به آینده جرقه کشف زمان را در ذهن نزد؟ چه چیزی باعث شد تا ذهن به گذشته معطوف گردد؟ تاثیری که زبان تا آن لحظه بر ذهن گذاشته بود علاوه بر تغییر نحوه زندگی، در سوق دادن ذهن فرد به گذشته بی تاثیر نبود. تا قبل از آن مرور خاطره، بعد چندان از نظر زمانی نداشت و صرفاً زمان حاضر را تداعی می‌کرد. لیکن برقراری ارتباط با افراد دوردست، ضرورت

ساخت عناصر زمان در زبان را موجب گردید. بیایید مچ فردی که برای اولین بار نفس زمان و مکان در ذهنش برجسته شد را سر بزنگاه بگیریم. برای این منظور می‌بایست صحنه "اول بار" را دوباره بازسازی کنیم. فرض بگیرید فردی از گروه خود به دلایلی تمایل پیدا کرد و یا مجبور شد برای اولین بار مسافتی را طی کند و مدتی از دید چشم سایرین دور شود. پس از بازگشت برای تعریف وقایعی که بر او گذشته بود دیگر زبان را کد جوابگو نبود. بدین ترتیب انسان به خلا موجود در زبان را کد خود که همانا بی تحرکی آن بود پی برد و سعی در رفع کمبود آن نمود. او با ایجاد نمادهایی به عنوان عنصر زمان، نفس "حرکت" را در زبان جاری ساخت و توسط آن توانست مخاطب را در مورد تقدم و تاخر اتفاق‌های روایی تفهیم سازد. غیبت و حضور دوباره، ضرورت ساخت نماد زمان را قوت بخشید و از آن پس، در جمله به روی آن باز شد. رویکرد به آینده کمتر از بازگشت به گذشته در جلوه گر شدن زمان در ذهن آدمی تاثیر داشت. بیان وقایع‌ایکه در گذشته اتفاق افتاده جذاب‌تر از بیان رویا بود. زیرا فرد با پوست و استخوانش ماجرای رخ داده را حس کرده بود. به همین خاطر تمایل فرد به بیان آن شدیدتر از تمایل به بیان رویایش بود. بنابراین تلاش وی برای نشان دادن زمان گذشته به شنونده منجر به ابداع نماد زمان شد. بطوریکه آن لحظه، بزنگاه خلاقیت وی محسوب می‌شود.

بدین ترتیب زبان را کد متحول شد و از حالت یک بعدی و تخت خارج و بصورت زبانی انعطاف پذیر در آمد. با ورود

عنصر "زمان"، زبان روح پیدا کرد و دیگر با تلنگری نمی‌شکست. حضور و غیبت بیش از حد انتظار که می‌تواند نماد حرکت قلمداد شود دلیل اولیه برای ابداع عنصر زمان در زبان بود. به عبارت دیگر زمان در زبان نقش حرکت برای جانداران، جامدات و حتی گیاهان را در جمله ایفا کرد.

جذابیت بازگشت

ایجاد زمان‌های مختلف در زبان به یکباره صورت نپذیرفت. بلکه هر کدام در هنگام ضرورت پیدایش خود ابداع شد. به نظر می‌آمد حال که زمان در ذهن برجسته شده به این راحتی‌ها از چنگ بشر خلاصی نیابد. مسلماً هر چقدر غیبت انسان بیشتر طول می‌کشید پس از بازگشت برای تفهیم بهتر مخاطب از اتفاقات بر او گذشته، به زمان‌های متنوعی نیاز داشت. علاوه بر آن برای مقایسه روایات از سفر بازگشته‌ها، محک تفاوت زمان‌ها، نمود پیدا کرد. در این خصوص باز هم از ایده اولین وقوع برای درک بزنگاه، کمک می‌جوئیم. فرض کنیم فردی از گروه خود، پس از دوری بیش از حد انتظار دوباره به گروه بپیوندد. با شرط آنکه اولین باری باشد چنین اتفاقی را طرفین تجربه کرده باشند آنگاه از جلو چشم ناپدید شدن و سپس بازگشت، اثر متفاوتی در روان مخاطب علاوه بر متکلم باقی می‌گذارد. بدین ترتیب وقتی افراد گروه، اولین بار در عمر خود، فرد از چشم ناپدید شده را دوباره می‌بینند، برای اولین بار با نفس حضور دوباره پس از دوری (بیش از حد انتظار) آشنا

می‌شوند، بنابراین در این لحظه‌ی بزرنگاه، ناخود آگاه سوالی مانند کجا و چرا در ذهن آنان نقش می‌بندد. برای جواب دادن یا قانع کردن خود، مکانی که فرد را بخود جای داده است، در ذهن تجسم می‌کنند علاوه بر آنکه سعی به یاد آوردن مدت زمان دوری می‌نمایند. بدین صورت اولین جرقه‌های برگشت به گذشته در چنین موقعیتی در ذهن انسان زده شد. وقوع اینگونه موارد نه تنها منجر به مهم جلوه گر شدن بعد "مکان" و "زمان" در ذهن شد بلکه قدرت تجسم ذهن را نیز تقویت نمود. فکر کردن به "مکان" و "زمان" ناپدید شدن، یکی از راه‌های تقویت تجسم فرد بود.

ممکن است چنین سوالی مطرح شود اگر حضور و غیبت فرد یا سفر و بازگشت از سفر موجب مهم انگاشته شدن پدیده مکان و زمان شد پس چرا قبل از آن، مرگ افراد چنین درکی را ایجاد نکرد؟ درست است که شخص با مشاهده مرگ کسی از سفر بی بازگشت او اطمینان حاصل می‌کرد اما چون مرگ در نفس خود بی حرکتی را در ذهن القا می‌کند پس دیگر دلیلی وجود نداشت تا ذهن معطوف به پدیده مکان و زمان گردد. به مفهومی، انسان مرده دیگر باز نخواهد گشت تا ذهن انسان قدیم، کنجکاو به مدت زمان و مکان هایی که او را در مدت غیبت، بخود جای داده است شود. جذابیت بازگشت فرد و یا حضور دوباره او که تداعی کننده نفس حرکت بود موجب برجسته شدن بعد زمان و مکان در ذهن انسان شد.

درجه‌بندی زمان

وقتی زمان در ذهن خود نمایی کرد ابداع نمادی برای آن یک ضرورت شد. بدین ترتیب ابتدا نمادی ساده به نمایندگی زمان در جمله راه پیدا کرد و تا مدت‌ها خلای زمان را برای دوره‌ای پر کرد. اگر رشد زندگی بشر در همان دوره متوقف می‌شد دیگر نیازی به ابداع نمادهای مختلف زمان احساس نمی‌شد. لیکن همراه با گسترش ارتباط انسان‌ها، تنوع عناصر زمان لازم شد. برآستی رشد زندگی بشر چگونه بود که طی آن تنوع نماد زمان لازم آمد؟ با بررسی نمادهای متنوع زمان می‌توان به چگونگی رشد زندگی آدمی پی برد و میزان آنرا تخمین زد. به عبارت دیگر انواع ابداعات زمانی، خود بیانگر نحوه زندگی بشر در دوره‌ای خاص است.

ساخت راه‌ها، امکان دیدار مردم، با دیگر مردم نقاط زمین را فراهم نمود. هر چقدر به طول مدت سفرها افزوده می‌شد از آن طرف به منظور امکان مقایسه زمانی، نمادهای جدیدی ابداع می‌شد تا در جمله راه یابند. انواع سفرها که عبارت بودند از سفر به مقصد و بازگشت به مبدا؛ سفر به مقصد و اسکان در همانجا، سفر به مقصدهای متفاوت، و این بار حتی سفر بدون بازگشت یعنی مرگ در ساخت انواع زمان، بی تاثیر نبودند. هر کدام از این گونه سفرها در نفس خود زمان‌های متفاوتی را برای روایت شدن می‌طلبیدند. روایت اتفاق‌های رخ داده و رخ نداده یا اتفاق‌هایی که بهتر بود رخ می‌داد و رخ نمی‌داد به تمام نمادهای زمان گذشته آینده و حال نیاز داشت. از دیگر دلایل ساخت زمان‌های متنوع، طولانی بودن مدت سفرها بود. علاوه بر آن، کسب خبر از سفر رفته‌ها نیز به کندی صورت می‌گرفت.

بدین ترتیب زمانی فرا رسید که دیگر آن نماد ساده‌ی زمان که همچنان در زبان مورد استفاده قرار می‌گرفت جوابگو نبود. تعریف رخدادهای گذشته و بازگو کردن رویاهای در سر، هر یک نه تنها نوعی دیگر از نماد زمان را به ارمغان آورد بلکه همین نمادها نیز نیاز به درجه بندی پیدا کردند. بواقع وقت باد کردن "زمان" فرا رسیده بود بنابراین زمان ساده‌ای که سر بزنگاه در گوشه‌ی ذهنی دستگیر شده بود می‌بایست مورد تغییر قرار می‌گرفت. زمان ساده‌ی موجود، بر حسب ضرورت، بتدریج مورد شکست واقع گردید و زمان‌های متنوعی از دل آن زاده شد. هر چقدر زمان به درجات بیشتری تقسیم می‌شد از آنطرف احتمال اضمحلال زمان‌های قبلی افزایش می‌یافت. گذشته از آن با رشد صنعت احتمال فرسایش زمان‌های جدید نیز افزایش یافت. همچنان که به جلو پیش می‌رویم پیش بینی می‌شود روزی دوباره به همان نماد ساده‌ی زمان بر گردیم. زیرا در آینده، نزدیکی ذهنیت و عینیت آدم‌ها بحدی می‌رسد که همان نماد ساده، جوابگوی تمام نیازهای زمانی انسان در محاوره خواهد بود.

اگر کم بودن دیدار آدم‌ها با یکدیگر و یا طولانی بودن فاصله‌ی نوبت دیدارشان موجب ابداع نمادهای متفاوتی برای زمان شد در دوره‌ای دیگر شاهد هستیم زیاد شدن دیدار آدم‌ها با یکدیگر و همچنین کوتاه شدن فاصله‌ی نوبت دیدارها، از انواع نماد زمان کاست. بشرح دیگر کم بودن تعدد و نوبت دیدار، در دوره‌ای منجر به افزایش تنوع زمان در زبان شد و در زمانی دیگر عکس آن یعنی زیاد شدن تعدد و نوبت دیدار، منجر به کاهش تنوع زمان موجود شد. رشد صنعت و فناوری، دیدار حضوری و غیرحضوری

را امکان پذیر کرد. اختراع تلفن، سینما و عکاسی هر کدام در کاهش استفاده از نمادهای متنوع زمان موثر بود.

نزدیک شدن زمان‌ها به یکدیگر

هر عنصر زمان که بر حسب ضرورت ساخته شد در ابتدا از ارزش و جایگاه خاصی برخوردار بود و تا مدت‌ها صرفاً بر سر جای خود در جمله می‌نشست. لیکن پس از گذشت مدتی از تولدش، همراه با متحول شدن ماهیت آن در راستای رشد و تغییر، احتمال جایگزین آن با دیگر عناصر زمان، افزایش یافت. تنوع نماد زمان برای پر شدن فاصله‌ی بین آدم‌ها بوجود آمده‌اند. بنابراین هر چقدر فاصله بین آدم‌ها کمتر شود از تنوع نماد زمان کاسته خواهد شد. در این حالت نیازی به این همه زمان‌های متفاوت نخواهیم داشت. بتدریج نمادهای زمان یکی پس از دیگری طی تاریخ، روند اضمحلال را طی کرده و خواهند کرد.

اختراع تلفن، پیدایش صنعت عکاسی و سینما بستر نزدیکی عنیت و ذهنیت فرد را فراهم ساخت. بطوریکه مشاهدات گذشته‌ی وی در ذهنش به جلو آورده شد. با دیدن فیلمی از خویش، گذشته دیگر برایش گذشته نبود بلکه حال را تداعی می‌کرد. در این حالت می‌توانست با بکار بردن زمان حال، راجع به گذشته‌ای که در پیش چشمش در حال نمایش بود حرف بزند. این لحظات از جمله لحظه‌هایی هستند که وقوع یا بروز موارد "اول بار" را بخود دیده‌اند و لحظه بزنگاه محسوب می‌شوند. اول

بار در اینجا منظور اولین باریست که فرد در محاوره دست به جایگزینی زمان زد و از زمان حال راجع به گذشته سخن گفت. اختراع تلفن، صنعت عکاسی و سینما هر یک به نوبه خود در ایجاد چنین تجربه‌ای سهمیم بودند. قرار گرفتن در چنین موقعیت‌هایی امکان جایگزینی زمان‌ها را در جمله به آدم داد. بدین ترتیب این صنایع در نزدیک شدن زمان‌ها بیکدیگر تاثیر بسزایی داشتند به نحویکه وقوع جایگزینی و شیف‌ت زمانی تسریع گردید.

آمادگی ذهن برای اعمال تغییر

در دوره‌ای زایش هر زمان جدید به منزله جلو انداختن مرگ نزدیک‌ترین زمان قدیمی بخود بود. لیکن در دوره‌ای دیگر جایگزینی زمان قدیم بجای زمان جدید به منزله به پایان خط رسیدن زمان جدید است. سال هاست که زمان حال استمراری مفهوم آینده را می‌رساند و امروز ماضی نقلی به گذشته ساده نزدیک شده و بزودی باید پیوندشان را جشن بگیریم. تغییر نه تنها بی دلیل رخ نمی‌دهد بلکه باید زمان آن فرا رسیده باشد و بسترش از جهات مختلف ذهنی و عینی فراهم شده باشد. به عنوان مثال اگر کسی در دوران قدیم بجای آینده از حال استمراری استفاده می‌کرد آیا فردی مجنون ارزیابی نمی‌شد؟ مسلماً به گوش شنونده قدیمی چنین جایگزینی‌ای نامفهوم جلوه می‌نمود پس چرا امروز این چنین نیست؟ چه بر سر شنونده امروز و دیروز آمده است؟ قطعاً تک تک عناصر زمان بر حسب ضرورتی ابداع شده‌اند بطوریکه هر زمان ابداعی، جایگاه و کاربرد خاص خود را داراست.

اگر قبل از آمادگی ذهن، یک نماد زمان، جایگزین زمان دیگری در جمله می‌شد آنگاه نه تنها مفهوم زمان اصلی را نمی‌رساند بلکه موجب گیجی شنونده می‌شد. غنی شدن و تغییر زبان با رشد تکنولوژی و ارتباط و همچنین افزایش جمعیت رابطه‌ی تنگاتنگی دارد. درست است که امروز رشد مخابرات و رسانه‌ها در ساده و کوچک‌تر شدن زبان نقش دارد لیکن آمادگی ذهن نیز از عوامل موثر در این امر است. جا افتادن زبان در ذهن بر اثر استفاده هر روزه از آن و به نوعی تازه نبودن آن، دلیلی بر پذیرش اذهان برای حذف و تغییر زبانی و بخصوص نزدیک شدن زمان‌ها بیکدیگر است. در این حالت دو عامل در میزان استفاده از زبان تاثیر گذار است:

۱- افزایش جمعیت

۲- تعدد دیدار

هر چقدر جمعیت افزایش می‌یابد، به تعدد دیدار افراد افزوده می‌شود علاوه بر آنکه فاصله‌ی مدتِ نوبت دیدارها نیز کوتاه می‌شود. بدین ترتیب میزان مصرف زبان، افزایش می‌یابد. افزایش تعدد دیدار آدم‌ها در کوتاه مدت (حضور یا غیر حضوری) باعث نزدیکی اذهان به یکدیگر می‌شود و این خود از جمله دلایل نزدیک شدن زمان‌ها به یکدیگر است. بر مبنای عوامل نامبرده همواره برخی از عناصر زبان بلااستفاده، میرا و یا صرفاً برای نگهداری در موزه تاریخ زبان آماده می‌شوند تا جزو دارایی زبان ملتی به حساب آیند. مقایسه چنین دارایی‌هایی با سایر زبان‌ها قابل بررسی است. زیرا نتایج حاصله نه تنها نوع تفکر اقوامی که به آن زبان صحبت می‌کنند را نشان می‌دهد بلکه همچنین محققان با توجه به آمار

کلماتِ احساسی از نوع عشق و نفرت و همچنین باورها، توانایی کشف خلق و خوی و روحیه آن مردم را بدست می‌آورند.

در این دوره جایگزینی زمان، مابین برخی از زمان‌ها از جمله زمان ماضی نقلی و گذشته ساده در حال وقوع است. فی الواقع امروز در محاوره بیشتر مواقع بجای ماضی نقلی از گذشته ساده استفاده می‌شود و مخاطب بدون هیچ گونه سر درگمی منظور را بجا درک می‌کند. درک وی بحدیست که انگار هیچ اشتباهی رخ نداده و متکلم از زمان کاملاً درستی در جمله‌اش استفاده کرده است. در صورتی که می‌دانیم در اوان پیدایش چنین زمان‌هایی، بکارگیری یکی بجای دیگری امری ناممکن بود بطوریکه منجر به زیر سوال بردن صحت عقل متکلم می‌شد. امکان ناپذیر بودن این امر، از گنجی مخاطب پس از شنیدن زمان نابجا در جمله مشخص می‌شد. لیکن امروز جایگزینی این دو زمان براحتی در محاوره و حتی در نوشته بکار می‌آید. در این حالت نه تنها شنونده از شنیدن چنین جایگزینی‌ای، متکلم را دیوانه نمی‌پندارد بلکه حتی برای درک بهتر، هیچ نیازی به پرسش سوالی احساس نمی‌کند. حال باید پرسید چرا شنونده پس از شنیدن چنین جایگزینی‌ای بدون نیاز به سوالی از متکلم، تفهیم می‌شود؟ چرا متکلم بخود اجازه می‌دهد تا دست به چنین تغییر زمانی بزند؟ آیا این کار وی عمدی است یا بطور ناخودآگاه صورت می‌پذیرد؟ آیا مخاطب پس از شنیدن چنین جمله‌ای اساساً متوجه جزییات تغییر می‌شود؟ این اتفاق برای خیلی از زمان‌ها

در قبل رخ داده است. آیا همیشه حال استمراری معنی آینده را در قدیم می‌رساند؟ یا آنکه هر کدام از این دو زمان در دوره‌ای فقط و فقط بجای خود مفهوم داشتند. مسلماً اگر در گذشته‌ی دور، حال استمراری مفهوم آینده را می‌رساند دیگر چه نیازی به ابداع زمان دیگری که آینده را برساند بود؟ ابداع این دو حالت زمانی، هر کدام برای بر طرف کردن خلا زمانی خاص، آن هم به منظور تفهیم بهتر، بوجود آمده‌اند. به نحوی که اگر ما در اوایل ابداع، از یکی بجای دیگری استفاده می‌کردیم و انتظار تفهیم مخاطب را داشتیم دیوانه پنداشته می‌شدیم. پس چگونه این دو زمان آنقدر بهم نزدیک شد که جایجایی آن دو تا حدی امکان پذیر شد؟ بواقع هر چه می‌گذرد تلرانس استفاده از حال استمراری بجای آینده افزایش می‌یابد.

برای جواب دادن به سوالات بالا باید آمادگی ذهن فرد، در برابر بوجود آمدن چنین تغییراتی، مورد تحلیل قرار گیرد. برخی مواقع ضریب آمادگی ذهن به نقطه‌ای می‌رسد که حتی بدون آنکه خود متکلم متوجه باشد "تغییر" را در محاوره اعمال می‌کند. اصلی‌ترین دلیل برای ابداع نماد زمان، نفس ظهور و غیبت بود، از طرفی افزایش جمعیت، گسترش ارتباط و فناوری موجب افزایش تعدد دیدار افراد با یکدیگر در کوتاه مدت شد. بدین لحاظ استفاده‌ی گسترده از زبان امکان پذیر شد. هر چقدر تعدد دیدار بیشتر رخ بدهد (حضور ی یا غیر حضوری) نه تنها مهارت شخص در زبان افزایش می‌یابد بلکه جایجایی زمان‌ها نیز در محاوره بطور ناخود آگاه صورت می‌پذیرد. برای ایجاد کوچکترین تغییر ناخودآگاه در

زبان، نفس "آمادگی ذهن"، اصلی ترین عامل بشمار می آید. این گونه تغییرات که بطور ناخودآگاه در محاوره اعمال می شوند واقعی و ماندگار هستند. اجتناب ناپذیر بودن چنین تغییراتی با توجه به توانایی ذهنی-جسمی منطقی به نظر می آید.

نسل شاهد تغییر

هیچ یک از عناصر زبان از آنکه مورد تغییر واقع شوند مستثنی نیستند. مخالفان تغییر کسانی نیستند جز شاهدان تغییر. مردم کلمه ای که قبل از دنیا آمدنشان مورد تغییر واقع شده است را بسهولت بکار می برند، بدون آنکه سر دشمنی با آن داشته باشند. لیکن معمولاً شاهدان تغییر، از پذیرفتن کوچک ترین تغییر، سر باز می زنند. برای همین همواره نفس "تغییر" در هر زمینه ای با مخالفت از طرف نسل کاربر روبرو می شود. اما پذیرش یا عدم پذیرش تغییر، در روند رشد زبان تاثیری ندارد زیرا نسل بعد، هر تغییری که بر اثر بضاعت ذهنی-جسمی بر زبان واقع شده است را بدون اعتنا به مخالفت های دوره ای، مورد استفاده قرار می دهد.

تاثیر روانی زبان در دوره میانی

حس عشق و نفرت در دوره ی اولیه پیدایش زبان در روان انسان پی ریزی شد. لیکن در دوره میانی، دیگر احساس ها که نشئت گرفته از این دو حس بودند نیز در روان جاری شد. در این دوره، مهارت زبان، همراه با افزایش جمعیت و ترقی زندگی

اجتماعی، تحقق یافت. رشد اجتماعی-اقتصادی علاوه بر آنکه ضرورت ابداع واژه‌های خاص خود را قوت بخشید بر روان فرد نیز تاثیر در خور خود را بر جای گذاشت. بروز حس‌هایی نظیر حقارت، کیش شخصیت و مانند اینها با ایجاد اجتماع طبقاتی نمود پیدا کرد، علاوه بر آنکه مهارت زبانی و عادت به صحبت کردن، حس‌هایی نظیر "ضدیت"، "عناد در زدن حرف آخر"، "رویا پردازی" و همبستگی و تعهد را بوجود آورد.

بر اثر خصلت "عادت مغز" آدم به صحبت کردن عادت کرد بدین ترتیب اگر آدمی به اندازه روز قبلش صحبت نکند احساسی ناخوشایند در او برانگیخته خواهد شد. بر اثر چنین خصلتیست که آدم تنها، وقتی بیکار بماند معمولاً یا به افکار حرفی‌اش پناه می‌برد و یا با صدای بلند آواز می‌خواند (معمولاً در حمام صدای خواندن آدم‌ها که تنها مانده‌اند بگوش می‌آید).

حس ضدیت

برانگیخته شدن حس ضدیت را می‌توان به جرمه شدن متکلم از طرف شنونده نسبت داد زیرا معمولاً مخاطب واقع شدن، آسان نیست. برانگیخته شدن چنین حسی حین گفتگو، مورد قابل توجهی است زیرا بسادگی آشکار نمی‌شود. بیان نظر مخالف به منزله نوعی تفکر تلقی می‌شود در صورتیکه خیلی از مواقع مخاطب آن را صرفاً به دلیل بیان کردن ضد چیزی که شنیده است می‌گوید، بدون آنکه اعتقادی بدان داشته باشد. آگاهی از "حس ضدیت" باعث ایجاد اصطلاحاتی نظیر "من بگم ماست

سفیده اون می‌گه سیاهه" و یا "من بگم شبه اون می‌گه روزه" شده است. تحریک چنین حسی در فرد نه تنها موجب ضدیت کلامی با طرف صحبت می‌شود بلکه در عمل نیز شخص، ترغیب به انجام دادنِ ضدِ عملی که از او درخواست شده است، می‌شود. وقتی منع کاری از مخاطب درخواست شود، عمل منع شده جلوه بیشتری در ذهن پیدا می‌کند و وسوسه انجام آن افزایش می‌یابد. درخواست انجام عملی از طرف شنونده، منجر به ایجاد احساس ناخوشایند در روان می‌شود بدین خاطر حس فرمان ناپذیری در فرد تحریک می‌شود و تمایل به انجام عملِ ضد، تقویت می‌یابد. اما چنانچه درخواست عدم انجام کاری بصورت نقل قول بیان شود ضریب پذیرش مخاطب افزایش می‌یابد.

درست است که تحریکِ حسِ ضدیت غالباً موجب بروز کدورت مابین افراد می‌شود اما چنین خصلتی در پیشرفتِ جدل‌های کلامی نقش بسزایی دارد. تاثیر آن منجر به ابداع نظرهای نوین، نگرش همه جانبه، و وقوع تفکر عمقی می‌شود. از طرف دیگر آگاهی از وجود چنین خصلت کاذبی در خود و دیگران و مهار آن، موجب تحکیم روابط دوستی می‌شود. آگاهی از چنین حس طبیعی که یکی از ره آوردهای زبان برای روان محسوب می‌شود، موجب افزایش ضریب تحمل و همچنین عدم گمراهی از مواردِ "ضد" گفته شده می‌شود. مواردِ ضدی که فقط به خاطر برانگیخته شدن حسِ ضدیت، به دلیل مخاطب واقع شدن و بدون اعتقاد راستین بدان بیان شده است.

زدن حرف آخر

انسان برای هر گونه تحریک حسی چه خوشایند و چه ناخوشایند باید بهایی بپردازد. از طرفی تحریک خوشایند موجب بروز خلا احساسی بعد از تحریک و از سوی دیگر تحریک ناخوشایند موجب بر هم زدن سکون اعصاب مخاطب می‌شود. ابراز بی دلیل دانسته‌ها در محاوره و همچنین جدل‌های کلامی موجب بر انگیزه شدن احساس ناخوشایند در مخاطب می‌شود. در چنین شرایطی، زدن حرف آخر بمثابة برنده شدن در این قبیل گفت و گوهاست زیرا آن کسی که حرف آخر را می‌زند از طرفی سکوت مخاطب را نوعی تسلیم و مجاب شدن وی می‌پندارد و از طرف دیگر آنرا برتری خود در محاوره می‌شمارد. برای همین جدل‌های کلامی همواره کشدار می‌شوند زیرا هر یک (متکلم و مخاطب) در تلاشند تا در زدن حرف آخر موفق شوند. فردی که زیاد در چنین موقعیت‌هایی قرار می‌گیرد، به چنین رفتار کلامی عادت پیدا می‌کند بطوریکه حتی در محاوره معمولی نیز از خود چنین خصلتی بروز می‌دهد. برای همین، احتمال تنها ماندن چنین فردی قابل پیش بینی است زیرا مکالمه دوستانه با وی نه تنها جذاب نیست بلکه ناخوشایند است زیرا بر حسب عادت همچنان اصرار در زدن حرف آخر دارد.

پروراندن رویا در ذهن

یکی دیگر از موارد تاثیر زبان بر ذهن، تقویت قدرت تخیل و رویا سازی بود. بنابراین آدمی هر چقدر رویاهای بیشتری در ذهن

می‌پروراند تلاش وی برای به تحقق رساندن رویاهایش بیشتر می‌شد. بدین منظور او با تلاش جهت ساخت ابزارآلات متفاوت و بهتر، سعی در بواقعیّت رساندن رویاهایش در دنیای عینی نمود. منتهی به ثمر رساندن رویاها نیاز به همکاری افراد بیکدیگر داشت. بدین ترتیب ضریب نیاز همکاری افراد افزون گشت. ذهن آدم زمانی به نقطه‌ای رسید که فکر برگشت به گذشته و گریز به آینده، بدون آنکه خود بداند برایش عادت شد. منتهی فکر کردن انرژی بر است و موجب فرسودگی مغز می‌شود. علاوه بر آن چنین عادتی موجب کاهش تمرکز می‌گردد. بنابراین فکر نکردن یا نگه داشتن ذهن در حال با صرفه تر است. از سویی یادآوری سخنان شنیده شده، برای افراد حساس یا وسواس گرا بیش از دیگران مضر است. در هر صورت ترک عادت فکر کردن به گذشته یا آینده، بسهولت صورت نمی‌پذیرد و نیاز به آموزش و تمرین دارد.

رویاپردازی بدلیل وقت گیر بودن موجب عقب ماندن از رقابت‌ها می‌شود. خود را در رویاها قدرتمند و یا موفق دیدن، موجب ارضای روحی فرد می‌شود برای همین در دنیای واقعی نه تنها آدمی قانع بار می‌آید بلکه تلاش چندان برای کسب موفقیت نمی‌کند زیرا در رویا و خیالش طعم موفقیت را بارها چشیده است. رویاپردازی افراطی موجب مخدوش شدن مرز بین دنیای خیالی و واقعی می‌شود و بر روان فرد اثر سوئی می‌گذارد. برگشت به گذشته و یا فرو رفتن در رویا بر اثر خصلت عادت مغز اعتیاد آور است و رهایی از آن نیاز به آموزش دارد.

ابداع خط و کندی تغییر

میزان "نزدیکی افکار" آدم‌ها در اوان پیدایش زبان (دوره کهن)، زمانی که زندگی بدوی و جمعیت محدود بود، با "نزدیکی افکار" آنان در اواخر دوره آتی، مشابه پیش بینی می‌شود. در حد فاصل این دو دوره، بیشترین رشد و تبدیل زبان بوقوع پیوست. پیدایش خط حروفی موجب تغییر کیفی زبان شد لیکن این پدیده به عقیده ی مولف، سرعت تغییر زبان را کند کرد. زبان رایج مانند موم در چنگال خط، اسیر شد و با ورود عناصر بی شمار بدان، زبان باد کرد. کاهش سرعت تغییر زبان، یکی از معایب ابداع خط بشمار می‌آید. هر چقدر تفکر آدم‌ها بیکدیگر نزدیک شود دوباره روند تغییر زبان، سرعت می‌گیرد. تازه در این دوره است که ماهیت واقعی خط نمایان می‌شود. تا قبل از آن می‌توان اذعان کرد اگر خطی بوجود نمی‌آمد زبان رایج، بسیار ساده‌تر از زبان امروز بود. حتی اگر انسان از سفرهای دور و دراز خود دست نمی‌کشید ولی خطی ابداع نمی‌شد باز هم زبان رایج بسیار ساده‌تر از زبان امروز می‌بود. در این حالت با زبان جمع و جوری روبرو بودیم که عناصر ساده‌ی آن گویی روزانه تغییر می‌کرد. با این وجود کم حجمی چنین زبانی، یادگیری تغییرات را دشوار نمی‌ساخت. برخورداری از زبانی ساده، موجب کاهش مضرات سخن گفتن می‌شد و اثر سوئی کمتری در سلامت فکری و جسمی انسان داشت.

خط و نوشتن نامه

در ابتدای ابداع زبان، مشاهدات مخاطب و متکلم در تفهیم مکالمه، نقش بسزایی داشت. در دوره‌ای که تعداد نفرات در گروهی، از انگشتان دست متجاوز نبود و فعالیت آنان نیز اندک بود ساخت اسامی رکورد دار بود. در آن دوره وقتی متکلم، سخنی در مورد انجام عملی توسط شخص سوم می‌گفت، شنونده بدلیل پس زمینه عینی می‌دانست شخص سوم کیست. در چنین حالتی، مدت‌ها پس از ابداع زبان اولیه، اساسا نیازی به صرف افعال جهت مشخص کردن تعداد فاعل و یا ابداع نماد برای مشخص کردن جنس ضمیر در مکالمه احساس نمی‌شد. لیکن رشد جمعیت گروه‌ها و ارتباط ما بین آنها، نه تنها بین وجود و مشاهدات افراد فاصله انداخت بلکه منجر به فاصله افتادن بین تفکر آنان نیز شد. بدین ترتیب هر چقدر افکار آدم‌ها از یکدیگر دور می‌شد نیاز ابداع عناصر جدید زبانی برای تفهیم بهتر مخاطب احساس می‌شد. علاوه بر آن پس از ابداع خط و نوشتن نامه برای یکدیگر، برای بر طرف نمودن خلا عینی خواننده‌ی نامه، ابداع نمادهایی در زبان ضرورت پیدا کرد. پیدایش خط، تغییر بسیاری در زبان بوجود آورد برای همین تغییر کیفی زبان را همزمان با ابداع خط در نظر می‌گیرم. تا قبل از آن، تغییر زبان، غالبا بصورت ناخودآگاه و بر حسب ضرورت و بضاعت ذهنی عینی فرد رخ می‌داد لیکن پس از ابداع خط، زبان رایج می‌بایست برای تفهیم خواننده با زبان نوشتار وقف داده می‌شد. تغییراتی که بدین منظور بر سر زبان آمد بحدی بود که می‌توان آن را تولدی دوباره برای زبان دانست.

مدتها پس از ابداع زبان، متکلم تنها با مخاطب حضوری روبرو بود. پس از ارتباط شوسه‌ای و همچنین پیدایش خط، متکلم علاوه بر مخاطب حضوری می‌بایست مخاطب کتبی (خواننده) خود را نیز به بهترین نحو تفهیم می‌کرد. ذهن خواننده که هیچ گونه پشتیبانی عینی از متنی که قرار است بخواند ندارد، با ذهن شنونده‌ی حضوری در دوره اولیه زندگی بشر فرق داشت. مخاطب کتبی یا خواننده‌ی نامه، نیاز به اطلاعات بیشتری برای تفهیم داشت. برای همین استفاده از همان جمله‌های حضوری، در نامه، پرسش بسیاری برای خواننده بوجود می‌آورد. بنابراین پس از پیدایش خط، تغییرات حجمی بر زبان وارد آمد بطوریکه افرادی که بدان زبان صحبت می‌کردند گویی دیگر، زبان تغییر یافته خود را نمی‌شناختند و می‌بایست آن را دوباره یاد می‌گرفتند. از آن پس قواعد دستوری به انحای گوناگون در زبان اعمال شد، این بار زبان بصورت گوسفند کت بسته بدست زبان‌شناسان افتاد تا بر اساس توانایی عقلی آنان تغییر یابد. از سویی نیاز به زبان مکتوب، ضرورت تغییر زبان محاوره را توجیه می‌کرد و از سوی دیگر ترس از یادگیری دوباره‌ی زبانی که بدان صحبت می‌کردند آنان را به فکر واداشته بود. در جوامعی زبان‌شناسان تلاش نمودند تغییر بصورتی باشد تا به تلفظ کلمه به شیوه رایج لطمه‌ای نرسد. بواقع دنبال راهی بودند تا با کم‌ترین تغییر، بیشترین تفهیم برای هر دو، یعنی هم خواننده و هم شنونده بدست آید. بدین ترتیب با ورود نمادهای جدید در زبان، فاصله‌ای که بین عینیت و ذهنیت افراد افتاده بود تا حدی پر شد.

در دوره‌ای دیگر اختراع تلفن سینما تلویزیون دوربین عکاسی و

سایر وسایل ارتباطی تا حدی جبران دور ماندن اذهان از یکدیگر را کرد. چنین اختراع هایی گذشته را قابل دسترس کرد بطوریکه با دیدن فیلمی از خود، گذشته به پیش چشم در آمد و دست یافتنی شد. از جمله پیامد ساخت این دستگاه‌ها نزدیک شدن زمان‌ها به یکدیگر بود.

سختی بیان جمله

یکی از دلایل مهم تبدیل و تغییر صداها، کاهش سختی بیان است. معمولاً با اضافه و یا کم کردن حرف و یا حروفی از کلمه و یا حتی تغییر تلفظ کلمه‌ای این امر صورت می‌پذیرد. منظور از سهولت بیان کلمه، پیدا کردن راهی جهت کاهش انرژی مورد نیاز برای بیان آن کلمه است. بعنوان مثال حروف آخر برخی از کلمات، تنها به دلیل کاهش انرژی بیان، به صدای بکر کلمه چسبانده شده‌اند و یا برعکس حذف شده‌اند. در زبان فارسی کلماتی که به "الف" ختم می‌شوند بیان آنها انرژی بیشتری نیاز دارد تا کلماتی که مثلاً به "ن" یا "م" ختم می‌شوند. وقوع چنین تغییراتی یکی از دلایل مهم تفاوت کلمه بکر با کلمه تغییر یافته‌اش است. از طرف دیگر مهارت در مکالمه، سرعت ادای کلمات را موجب گردید بطوریکه بسیاری از تغییرات زبانی از این طریق بوجود آمد. تاثیر بیان کلمه‌های پی در پی در یک جمله بر یکدیگر و همچنین تنظیم دم و بازدم هنگام ادای آن، در تغییر تلفظ کلمه موثر بود. حرف اضافه "و" به دلیل فرصت نفس گیری برای اتمام جمله و ادامه صحبت بوجود آمده است. بواقع در

زبان فارسی "و" همان صداییست که هنگام نفس کشیدن برای ادامه‌ی صحبت از فرد شنیده شده است. تلفظ آن در برخی لهجه‌ها تغییر جزیی یافته و یا در لهجه‌های قدیمی‌تر اساساً بدون تغییر ادا می‌شود. اهمیت عمل "تنفس" در صحبت کردن بحدیست که از آن کلمه، به مفهوم توقف موقت ادامه کاری به منظور استراحت کردن (مثلاً هنگام دیدن فیلم) نیز استفاده می‌شود.

آنگاه که جمله‌ها کوتاه‌تر بود صرفاً برای استراحت قلب و نفس‌گیری، حروفی ابداع شد (مانند "و"). لیکن هر چه کلمات بیشتری ساخته شد و جمله‌ها طولانی‌تر ادا شد این بار نوبت استراحت مغز هم رسید. بدین منظور کلمه‌ای خودجوش از دهان مغزهای فراموشکار یا توسط کودکان، بیرون آمد تا متکلم به اتکا بدان، قادر به ادامه صحبت شود. در زبان فارسی واژه‌ی "چیز" خود جوشانه به جمله راه یافت. بیان چیز در مکالمه بمنزله‌ی مکشی حساب می‌شود تا متکلم کلمه بعدی را به یاد بیاورد. در حین صحبت، گفتن "چیز"، فرصت فکر کردن به ذهن‌های کند تربیت شده، می‌دهد. انتخاب این کلمه را، درست است که خود جوش دانستیم لیکن گزینش آن از میان صدها هزار کلمه، چندان بی دلیل نیست. به یاد داشته باشید بیان ناخودآگاه کلمه مزبور، توسط ذهن فراموشکاری ادا شده است. در این حالت متکلم برای یاد آوردن کلمه بعدی، نیاز به فکر کردن داشته است.

دلایل تغییر کلمات بکر، کلماتی که قدمت کمتری دارند و همچنین دلیل تغییراتی که در آینده بوقوع می‌پیوندد بشرح زیر مورد دسته بندی قرار گرفته اند:

هماهنگی با ریتم تنفس؛ حروفی برای ایجاد چنین هماهنگی و کاهش سختی ادای کلمه، ابداع و یا حذف گردید.

ابداع خط و قواعد دستوری،

تلفظ ناصحیح کلمات وارداتی، ناشی از دوری راه در قدیم، نداشتن سواد خواندن؛ در این حالت، تغییر به دلیل سهولت بیان، توسط افرادی که سواد خواندن ندارند و بطور شفاهی کلمات را شنیده‌اند صورت می‌گیرد،

ایجاد مخفف؛ امروز مخفف‌ها بدلیل انبوه اطلاعات، کمبود جای نوشتن و صرفه جویی در انرژی تگارش و زمان، کاربرد بسیاری پیدا کرده اند. هر چقدر مخفف بیشتری رایج شود احتمال جایگزین شدن آن با واژه اصلی در مکالمه افزایش می‌یابد.

نزدیکی افکار؛ رشد دانش و افزایش جمعیت، موقعیت تمرین زبان را مهیا می‌سازد از طرفی هر چقدر دیدارها زودتر رخ دهد (حضور یا رسانه ای) فضای موقعیت‌ها برای هر دو، یعنی متکلم و مخاطب آشناتر به نظر می‌آید. بدین ترتیب نزدیکی افکار تحقق می‌یابد. این امر موجب تغییر در ساختار زبان بخصوص در زمان‌های ابداعی می‌شود.

در اوان پیدایش زبان، یک کلمه حکم یک جمله را داشت بنابراین تک کلمه ادا شده بی تاثیر از کلمات قبل و بعد از خود بود. با رشد زبان کلمات بیشتری در جمله راه یافت و طبعاً تلفظ کلمه‌های پی در پی، از یکدیگر تاثیر می‌پذیرفتند. از دیگر دلایل تغییر کلمه، اضافه و یا حذف حرفی از یک کلمه است. اینگونه تبدیل‌ها غالباً بدلیل عدم اختلال در نفس کشیدن و صرفه جویی در انرژی بیان،

صورت گرفته اند. آگاهی از کمتر یا بیشتر انرژی بر بودن اسامی در انتخاب اسم فرزند و یا اسامی تجاری به ما یاری می‌رساند. حرف "الف" انرژی بر تر از سایر حروف است بخصوص اگر در وسط و یا آخر کلمه بیاید. کلماتی از قبیل نان، پشت بام و تغییر آن به نون، پشت بوم به دلیل سهولت بیان و کاهش انرژی برای ادای آن صورت پذیرفته است. سایر حروف موجود در کلمه در چگونگی تغییر آن تاثیر گذار است. برای بیان کلماتی که به حرف "الف" و "و" ختم می‌شوند انرژی بیشتری صرف می‌شود در صورتی که اگر در انتهای این قبیل کلمات حرفی کوتاه قرار گیرد در کاهش سختی بیان تاثیر دارد. مانند کلمه باد که تلفظ حرف "د" در آخر، موجب شده تا جریان نفس گوینده کوتاه شود. برخی از حروف صرفا جهت رفع این قبیل موارد در لیست الفبای زبان‌های مختلف اضافه شده‌اند.

حرکات موزون و آواز

انسان زمانی چشم باز کرد که دیگر آلوده‌ی زندگی اجتماعی شده بود و راه بازگشتی نداشت. اگر در دوره‌ای فعالیت او منجر به آسان شدن زندگی‌اش شد زمانی دیگر کار، ماهیتی اجباری پیدا کرد. کار مفرط موجب فرسودگی بدنش شد برای کاستن ضریب فرسودگی، فکر، احساسات و هر نوع توانایی غریزی او عکس‌المعمل نشان داد. به حرکات موزون و آواز در آمدن و حتی به زبان شعر سخن گفتن از جمله واکنش‌هایی بود که برای کاهش فرسودگی، انسان از خود بروز داد. کار یدی بر روند تنفس فرد تاثیر گذار است. بدین خاطر آدم، پس

از فارغ شدن از فعالیت بدنی برای برقراری دوباره تعادل دم و بازدم، نیاز به خواندن پیدا کرد. خمیازه کشیدن بطور طبیعی چنین تعادلی را برقرار می‌سازد لیکن جوابگوی فعالیت بیش از اندازه‌اش در یک نوبت کار نبود. نوع خواندن آدمی بستگی به نحوه‌ی دم و بازدم در حین کار داشت. بعنوان مثال اگر هنگام کار، بیش از آنکه با دم هوا را تو بدهد با بازدم، هوا را بیرون رانده بود آنگاه ریتم خواندن فرد با عکس این حالت فرق داشت. سرعت کار نیز در برهم زدن تنفس موثر بود. بنابراین تنوع فعالیت یدی تنوع آهنگ‌های مردمی را دامن زد. به نظر می‌آید زمانی که آدم قادر شد کلمات را پی در پی بیان کند لحن آن شعر گونه بود. زیرا با زبان شعر سخن گفتن، کنترل تنفس بهتر میسر می‌شود. در حقیقت کش و قوس دادن به کلمات، موجب کنترل تنفس می‌شود. در این حالت نه تنها تعادل تنفس برقرار می‌شود بلکه ادامه صحبت با کمترین میزان خستگی صورت می‌پذیرد. با این توصیف پس از آنکه تکلم انسان از چند کلمه‌ای خارج شد احتمال آنکه به زبان شعر سخن گفته باشد افزایش می‌یابد. در این صورت قدمت شعر بیش از نثر، تخمین زده می‌شود.

فعالیت بدنی مداوم، نه تنها انسان را به آواز و داشت بلکه موجب بروز حرکات موزون نیز شد. این دو، از پیامد کار یدی بشمار می‌آیند و هر دو یکی بخاطر برقراری تعادل دم و بازدم و دیگری بخاطر جلوگیری از افتادگی اعصاب و ماهیچه‌های پرورده شده، جنبه مداوا دارند. فردی که با فعالیت بدنی، اعصاب و ماهیچه‌های خود را پرورده است پس از کاهش فعالیت بدنی، برای حفظ آن نیاز به انجام چنین حرکاتی دارد. یکی از دلایل ابداع حرکات

موزون، بازسازی ماهیچه هایی که به فعالیت بدنی عادت کرده اند بود. حرکات موزون، منجر به پیچش ماهیچه می شود و تکیه گاه محکمی نه تنها برای استخوان بلکه برای عصب مربوط بدان بوجود می آورد. بدین ترتیب از کش آمدن عصب جلوگیری بعمل می آید. حرکات موزون محلی، مذهبی و سنتی برای افزایش سلامت روح و جسم ابداع شده اند.

دلیل تغییر کلمات وارده

صادر شدن یا وارد شدن کلمه ای از زبانی به زبان دیگر در دوران گذشته، بیشتر از طریق نامه و یا با حضور فرد در مکان جدید صورت می گرفت. حال قیاس نمایید در قدیم با امکانات محدود مسافرتی و ارتباطی، صدور کلمه به چه کنندی صورت می پذیرفت. انتقال کلمات در گذشته مسیر دومینویی را طی می کرد. برای این منظور با الهام از بازی درگوشی بچه ها، بیایید جاده ای را تصور کنیم. افرادی پشت سر هم در امتداد این جاده به صف ایستاده اند. نفر اول صف، کلمه ای را نه درگوشی بلکه با صدای رسا به نفر دوم می گوید و نفر دوم همین کلمه را باید به نفر بعدی انتقال دهد تا به آخر. در این بازی با وجود آنکه کلمه مزبور با صدای بلند به نفر بعدی منتقل می شود و نه درگوشی، باز هم تلفظ اولیه کلمه حتی به نفر بیستم هم نرسیده (اگر خیلی خوش بین باشیم) به اشتباه منتقل خواهد شد.

تاثیر افراد بر یکدیگر غیر قابل انکار است منتهی پس از تاثیرپذیری، قابلیت فرد به نحوی است که می تواند مورد الهام گرفته

را با شیوه خود انجام دهد و از جهاتی دیگر ابداع گر باشد. در صورتی که اگر تفکر او از کسی تأثر نمی پذیرفت، به احتمال بسیار فکر مکمل، در ذهن وی خطور نمی کرد تا در گسترش آن از خود خلاقیتی نشان دهد. این عامل در گسترش زبان از قوم و منطقه‌ای به قومی دیگر قابل تأمل است. تغییر واژه وارداتی، همزمان با ورودش رخ می‌دهد. امروز با وجود سهولت برقراری ارتباط، سفر و همچنین نقش رسانه‌ها در بگوش رساندن زبان مردم کشوری به مردم دیگر، باز هم تلفظ واژه‌ی وارداتی دچار تغییر فاحش می‌شود دیگر چه برسد به تغییر تلفظ واژه‌ی وارداتی در دوران قدیم. انتقال کتبی پیام در قدیم به دلیل عدم دسترسی به تلفظ صحیح و احیاناً تلفظ متفاوت حروف نگارش، یکی دیگر از دلایل تغییر کلمات و اسامی وارداتی بود. تغییر و تبدیل برخی از واژه‌های وارداتی در دوران قدیم حدیست که بدون ردیابی آن در تاریخ نامه‌ها و سایر اسناد تاریخی، تطبیق آن با تلفظ اصلی‌اش قابل اثبات نمی‌باشد. آوردن مثالی از این قبیل، تنها به دلیل برآورد میزان تفاوت کلمه اصلی و کلمه وارداتی است تا انعطاف پذیری ذهن در مورد میزان تغییر واژه تقویت شود. تبدیل اسم "کورس" به "سایروس" (به دلیل عدم آگاهی از تلفظ حروف) از آن جمله است.

سلاحی به نام زبان

جاذبه سخن نقل، بحدی است که فرد، بارها و بارها به مرور "خاطره نقل" وا داشته می‌شود. براستی چرا "سخن" می‌تواند

لرزه بر اندام کسی بیندازد؟ چه قدرتی در آن وجود دارد که گذشته از سخنان لطیف نقل شده، شخص سخنان ناخوشایندی که مورد خطاب قرار گرفته است را همواره به یاد می‌آورد؟ در طول زندگی بشر، بیش از هر مورد دیگر، "سخن" ذهن انسان را بخود مشغول ساخته است. عمل آدم‌ها در دنیای صامت، آنقدر جنجال بر انگیز نمی‌بود تا که سخن آنان در دنیای گویا. برای بررسی آن بهتر است باز سری بزنیم به کمون صامت خود، یعنی زمانی که هنوز زبانی ابداع نشده بود تا بار دیگر ذهن فردی که هنوز به زبان تجهیز نشده است را مورد تحلیل قرار دهیم. در واقع مقایسه‌ای داشته باشیم بین ذهن بی‌زبان و ذهن زبان‌دان، در برابر موقعیت یکسان. در یک دنیای صامت چنانچه درگیری بین دو نفر رخ بدهد فرد ضربه خورده هیچگاه در فکر خود در مقام توجیه بر نمی‌آید و مشکل را از جانب خود نمی‌بیند مثلاً هیچگاه چنین افکاری از ذهنش نمی‌گذرد "مگر من چه کار بدی انجام داده‌ام" و یا "چون ضارب از من خوشش نمی‌آید و یا می‌آید این کار را با من کرد". زیرا این قبیل احساسات پس از به زبان در آمدن، در روان جاری شد و رشد کرد. اگر شخص هم از درد ضربه خوردن ناراضی باشد و هم حامل تفکرات کلامی نظیر این باشد که "ضارب خصومت شخصی با من دارد" و یا حتی نتواند حدس بزند که علت بد آمدن ضارب از وی چیست، به شدت خصومت و درگیری می‌افزاید.

در دنیای بدون کلام یا صامت چنانچه اختلافی ما بین دو نفر بوجود بیاید تابع شدن یکی از آندو، سریع‌تر صورت می‌گیرد

همچنین از آن پس رخداد مشابه دیرتر رخ می‌دهد. زیرا احتمالا توان آن دو، یکی نیست و شخص ضعیف‌تر چنانچه از ضعف قوای خود نسبت به دیگری آگاهی پیدا کند پس از آن تمایلی به درگیری دوباره نشان نمی‌دهد. در دنیای کلام پس از بوجود آمدن اختلاف، شخصی که از نظر قوای بدنی ضعیف‌تر است قبل از آنکه به ضعف خود فکر بکند با سخنان خود، سعی در مجاب کردن مخاطب بر می‌آید و از نفس "دفاعی سخن" بهره می‌برد. بنابراین روزگاری، زبان بمثابه سلاحی که با تجهیز شدن بدان ضعیف جثه و قوی جثه قادر بودند بطور برابر با یکدیگر به جنگ لفظی بپردازند در آمد. جنگی که در آن احتمال برنده شدن فردی که از نظر جثه قوی‌تر است برابر با سایرین بود. در اینجا مهارت در زبان، علاوه بر منطق و درایت نقش بسزایی در مجاب کردن مخاطب ایفا می‌کند. بدین ترتیب تاثیر زبان بر ایجاد حس برابری، افزایش حس شهامت و اعتماد به نفس در نهاد آدمی، نمایان می‌شود.

چنانچه ابداع زبان را بدشاندسی انسان به حساب نیاوریم و تغییر روانی، اجتماعی، اقتصادی وی را پیشرفت بشماریم آنگاه باید اذعان داشت، نیروی ذاتی زبان، یکی از دلایل پیشرفت زندگی بشر بود. در حقیقت زبان نه تنها موجب تحریک و تقویت احساسات بشر شد بلکه برانگیخته شدن حس‌هایی نظیر کینه، رقابت، برتری و نظایر این‌ها با وجودیکه اختلاف میان آدمیان را موجب گردید، خود از محرک‌های اصلی رشد و تغییر زندگی بشر از آب در آمد.

فکر باردار و سرنوشت

سخن چه شنیداری باشد و چه ذهنی (فکر کردن با کلمه)، قابلیت تاثیر گذاری بر سرنوشت فرد را داراست. خواندن نوشته نیز بر ذهن تاثیر بخش است. تاثیر انرژی درونی سخن بحدیست که می‌توان گفت ترکیب کلمه "سر" و "نوشت" نه تنها پس از بوجود آمدن حروف نوشتاری ابداع شد بلکه پس از مشاهده‌ی اتفاق افتادن به آنچه که بدان فکر شد، ساخته شده است. ابداع باور "به هر چه فکر کنی به سرت می‌آید" بیانگر مفهوم واقعی کلمه "سرنوشت" است. چنین باوری حامل هشدار است و توسط مردم، جهت آگاهی دادن به یکدیگر در مورد وجود چنین پدیده‌ای ساخته شده است. در این باور، فکر کردن کلمه‌ای به معنی نوشتن یا خالکوبی کلمات در سر در نظر گرفته شده است. تخیل، تجسم حجم در ذهن است و فکر حجمی بشمار می‌آید لیکن تفکر، امروزه به منزله فکر کلمه‌ای در نظر گرفته می‌شود. انرژی درونی هر دو نوع تفکر، منجر به واقعیت پیوستن آن می‌شود. به عبارت دیگر گرایش طبیعی فرد به تزریق افکار خود به دنیای خارج از ذهن، موجب باردار شدن انواع تفکر می‌شود.

فکر باردار بر ارتباط متقابل پدیده و انسان تاثیر می‌گذارد و محرکیست جهت به واقعیت پیوستن آن در دنیای واقعی. بر این مبنا همواره به اتفاق‌های خوب فکر کردن و از خیال پردازی‌های منفی اجتناب نمودن توصیه می‌شود. سخن شنیده شده نیز به همین صورت حامل انرژی است. به همین خاطر سخن پیشگوهای واقعی و یا غیر واقعی نیز در سرنوشت شخص قابلیت تاثیر گذاری دارد. زیرا اتفاقی که برای آینده فرد پیش بینی می‌شود حتی اگر قرار

نبوده در آینده برایش رخ بدهد با پیش گویی و شنیدن آن، احتمال وقوع آن بر اثر نفس "قدرت سخن" افزایش می‌یابد. اصطلاحاتی نظیر "خدا نکه"، "دور از جون شما"، "زبانم لال" نیز به دلیل آگاهی از تاثیر سخن بر روان، ساخته شده‌اند. بیان چنین اصطلاحاتی، کمی قبل از صحبت کردن راجع به بیماری‌ها و یا حوادث ناگوار، به مفهوم ایجاد مصونیت لحنی برای شنونده است. تعریف کردن از کسی جلوی خودش معمولاً موجب تضعیف تمرکز وی می‌شود و عواقب ناگوار خود را در پی دارد. بنابراین قبل و یا پس از تعریف کردن از کسی و یا از خود، در برخی از فرهنگ‌ها، عمل زدن به تخته و یا گفتن کلماتی نظیر ماشاالله مرسوم است. این اعمال به منظور خنثی نمودن و یا کاستن از قدرت سخن تعریفی، ادا می‌شود. در لحظه تعریف، انعکاس صدای تخته و یا گفتن کلمات پر جذبه نظیر ماشاالله موجب پرت شدن حواس گوینده و شنونده از سخن تعریفی می‌شود. هدف از بلند کردن صدای تخته، منحرف کردن ذهن از طریق امواج صوت است. شنیدن صدایی، قوی‌تر از سخن شنیده شده آن را تحت الشعاع قرار می‌دهد به نحویکه موجب کم‌رنگ شدن و زود از یاد رفتن سخن تعریفی می‌شود. تمام این روش‌ها به منظور کاهش قدرت سخن، بکار گرفته می‌شود. انتخاب تخته، گذشته از سهولت دسترسی به آن، به دلایلی چند صورت گرفته است از جمله انعکاس صدای بیشتر با شدت ضربه کمتر.

تعریف خواب از قدیم توصیه نمی‌شد. برای آن دو دلیل محتمل است. اول آنکه شنیدن خواب از دهان خود بر اثر "جاذبه سخن" منجر به افزایش باور شخص در مورد وقوع پیوستن آن می‌شود. از طرف دیگر بیان آن برای دیگران نه تنها بر ملا کننده نقاط

ضعف و قوت شخص است بلکه ذهنیت شنونده نیز به سمت وقوع آن تمایل پیدا می‌کند. اصطلاح‌هایی که بیانگر اتفاق خوب و بقای عمر در آینده است نظیر "پیر شوی"، "دامادیت را ببینم" در زبان فارسی و احیانا مشابه این‌ها در زبان‌های دیگر، بی علت و یا اتفاقی ابداع نشده‌اند بلکه همه آن‌ها با درک جاذبه سخن و تاثیر آن بر روان، ساخته شده‌اند و بیانگر ذکاوت آدمیزاد است.

جاذبه کلام

هنگامی که انسان مجهز به ابزار زبان شد نمی‌دانست این زبان پرورده‌ی خود بزودی بطور چند جانبه به خدمت وی در خواهد آمد. زبان اولیه صرفا جهت تفهیم مخاطب کارایی داشت لیکن با پیشرفت دانش، نقش نامرئی آن نیز نمود پیدا کرد. در دوران گذشته، آدمی تنها قادر بود مواردی که به چشم می‌آید را تجزیه و تحلیل کند منتهی هر چه از عمر بشر گذشت با تجهیز محیط اطراف خود به ابزار پیشرفته توانست به تحلیل پدیده‌هایی که به چشم نمی‌آمدند ولی وجود داشتند نیز برآید. شناخت انواع انرژی و تاثیر آن بر محیط و روان از جمله این پدیده‌ها هستند. امواج صوتی خارج شده از دهان، بعنوان کلام دارای انرژی است بدین خاطر کلام باردار، توانمندی بسزایی دارد به نحوی که نه تنها بر محیط که بر روان فرد تاثیر گذار است.

کلام علاوه بر آنکه بر رابطه‌ی افراد با یکدیگر تاثیر بسزایی دارد همچنین بر شکل گیری شخصیت فرد نیز تاثیر گذار است. بدین

خاطر هر چه شخص، مورد خطاب سخنان احترام آمیز قرار گیرد (بخصوص در دوران کودکی) احتمال افزایش شان و منزلت او در اجتماع افزایش می‌یابد و برعکس هر چه مورد خطاب سخنان تحقیر آمیز واقع شود احتمال کاهش شان او در آینده پیش بینی می‌شود. با آگاهی از چنین بینشی در جوامع مختلف به کودکان القابی مانند "پرنسس"، "آقا"، "خانوم" و نظایر آن می‌دهند. کودکانی که با فرهنگ پدر سالاری و یا فرزند سالاری بزرگ می‌شوند احتمال کاهش موفقیت آنان در آینده وجود دارد. در خانواده‌های فرزند سالاری احترام بایسته از طرف فرزند به والدین بجای آورده نمی‌شود. سالار شدن فرزندان بر والدین، خود بیانگر روحیه ضعیف پدر و مادر است. بدین خاطر این گونه والدین احترام و اعتنای در خور توجه در جامعه نخواهند دید زیرا ذات انسان گرایش به افراد قوی و قاطع دارد. از سویی هر چقدر احترام پدر و مادر در جامعه کاهش یابد از احترام فرزندان آنان نیز در اجتماع کاسته خواهد شد. عواقب نادرست رابطه‌ی فرزندسالاری و یا پدرسالاری مانند بوم رنگ به افراد همان خانواده بر می‌گردد. بنابراین هر چه والدین به فرزند و بالعکس احترام و اعتنا نشان بدهند بر اثر اصل جاذبه سخن، فرد رفتار مطلوب تری از خود نشان خواهد داد بطوریکه به اعتبار اجتماعی وی می‌افزاید. برخی از کودکان در گروه سنی خود، محور قرار می‌گیرند و همه مایلند به دور آنان جمع شوند. معمولاً وقتی عکس دسته جمعی‌ای از بچه‌ها گرفته شود چنین بچه‌ای در وسط عکس قرار می‌گیرد و مابقی بدور او حلقه می‌زنند. این قبیل کودکان یا از جثه بزرگ‌تر و یا از صدای قوی تر نسبت به همسالان خود برخوردار هستند و یا در خانواده به آنها بال

و پر بیشتری داده اند. بنابراین از نوع رابطه‌ی پدر و مادر با کودک تا حدی سرنوشت کودک قابل پیش بینی است. در قدیم در خانواده‌های پر جمعیت، فرزند اول بدلیل نوع رابطه‌ی والدین و همچنین خواهر و برادرهای کوچک‌تر با وی از شخصیت قوی تری برخوردار بود. در برخی جوامع آگاهی و ترویج چنین بینشی موجب گشته تا فرزند اول، جایگاه ویژه‌ای در اجتماع داشته باشد. بعنوان مثال در این گونه جوامع، هنگام خواستگاری کردن از دختر، چنانچه او فرزند اول خانواده باشد در ارزشگذاری خانواده‌ی دامان برای انتخاب وی برای پسرشان شانس بیشتری بدست می‌آورد. بدین ترتیب فرزند دوم به سوم و الی آخر، در اجتماع از ارزش بیشتری نسبت بیکدیگر برخوردار هستند. چنین فرهنگی آگاهی مردم را راجع به تاثیر کلام بر روان، در بعد خانواده نشان می‌دهد.

سحر کلام

یکی از دلایل زندگی دسته جمعی، آسیب پذیری آدم و احتیاج او به کمک گرفتن از هم نوع خود بود. چرا میزان آسیب پذیری ما بیش از سایر جانداران است؟ آیا این مسئله رابطه‌ای با نفس سخن گفتن دارد؟ کلام سحرانگیز است و چنانچه شنونده هوشیاری بخرج ندهد زیر بار سحر آن قرار می‌گیرد. بواقع مکالمه، موجب پرت شدن و تضعیف حواس ششگانه می‌گردد. این امر موجب می‌شود تا فرد واکنش بموقع در برابر حوادثی که به وی آسیب می‌رساند، از خود نشان ندهد. اگر نفس محاوره را دشمن احساسات شش گانه بشر بدانیم حداقل باید گفت با آن در تقابل است. فرض بگیرید وجود

حسی در فرد او را از اتفاقاتی که در آینده نزدیک قرار است بوقوع بپیوندد تا حدی آگاه می‌سازد. لیکن محاوره مانع از تقویت حس مزبور می‌شود. زیرا بر هم زدن سکوت و تولید صوت، موجب استهلاک انرژی‌های ارسالی و دریافتی افراد می‌شود. بنابراین گرفتن پیام‌هایی از این جنس در بیداری، به دلیل وجود عناصر مستهلاک‌کننده‌ی انرژی نظیر صدا، نور و غیره به دشواری صورت می‌پذیرد. لیکن در شب و هنگام خواب که سکوت برقرار است ارسال و دریافت چنین پیام‌هایی شفاف‌تر صورت می‌گیرد. برای همین بیشتر در خواب است که پیش‌بینی اتفاقات روز بعد تجربه می‌شود. گذشته از آن خستگی شخص به دلیل انرژی بر بودن نفس محاوره، موجب تقلیل و پرت شدن سایر حس‌های ششگانه‌اش می‌شود. بطوریکه امکان واکنش بموقع به دلیل حواس پرتی از او سلب می‌شود. در این حالت ریسک وقوع حادثه و ضریب آسیب‌پذیری افزایش می‌یابد. این امر نه تنها موجب افزایش همیاری آدم‌ها به یکدیگر بلکه همچنین منجر به ابداع باورهایی به منظور هشدار و آگاهی‌رسانی به یکدیگر شده است.

زبان باور

باورها علاوه بر آنکه نشان‌دهنده دقت نظر و ظرافت طبع انسان هستند همچنین حاوی پیام برای مخاطب می‌باشند. درک برخی از پیام‌ها حتی پس از گذشت مدت زمانی آسان است لیکن درک برخی دیگر بسادگی صورت نمی‌پذیرد. "هنگامی که تفاله چای روی سطح استکان قرار گیرد مهمان می‌آید" از جمله این باورها است.

دلیل بوجود آمدن چنین باوری صرفا در زمان ابداع آن بدون ابهام بوده لیکن بر اثر گذشت زمان و تغییر شرایط شکل گیری عناصرش، درک آن امروز نیاز به تحلیل پیدا کرده است. باوری که پس از گذشت مدت زمانی از ساختش، دلیل ابداع آن بسادگی مفهوم نباشد از جمله باورهای تاریخ مصرف دار بحساب می آید. بطوریکه هر چقدر از تاریخ انقضای آن بگذرد مبهم تر به نظر می آید.

عوض شدن نسل و تغییر شیوه زندگی، درک چنین باورهایی را مشکل می سازد. برآستی فقدان نمونه عینی از عناصر باور در زندگی نسل جدید، علت اصلی پی نبردن به دلیل ساخت باور است. بعنوان مثال امروز درک دلیل "وقتی کفش ها روی هم قرار گیرد مهمان می آید" بسادگی صورت نمی پذیرد. بواقع انسان امروز براحتی دلیلی برای آن در نمی یابد چون شرایط و عناصر مورد نیاز برای وقوع آن از بین رفته و یا فراموش شده است. در صورتیکه اگر فردی از نسل جدید را به گذشته ببریم و در شرایط زمانی و مکانی ابداع چنین باوری قرار دهیم، به چشم خود واقعا اتفاق افتادن همزمان چنین مواردی (آمدن مهمان + روی هم قرار گرفتن کفش ها) را بارها مشاهده خواهد کرد. حتی اگر در دوره ی ما این دو اتفاق بطور همزمان هم روی بدهد، دیگر ربط دادن این دو رخداد بیکدیگر کاری بی فایده است زیرا امروز رابطه ی وقوع این دو اتفاق همزمان، دیگر همان رابطه ای نیست که در زمان ساخت باور بین آن دو وجود داشت. بدین خاطر برای رمز گشایی باور، زمان ابداع آن مهم است چون آگاهی از موقعیت اجتماعی، اقتصادی، صنفی، ارتباطی و سایر امکانات و تابوهای

زمان ابداع، موجب می‌شود تا دلیل ساخت باور، قابل فهم و رمزگشایی آن تسریع گردد.

مردم بیشتر مواقع می‌توانند خوب یا بد بودن انجام عمل و یا رخدادی را بطور احساسی تشخیص بدهند بدون آنکه دلایل واقعی آن را چه از نوع دلایل فیزیکی شیمیایی و غیره، بدانند. از طرفی ابراز نظر متکلم، شعور مخاطب را زیر سوال می‌برد. برای همین مخاطب از متکلم، انتظار دفاع کلامی از نظرات ابراز شده‌اش دارد و بدون دلیل تمایلی به باور کردن سخن ابراز شده نشان نمی‌دهد. با این وجود حتی اگر متکلم دلایل واقعی موردی را بداند باز هم درک اندک کودک و عامه، دشواری توضیح دادن و همچنین برانگیخته شدن حس ضدیت، موجب می‌شود تا کلام باور، آسان‌ترین و بی دردسرتین راه برای هشدار به مخاطب، جهت پرهیز از انجام کار زیان آور باشد. از سوی دیگر انتخاب چنین راهی موجب سوئی استفاده از حس تمایل فرد به ماورائی طبیعه تلقی می‌شود. برگزیدن این روش همچنین موجب کاهش ضریب توقع مخاطب از متکلم برای آوردن دلیل می‌شود. علاوه بر آن شیوه روایی باور، بر کاهش حس ضدیت مخاطب تاثیر دارد.

شایستگی باور

بیشتر باورها جهت هشدار، اطلاع رسانی و آموزش ترفند توسط مردم گمنام ساخته شده اند. مضامین باور، بیانگر توانایی انسان در کشف ارتباط رخدادهای مختلف بیکدیگر است. درک چنین توانایی از جمله مهم‌ترین دستاورد مطالعه باور است. اساس شکل

گیری پدیده ای، وقوع رخدادهای متفاوت است. ارتباط آن‌ها و تاثیرشان بر یکدیگر موجب شکل گیری پدیده‌ای نوظهور می‌شود. بواقع رخدادهای مربوطه، مانند رشته های نامرئی با یکدیگر در ارتباط هستند. ردگیری ارتباط آن‌ها با یکدیگر براحتی صورت نمی‌پذیرد و نیاز به دقت نظر و ذکاوت دارد. لیکن باورها بدون هیچ گونه ادعایی، بیانگر ارتباط رخدادها بیکدیگر هستند. به همین خاطر توجه به باور و نکات ذکر شده در آن موجب افزایش دقت فرد می‌شود. بنابراین از دیگر مزیت باور باور، تاثیر آن در افزایش ضریب هوشیاری است.

مواردی که در گذشته بصورت باور در آمده‌اند مواردی مهم و در خور "باور شدن" بوده‌اند. به مفهوم دیگر هر موردی در زندگی بشر شایسته باور شدن نیست. در هر دوره صرفاً موضوعات خاصی از نحوه زندگی، خصوصیات اخلاقی و سایر روابط انسانی برجسته می‌شوند. در صورتیکه همین‌ها برای نسل بعد دیگر چندان قابل توجه نخواهد بود. بدین خاطر برای نزدیک شدن به دلیل ابداع باور، نه تنها ساختار آن از نظر لغوی، مفهومی می‌بایست مورد دقت قرار گیرد بلکه شرایط اجتماعی، اقتصادی و روانی جامعه در دوران ساخت نیز مورد تحلیل واقع گردد.

آداب چشم نخوردن

در دوران اولیه زندگی بشر، چشم خوردنی وجود نداشت زیرا کسی چیزی نداشت که از دست بدهد. لیکن پس از تلطیف

روحیه آدمی، همراه با تقویت حس تملک در روان، شاهد ابداع باور هستیم. بدین خاطر گرایش انسان به باورهای نظیر چشم، با افزایش سن و مال بی دلیل به نظر نمی آید. بدین منظور رشد مالی فرد در گرایش وی به باور چشم زنی و رعایت سنن مربوط بدان اثر بسزایی دارد. چنانچه این گونه افراد به موقع مانع از گسترش چنین خصلتی نشوند رشد آن به نوعی بیماری تبدیل می شود. این قبیل اشخاص به دلیل ترس از چشم خوردن خود و نزدیکی نشان به ذم خود به انواع ترفندها نظیر دروغ گویی، تمارض و اظهار بدبختی متوسل می شوند. شکستن عمدی وسایل خانه توسط میزبان زمانی که مهمان، چه با دعوت و چه بدون دعوت به خانه بیاید از دیگر ترفندها برای چشم نخوردن است. شدت دروغگویی در برخی بحدیست که کمتر بتوان سخن راست از آنان شنید بعنوان مثال اگر از کاهش شنوایی شان ترس داشته باشند خود را نیمه کر نشان می دهند و یا اگر از چاق و چله بودن نوزادشان واهمه چشم خوردن وی به ذهنشان خطور کند سن نوزاد را بیشتر از سن واقعی اش بیان می کنند. برخی دیگر به دلیل اعتقادات مذهبی و ترس از خدا کمتر به دروغ متوسل می شوند و به ترفند "خبر بد رسانی" گرایش نشان می دهند. آنها تمایل شدید به خبر بد رساندن به دیگران دارند تا با این کار احساس حسادت مخاطب ارضا شود و احیاناً از چشم خوردن توسط آنها محفوظ بمانند. بعضی ها دلیل چشم خوردن را علاوه بر حس حسادت از علاقه مخاطب نیز می دانند. تمایل انسان به چشم

معمولا بر اساس دو عامل یعنی افزایش سن و تغییر شرایط زندگی به سمت بهبودی، تقویت می‌شود.

باور در کدام زبان بیشتر است

علاوه بر دقت نظر افراد، هر چقدر علاقه آدم‌ها بیکدیگر بیشتر باشد باور بیشتری در آن اجتماع ابداع می‌شود. اگر شدت علاقه در نهاد آدمی متفاوت باشد باید به این سوال جواب داد، افراد کدام جامعه نسبت به دیگر جوامع از حس دوست داشتن بیشتری برخوردار هستند، دلیل آن چیست؟ آدمیان ذاتا از خلق و خوی متفاوتی برخوردار هستند. اثر تابش نور خورشید بر سر و صورت و اندام آن‌ها یکی از دلایل تفاوت خلق و خوی است. احيانا شنیده اید در فصل زمستان بهتر است از لباس تیره استفاده شود زیرا رنگ تیره، نور بیشتری بخود جذب می‌کند و موجب ذخیره گرمایی بیشتری می‌شود. این حالت با چنین نتیجه‌گیری‌ای در وجود انسان نیز رخ می‌دهد. یعنی مقدار نوری که در یک واحد زمان، یک فرد مو، پوست و چشم تیره جذب می‌کند بیشتر از فرد مو بور با پوست و چشمی روشن است. براستی اختلاف، در مقدار جذب و دفع حرارت (خورشید) از جمله دلایل اختلاف خصوصیت انسان هاست. آدم هر روز با روشنایی روز از خواب برمی‌خیزد و شب هنگام به خواب می‌رود بنابراین اعصاب و اندام او هر روز تحت تاثیر محرک نور واقع می‌شود. بیا بید دو گروه را در نظر بگیریم افرادی که دارای پوست، چشم و موی تیره هستند را گروه اول بنامیم و افرادی با پوست، چشم و موی روشن گروه دوم ما را

تشکیل دهند. حال این دو گروه را در مدت زمان یکسان زیر نور آفتاب قرار می‌دهیم. اعصاب افراد هر دو گروه بر اثر جذب گرمای آفتاب بتدریج منبسط و سپس با برطرف کردن محرک نور، بتدریج منقبض می‌شود.

درست است که این دو رخداد (انبساط و انقباض) در بدن هر دو گروه رخ می‌دهد اما میزان تحریک و واکنش در هر دو گروه به یک اندازه نیست. بواقع اعصاب و اندام‌های بدن گروه اول (تیره‌ها)، به نسبت گروه دوم دچار انبساط بیشتری می‌شود و همچنین پس از برداشتن محرک، باز هم به نسبت گروه دوم انقباض بیشتری خواهند داشت. جذب گرمای خورشید در بدن هر دو گروه ابتدا موجب احساس خوشایند (شادی) می‌شود و سپس با تغییر دمای عصرانه طی همان روز احساس ناخوشایندی (غم) گریبان گیر فرد می‌شود. تضاد این دو نوع تحریک که هر روز به انسان دست می‌دهد موجب می‌شود تا به افراد هر دو گروه احساس خاصی دست بدهد لیکن تفاوت میزان جذب حرارت، پیامد متفاوتی برای دو گروه به ارمغان می‌آورد.

اگر بخواهیم روند چنین واکنش احساسی را طی شبانه روز در بدن مرحله بندی کنیم طبعاً در هر حالت حسی (شاد یا غم) مرحله شروع، مرحله فراز و مرحله فرود خواهیم داشت. خورشید محرک نوری ما تلقی می‌گردد و با طلوعش تحریک حسی ما آغاز می‌شود و تا افولش همچنان ادامه پیدا می‌کند. بدن انسان هر روز تحت تاثیر چنین محرکی قرار می‌گیرد. در این فرایند در لحظه‌ای از روز، نقطه فرود حس شادی با نقطه شروع حس غم در یک

امتداد قرار می‌گیرد. این لحظه، نقطه‌ی حاد تضاد این دو حس است که به فرد دست می‌دهد. طبعاً چنین تضاد احساسی، در بدن افرادی که نور خورشید را بیشتر و یا عمیق‌تر جذب می‌کنند بیشتر است. به همین خاطر تقابل این دو حس در وجود آدم‌های گروه اول که نور بیشتری جذب کرده اند، همواره شدیدتر رخ می‌دهد. در این مطالعه میزان چنین رخداد حسی و تعدد وقوع آن، از جمله دلایل تفاوت طبیعی خوی و خلق آدمی ارزیابی می‌شود.

جذب گرمای خورشید و سپس از دست دادن آن طی شبانه روز موجب تحریک حس غم و شادی در افراد هر دو گروه می‌شود اما میزان تحریک پذیری در دو گروه متفاوت است. بواقع تفاوت در میزان تحریک و تعدد وقوع چنین حالتی، دلیل اصلی تفاوت ظرفیت غم و شادی در وجود آدم هاست. افراد گروهی که جذب نور در آن‌ها بیشتر صورت می‌گیرد بدلیل تقابل شدیدتر دو حس برانگیخته شده، از سقف "غم و شادی" بلندتری در روانشان بهره مند هستند. به عبارت دیگر میزان عشق و نفرت در افراد گروه اول (تیره ترها) بیشتر از افراد گروه دوم است. در ایام قدیم مادرهایی که خود برای پسرانشان عروس انتخاب می‌کرده‌اند معمولاً تمایل به خواستگاری از دخترهای سفیدروی داشتند. آگاهی آنها از آرام‌تر بودن روحیه سفیدروها نسبت به سبزه‌ها آنان را ترغیب به این کار می‌کرد. بگذارید با زدن مثال‌هایی راجع به آداب و رسوم مردم جوامع مختلف به تفاوت میزان عشق و نفرت بیشتر و یا کمتر آدم‌ها آشنا شویم. چنانچه نوع سوگواری مردمی با مو و چشم تیره را مورد مطالعه قرار دهیم، متوجه به سختی دل

کندن از عزیز از دست رفته شان خواهیم شد. سوگ و ماتم افزون آنها نسبت به سایر اقوام، ناشی از حس علاقه بیشتر در وجودشان است. حتی از رواج رنگ لباس تیره در ایام سوگواری نیز می‌توان به حس عشق بیشتر در نهاد انسان پی برد. زیرا رنگ مشکی کمتر از هر رنگ دیگر، به توان روح مرده آسیب می‌رساند بنابراین به دلیل مهیا نمودن بهترین فضا برای کمترین فرسایش روح و افزایش ماندگاری روح در این جهان، رنگ سیاه برای مراسم سوگواری در میان برخی اقوام رایج است.

از دیگر مثال‌ها برای نشان دادن ظرفیت عشق بیشتر در ذات بشر می‌توان از خودکشی انتحاری نام برد. بواقع یکی از دلایل آن وجود حس عشق و نفرت بیشتر در ذات مردم آن ناحیه که غالباً موی تیره دارند است. از سوی دیگر هر چقدر میزان حس عشق در فرد بیشتر باشد به همان اندازه شخص از حس نفرت بیشتری برخوردار می‌شود. به دلیل آگاهی از واکنش متفاوت انسان‌ها نسبت به محرک‌ها و تنوع روحیه و روان آنان، دستورات دینی متفاوتی بر پیامبران نازل شده و ادیان مختلف بوجود آمده است. ادیان مختلف به دلیل شناخت از میزان احساس، شکیبایی و روحیه آدمیان بوجود آمده‌اند. بر این مبنا شاهد هستیم در دین اقوامی چنین ترویج شده، اگر کسی به دیگری سیلی زد بهتر است او طرف دیگر صورت خود را نیز جلو بیاورد تا مخاطب سیلی دیگری به وی بزند ولی در دین دیگر اقوام، عدم پذیرش عمل زور با جدیت، مطرح شده است.

فرهنگ جوامع مختلف بر اساس نوع روحیه و روان ذاتی انسان‌ها

بنا شده است. در ایام قدیم به دلیل دشواری در برقراری ارتباط با مردم نقاط دور، سنن و مناسبات رایج مابین مردم یک جامعه چندان تاثیر از سایر جوامع نمی پذیرفت. وجود فرهنگ های متنوع و حتی تفاوت در جزییات سنن مشابه ناشی از این امر است. از جانب دیگر تشابه سنن قدیمی در اقوام مختلف بیانگر تشابه نسبی خلق و خوی و روحیه آنان است و بالطبع تفاوت سنن، ناشی از تفاوت طبیعی خلق و خوی ارزیابی می شود. ابداع آداب و سننی که نشأت گرفته از خصوصیات ذاتی باشد واقعی و ماندگار است. اگر در گذشته روند تاثیر جوامع همسایه بر یکدیگر به کندی صورت می گرفت امروز با پیشرفت دانش این امر تسریع شده است. گستردگی ارتباط و رسانه در هر برهه از زمان علاوه بر آنکه نزدیکی فرهنگ ها را دامن می زند بلکه تشابه فرهنگی هم بوجود می آورد. سنت ها در پی برقراری ارتباط آدم ها با یکدیگر شکل گرفته اند و سنن نوظهور، هم پا با رشد زندگی بشر در حال زایش است. در عصر فناوری ایجاد سنن مشابه مابین گروه بی شماری از آدم های روی کره زمین، طبیعی جلوه می نماید. ارتباط تنگاتنگ آدم ها با یکدیگر از طریق رسانه ها آنان را حساس و مهربان تر کرده است. دیدن و شنیدن مستمر اخبار مربوط به ملل مختلف موجب برقراری تعادل روحیه افراد جهان می گردد. بدین طریق تشابه خلق و خوی آدمی بطور اکتسابی امکان پذیر می شود.

کلمات موجود در زبان چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی، خود تا حدی بیانگر روحیه مردمی که بدان زبان صحبت می کنند است. بنابراین یکی از راه های روانشناسی خلق و خوی مردم در اجتماعی بررسی زبان

آنان است بطوری که از جمله مهم‌ترین دستاورد روانشناسی زبان محسوب می‌شود. وجود واژه‌های احساسی بیشتر (عشق نفرت کینه خشم) در زبانی نسبت به سایر زبان ها، بیانگر میزان حس عشق و نفرت بیشتر در وجود آن مردم است. به عبارتی هر چقدر واژه‌های مترادف احساسی در زبان مردمی بیشتر باشد آنان از حس عشق و نفرت بیشتری نسبت به مردمی دیگر برخوردار هستند. اگر میزان حس عشق و نفرت بیشتر در نهاد فرد را دلیلی بر افزون بودن باور در زبان وی بدانیم علت آن چگونه ارزیابی می‌شود؟ دلایل ابداع باور متفاوت است یکی از آن هشدار جهت پیشگیری از بروز سوانح و آسیب است. بنابراین هر چقدر حس علاقه مندی در وجود آدمی بیشتر باشد حس هشدار دادن در آنان به دلیل "ترس از دست دادن" کسی یا چیزی افزایش می‌یابد. برای همین ساخت باور در اجتماعی که رابطه‌ی عاطفی عمیق تری مابین مردم برقرار است بیشتر صورت می‌گیرد. بشرح دیگر در جوامعی که مردم از حس عشق بیشتری برخوردار هستند و سخت‌تر از متعلقات خود دل می‌کنند، نه تنها میزان خلق باور و موارد خرافی به منظور پیشگیری از دیرتر "از دست دادن" افزایش می‌یابد بلکه رعایت نکات آن نیز بیشتر در نظر گرفته می‌شود.

تاوان استفاده از زبان

تاثیر گسترده ای که زبان بر احوال و زندگی انسان ها گذاشت بدین سادگی ها نبود. تغییر روحیه و زندگی او بمثابة پرداخت تاوان بابت بکارگیری از آن بود. افزایش ضریب فرسودگی مغز و آسیب پذیری، تلاش جهت تحقق رویا از جمله تاوانیست که آدم بابت آن پرداخت

کرد. به منظور بررسی پدیده‌ای تمام وجوه آن می‌بایست مورد ارزیابی قرار گیرد بدین ترتیب ظهور عنصری از این قبیل و تاثیر آن بر تمام جوانب زندگی، همواره مثبت ارزیابی نمی‌گردد. بنابراین تفکر صرفاً خوب یا بد بودن پدیده‌ی نوظهور، منجر به انحراف تحلیل می‌شود.

زبان و روان

یکی از دلایل تغییر زبان در تمام دوره‌ها، افزایش دیدار انسان‌ها با یکدیگر بود. برآستی افزایش نوبت دیدار، موجب افزایش حجم مکالمه شد. این امر در اثر افزایش جمعیت تحقق پذیرفت و همچنان در تغییر زبان نقش بسزایی ایفا می‌نماید. در دوران اولیه زندگی بشر، فاصله مابین آدمیان احیاناً بر اساس سن، مهارت شکار، زور بازو و نظایر آن تعیین می‌شد و ابداً قابل مقایسه با فاصله اجتماعی که بعدها بین مردم بوجود آمد، نیست. پس از پیشرفت اقتصادی - صنعتی فاصله‌ای که مابین مردم بوجود آمد بحدی بود که منجر به گروه بندی آنان به طبقات و اقشار مختلف اجتماعی شد. بنابراین پس از شکل گیری اجتماعات و برقراری مناسبات جمعی، واژه‌های اجتماعی بتدریج در زبان راه یافت. مناسبات اقتصادی رو به رشد، همواره روابط اجتماعی خاص خود را می‌طلبد و از جمله پیامد آن ایجاد اجتماع طبقاتی بود.

پس از شکل گیری طبقات اجتماعی، رفتاری که با هر فرد بر حسب موقعیت اجتماعی‌اش شد منجر به تقویت و بروز حس‌هایی جدید در روان وی گشت. بنابراین برای بیان این قبیل احساسات جدید، ضرورت ابداع کلمات جدید لازم بود. بدین ترتیب موجی از

واژه‌های ابداعی جدید که غالباً در بر گیرنده شان، نزول و احترام اجتماعی افراد بود به لیست کلمه وارد شد. لزوم ابداع چنین کلماتی خود بیانگر رفتار متفاوت با انسان بر حسب جایگاه طبقاتی‌اش است. حس‌هایی نظیر حقارت، خودپرستی، خود کم بینی و نظایر آن با برقراری مناسبات اجتماعی در نهاد انسان تقویت شد. ضمیر "شما" که مفهوم محترمانه تو را می‌رساند بیانگر تفکر طبقاتی انسان است. بنابراین کلماتی از این قبیل پس از برقراری روابط طبقاتی ابداع شد تا همان گونه که در زندگی واقعی فاصله آدم‌های اقشار متفاوت با یکدیگر رعایت می‌شد، در محاوره نیز چنین فاصله‌ای ما بین آنان رعایت گردد.

درست است که برقراری روابط اجتماعی بر حسب جایگاه طبقاتی افراد، تاثیر بسزایی بر روان و زبان داشت لیکن امروز رد پای چنین تاثیر مشابه‌ای را می‌توان در تاثیر حرفه بر روحیه انسان مشاهده نمود. رفتاری که با آدم بر حسب جایگاه طبقاتی‌اش شد و تاثیری که بر روان وی گذاشت و همچنین تاثیری که امروز نوع حرفه بر روان فرد می‌گذارد هر دو گواه بر انعطاف پذیری روحیه آدمی است. گسترش مناسبات اقتصادی و تکنولوژی، تنوع شغل را به همراه آورد. تاثیر مشاغل مختلف بر روان بحدیست که می‌توان روحیه اشخاص را بر اساس نوع شغلشان دسته بندی کرد.

روانشناسی حرف و واژه

روانشناسی واژه و حروف، تاثیر روان بر صوت را نمایان می‌سازد. در الفبای هر بسته زبان، حروفی یافت می‌شود که تلفظ آنها نیاز به انرژی بیشتری دارند. به چنین حروفی، حروف قوی یا خشن می‌گویند. کلمه‌هاییکه حامل حروف قوی هستند کلماتی هستند که در ذات خود احساسی را ذخیره کرده‌اند. حروفی مانند "خ" یا "گ" در زبان فارسی از جمله حروف قوی هستند. برای بیان این حروف در مقایسه با سایر حروف، انرژی بیشتری لازم است. به کلمه‌ایکه دارای چنین حرفی است (به خصوص با آن شروع شود) احساس و یا انرژی بیشتری تزریق شده است. برای بررسی با توجه به ایده "اولین وقوع" باید سر بزنگاه انسانی برسیم که در شرف ابداع حرفی از این قبیل بود. بدین خاطر بیاید از خود پرسیم چرا و چه موقع فرد صوتی را قوی و چه موقع صوتی را ضعیف ادا کرد. با توجه به آنکه ادای صدای قوی‌تر انرژی بیشتر می‌طلبد، دلیل تولید آن چه بود؟ محرک بوجود آمدن چنین انرژی‌ای در وجود آدم چه بود؟

برای بررسی تفاوت تلفظ حروف، باید احساس مبتکر را در لحظه ابداع آن در یابیم. برای این منظور نباید صرفاً به اندام‌های صوتی اکتفا کنیم بلکه باید از پشت تارهای صوتی و از ته گلو به درون انسان بنگریم. بیاید شخصی که در حال ابداع حرف یا کلمه‌ای است را در انواع حالات احساسی و فعالیتی قرار دهیم. در حالت فعالیتی، ابداع حرف و یا کلمه، توسط کسی که در حال

انجام فعالیتی بوده صورت می گیرد (مانند دویدن راه رفتن استراحت کردن). در حالت احساسی، ابداع حرف و یا کلمه در زمانی که شخص دچار یکی از حالات احساسی شده، صورت گرفته است مانند خشمگین بودن، حیرت زده شدن، شاد بودن. قرار گرفتن در هر کدام از این دو حالت، احساسی یا فعالیتی، انرژی مورد نیاز خود را برای مصرف می طلبد. بنابراین در لحظه ای که شخص تواما هم در حال ابداع حرفی جدید بود و هم در یکی از انواع حالات نامبرده قرار داشت، آنگاه آن کلمه ابداعی از آن نوع احساس و انرژی بهره مند شد. هر چقدر حالت فعالیتی و یا احساسی انسان در لحظه ابداع، شدیدتر بود احساس و انرژی بیشتری به حرف و یا واژه ابداعی تزریق شد. با آمار گیری از چنین کلمات می توان نه تنها حروف احساسی را در هر زبان مشخص کرد بلکه نوع احساس آن را نیز ارزیابی نمود.

در لیست الفبای هر زبانی حروف قوی و ضعیف وجود دارد لیکن شدت ادای حروف قوی در زبان های متفاوت، فرق می کند. به لحاظ آنکه هیچ تفاوتی بی دلیل نیست بنابراین برآورد میزان شدت و نمایاندن تفاوت شدت، قابل بررسی است. براستی تفاوت در شدت ادای حروف در زبان های مختلف، بیانگر تفاوت روحیه افراد جامعه ای نسبت به جوامع دیگر است.

آگاهی از حروف قوی و ضعیف، نه تنها برای نامگذاری تجاری محصولات بکار می آید بلکه برای اسم گذاری کودکان نیز مورد قابل تاملی است. طنین حروف قوی بیش از حروف ضعیف است، بنابراین اسم، اگر حامل حرفی قوی باشد ضریب ماندگاری آن در

ذهن اطرافیان بیشتر است. بدین خاطر احتمال آنکه یکی از دلایل سرعت موفقیت کالایی، اسم تاثیر گذار آن باشد وجود دارد.

تونل صوتی

جایگاه اندام‌های صوتی در محلی تونل مانند واقع شده است. تونل صوت در خود اعضای حنجره، تارهای صوت، زبان و لب را جای داده است. فی الواقع تونل صوت بمثابه خط تولیدیست که صدا به عنوان ماده خام بر روی آن قرار می‌گیرد و طی مراحل مختلف، مورد تغییر واقع می‌شود. ماده خام ما (صوت) وقتی در ابتدای خط تولید قرار گیرد بر حسب شدت یا ضعف خود از مساعدت دیگر اندام‌های صوت برخوردار می‌شود. برخی مواقع شدت صدا بقدریست که دیگر لزومی ندارد تا سایر اندام‌های صوت نظیر زبان و لب روی آن تاثیر بگذارد. حروفی نظیر "ق"، "خ"، "گ" در زبان فارسی از این نوع هستند. لیکن برخی مواقع شدت صوت بقدری ضعیف است که نه تنها زبان بلکه از لب و دندان نیز برای به قابلیت رساندن آن به عنوان یک حرف مستقل کمک گرفته می‌شود مانند حرف "و".

حروف ضعیف یا کم احساس و حروف قوی یا پر احساس در لیست الفبای اکثر زبان‌ها وجود دارد. تاثیر اندام‌های بدن بر صوتی که از دهان بیرون رانده می‌شود بحدیست که حتی بدون دیدن چهره فرد و صرفا با شنیدن صدایش (گذشته از استثنائات) نه تنها می‌توان دامنه سن وی را تشخیص داد بلکه پیش بینی محدوده طول قد وی نیز امکان پذیر است.

تأثیر احساس بر ساخت واژه

کلمه خدا در غالب زبان‌ها از حروف قوی شکل گرفته است. بنابراین واژه خدا نزد انسان از بارِ حسی شدیدی برخوردار است. آدم همواره در لحظه استیصال و اعتراض، نیاز به مناجات با خدا پیدا می‌کند و نام خدا را به زبان می‌آورد. برآستی وقتی وجود آدمی مملو از خشم، اعتراض و یا شادی بود بروز صدایی از خود غلیظ‌تر و یا به عبارتی درونی‌تر ادا شد.

در هر بسته زبان، برای جسم یا پدیده‌ای اسامی مختلفی وجود دارد. یکی از دلایل چنین حالتی اهمیت و یا تقدس آن در نزد آدمیست. بعنوان مثال در زبان فارسی القاب مختلف پیامبران، اهمیت وجود آنان را برای انسان مشخص می‌سازد. و یا وجود مترادف‌های متفاوت برای کلمه بهشت نشان دهنده اهمیت و یا جذابیت ذات آن برای مردم است.

در برخی زبان‌ها برای بیان یک نوع احساس، کلمات مترادف زیادتری در مقایسه با زبان دیگر وجود دارد و یا کاربرد آن نزد آن قوم بیشتر است. این بدان معناست که چنین احساسی نزد آن قوم، قوی‌تر است. از تفاوت شدت ادای حروف قوی در زبان‌های مختلف می‌توان به خلق و خوی متفاوت آدم‌ها و سقف احساسی آنان پی برد. پس از پیدایش زبان و بکارگیری آن انسان با احساس‌تر شد. برآستی زبان، آدم‌ها را نازک نارنجی و از نظر احساسی ضعیف‌تر آورد. به نحویکه آدمی تاب تحمل دیدن صحنه‌های دلخراش را از دست داد و حتی با دیدن چنین صحنه‌هایی دچار بهت و غش شد. بهبود زندگی به سمت آسایش در این امر بی‌تأثیر نبود. واقع شدن در چنین

موقعیت هایی، اعمالی نظیر خواندن دعا و یا کشیدن صلیب بر سینه و تکان دادن سر، موجب منحرف شدن ذهن و نگاه از صحنه دلخراش می شود. بطوریکه شخص، سریع از بهت در آمده به یاری دعا و تکان سر، دوباره توان نفس کشیدن را بدست می آورد. منتهی در این جور مواقع از دست دادن زمان، جبران ناپذیر است. برای همین عادت دادن خود به خواندن دعا و یا صلیب کشیدن این مزیت را دارد که هنگام رویت چنین صحنه هایی، فرد بطور ناخودآگاه دست به دعا می شود. این عمل، فرد را بخود آورده و از آنکه دچار غش بشود، جلوگیری بعمل می آورد. انجام کارهای یکنواخت و انبوه که نیاز به فعالیت بدنی زیادی ندارند توسط فرد تنها، خلسه زا است، برای همین در این جور مواقع دعا خواندن با صدای بلند ضامن سلامت است. کارهایی مانند پاک کردن برنج و یا حبوبات به مقدار زیاد در یک نوبت، دارای چنین ماهیتی هستند بطوریکه در برخی مواقع سبب مرگ فرد می شود. در این شرایط به دلیل درست نفس نکشیدن و نرسیدن تدریجی اکسیژن به مغز، شخص دچار مرگ ناگهانی می شود. بدین خاطر این قبیل کارهای ساده ولی خلسه زا را باید دسته جمعی انجام داد. زیرا حرف زدن در حین کار، موجب می شود تا عمل دم و بازدم نصفه و یا متوقف نشود و شخص نفس کشیدن از یادش نرود.

مقایسه مراحل خلق و رشد زبان با یکدیگر

چنانچه خلق پدیده ای توسط انسان از اصل "ضرورت خلق" تبعیت کند، این احساس به ما دست می دهد که بوجود آمدن ابداعات، دشوار نباشد. زیرا ماهیت "ضرورت خلق"، ابزار و ادوات

مورد نیاز برای خلق پدیده‌ی نو ظهور را در نهاد خود به همراه دارد. همچنین از چشم دور نماندن تغییرات تدریجی، تصور شکل گیری ابتکار را آسان می‌نماید. ابداع زبان چون انرژی درونی بیشتری می‌طلبد مهم‌تر از مرحله رشد زبان ارزیابی می‌شود. زمانی که آدمی آوا اندوزی را تجربه کرد و در صد تقلید از صدایی برآمد از آن پس رشد زبان چندان مشکل نمی‌نمود. گویی آواها و صداهای جمع آوری شده حکم کاموایی را داشتند که از بافتن آنها ترکیبات گوناگون زبان، براحتی ساخته شد. رشد زبان همواره متناسب با تغییر زندگی اجتماعی، صنعتی، اقتصادی و روانی فرد رخ می‌دهد. ولی بخش عمده انرژی ایکه آدمیزاد برای ساخت زبان بکار برد، بر اثر جدال و تاثیر متقابل طبیعت بر روان و احساس وی بود. در حقیقت انرژی درونی او عامل اصلی ابداع زبان شد. برانگیخته شدن انرژی درونی، نیاز به مدت زمان بیشتری جهت متجلی شدن داشت. بواقع دست به تغییر زدن وضع موجود آسان‌تر به نظر می‌آید تا ابداع پدیده‌ای نوظهور.

رابطه تعداد حروف الفبا با تنوع صدا

چرا تعداد حروف الفبا در اکثر زبان‌ها تقریباً مشابه است؟ بررسی آماری در مورد تعداد حروف الفبا در زبان‌های مختلف حتی زبان‌هایی که هم ریشه نیستند قابل تامل است. وجود چنین شباهتی در زبان‌های متفاوت، یکی از دلایل اثبات بوجود آمدن زبان از عامل صدا بشمار می‌رود. ابداع الفبا و مشابهت تقریبی تعداد حروف الفبا در زبان‌های مختلف بیانگر آمار کمی

صداها و (کم و بیش) جوابگو بودن تعداد الفبای انتخاب شده برای نوشتن آنهاست. در واقع تنوع صدا با تعداد الفبا از یکدیگر متاثر است. بطور مثال چنانچه دامنه تعداد حروف الفبا در اکثر زبان‌ها ما بین ۵۰۰ تا ۵۵۰ حرف بود می‌توانستیم چنین نتیجه‌گیری کنیم که تنوع صداهای شنیده شده بیش از تنوع صداهاییست که برای نوشتن آن به تعداد ۳۰ تا ۴۰ حرف نیاز دارد.

ضریب حساسیت گوش آدمی در تعداد حروف ابداعی تاثیر داشت. بواقع اگر حساسیت شنوایی قوی‌تر بود احیانا تعداد حروف بیشتری در لیست الفبا جای می‌گرفت و یا برعکس یعنی اگر ضعیف‌تر بود حروف کمتری در لیست قرار می‌گرفت. دلایل مختلفی برای ترتیب قرار گرفتن حروف در لیست الفبا وجود دارد. یکی از دلایل نزدیک به هم ردیف شدن برخی از حروف در لیست، از دل یکدیگر بیرون آمدن آنان است. تغییر واژه‌ای به دلیل سهولت بیان، از جمله علل این رخداد است. بعنوان مثال امکان جایگزینی حروف "ز"، "س"، و "ش" بجای یکدیگر در کلمه‌ای بدون تغییر مفهوم آن- و پشت سر هم قرار گرفتن این حروف در لیست الفبا، احتمال تبدیل و زایش این حروف از دل یکدیگر را افزایش می‌دهد. از سویی حروفی که از دل یکدیگر بوجود آمده‌اند ولی در لیست الفبا نه تنها پشت سر هم قرار ندارند بلکه با فاصله زیادی از هم در لیست نشسته‌اند، فاصله‌ی زمان زایش آن‌ها از دل یکدیگر را نشان می‌دهد. در واقع حروف دیگری که مابین آن‌ها در لیست الفبا قرار گرفته‌اند، قبل از چنین زایشی ابداع شده‌اند.

اولویت ساخت عناصر زبان

مدتها پس از ابداع زبان، ساخت عناصر زبان بستگی به شیوه زندگی داشت. اما امروزه تغییر و تبدیل در زبان، علاوه بر آنکه بستگی به شیوه و مناسبات زندگی دارد بلکه بر اساس درک ذهن نیز پایه ریزی می‌شود. چنین تأثیری بر مبنای تجربه زبانی، که بر سر ذهن آدمی گذشته است تحقق می‌پذیرد. هر شیوه از زندگی فرد از دوره گروهی گرفته تا قبیله‌ای شهری و غیره، در ذات خود نوع محاوره و عناصر زبانی خاص خود را طلبیده است. بطور مثال در زندگی گروهی، با توجه به نوظهوری زبان و توانایی محاوره و همچنین نوع زندگی ابتدایی بشر، بیشترین مورد قابل ابداع، اسم بود. در واقع نام گذاری پدیده‌هایی مانند باران، ماه و نظایر آن زودتر و بیشتر ذهن را به خود مشغول ساخت. صفات و یا کلمات احساسی ابداع شده معمولا بر مبنای احساس ابداع گر ساخته شده‌اند. چنانچه چنین ابداعی موجب پر شدن خلا زبانی گردد آنگاه کلمه نوظهور ماندگار می‌شود. لیکن ماندگاری این قبیل کلمه‌های ابتکاری بستگی به عواملی چند دارد. از جمله مواردی که احتمال بقای کلمه نوظهور را افزایش می‌دهد، وجود حروف قوی در کلمه است. امروز اگر کلمه‌های نوظهور در فرهنگ لغات راه پیدا نکنند در فرهنگ عامیانه جای خود را به ثبت می‌رسانند. برآستی هر نوع تراوش فکر آدمی، جذاب و قابل ثبت می‌باشد زیرا پی بردن به دلیل ظهور آن از جمله معماهای جذاب برای انسان بشمار می‌آید.

انتخاب مصدر

برای بیان حالتی و یا احساسی خاص، کلمات مترادفی وجود دارد اما غالبا تنها یکی از آنان بعنوان کلمه اصلی در نظر گرفته شده و بصورت مصدر در آمده است. مابقی با ترکیب افعال دیگر، نظیر رفتن، افتادن، ترکیب و بکار گرفته می‌شوند. بعنوان مثال در حالت شادی صدا هایی که از دهان انسان در این حالت بگوش می‌رسیده، صدا هایی شبیه به قاه قاه، ریسه، کرکر و امثالهم بوده است منتها برای این حالت احساسی تنها صدای خنده، مورد انتخاب برای مصدر شدن، قرار گرفته و مابقی با ترکیب افعال دیگر بکار می‌آیند نظیر ریسه رفتن، قاه قاه خندیدن. البته نوع فعل منتخب برای ترکیب شدن با این قبیل کلمات بستگی به حالت و یا احساسی دارد که شخص در این گونه مواقع بدان دچار شده است. بطور مثال ترکیب کلمه ریسه با فعل رفتن بی دلیل نیست زیرا در این موقعیت شخصی که دچار ریسه شده، برای برقراری حفظ تعادل و کاهش ریسک افتادن، باید تغییر حالت بدهد و به عقب و جلو متمایل شود. برای همین ترکیب ریسه با فعل رفتن بهترین انتخاب است چون عمل ریسه با نوع تغییر حالت، همخوانی دارد. به خنده افتادن نیز قطعاً بیانگر وقوع این اتفاق در هنگام خندیدن است. به عبارتی از افعال ترکیبی با انواع صداهای خنده می‌توان به شدت و یا حدت خنده پی برد. بعنوان مثال "کرکر" از شدت کمتری نسبت به "ریسه" برخوردار است زیرا تنها با فعل کردن، ترکیب می‌شود. در واقع عمل "کرکر" آنقدر شدید نیست که شخص تغییر حالت بدهد

مثلا به زمین بیفتد. بنابراین فعل کمکی منتخب برای ترکیب، غالباً فعلی است که فرد در موقعیت دچار شدن بدان احساس، بطور طبیعی به انجام آن فعل دست زده است. بطور مثال اگر قرار است افتادن با کلمه‌ای احساسی ترکیب شود به احتمال بسیار از نظر عملی باید واقعا افتادنی صورت گرفته باشد مانند به خنده افتادن که قطعاً شخص از شدت خنده به روی پا نتوانسته است بایستد.

دلایل انتخاب کلمه‌ای از میان مترادف‌ها برای ساخت مصدر، قابل بررسی است. بعنوان مثال واژه خنده از میان مترادف‌هایی نظیر ریشه، قاه قاه، غش غش، به چه دلیل برای ساخت مصدر، انتخاب شده است. گذشته از قدمت کلمات، ماهیت قدرتمند کلمه نیز مهم جلوه می‌نماید. منظور از قدرت کلمه، میزان تاثیر گذاری آن بر روی فرد است که بر شانس انتخاب کلمه می‌افزاید این گونه کلمات معمولاً دارای حروف خشنی نظیر "ق" "خ" "گ" هستند. از طرفی اگر فرض بگیریم زمان ایجاد این کلمات یکی نبوده و مثلاً کلمه ریشه، قرن‌ها پس از ساخت مصدر خنده بوجود آمده است سوال دیگری مطرح می‌شود؛ چرا از واژه جدید مصدر ساخته نمی‌شود؟ در حقیقت رشد زبان امری تزیینی نبوده و عناصر آن علاوه بر نمایاندن تفاوت‌ها جهت بر طرف نمودن نیاز زبانی، ابداع شده‌اند.

نکاتی در مورد صحبت کردن

صحبت کردن آداب مخصوص دارد آگاهی و رعایت آن نه تنها به هوشیاری فرد می‌افزاید بلکه به اعتبار و شان وی نیز. برخی از نکات قابل توصیه در زیر آمده است:

۱- صحبت کردن انرژی بر است برای همین نباید با بی موقع و یا زیاد حرف زدن موجب کاستن انرژی وجود شد. به عبارت دیگر برای وجودتان ارزش قایل شوید و بیهوده از انرژی تان خرج نکنید.

۲- با صدای بلند حرف نزنید احتمال بروز سردرد افزایش می‌یابد. صدای شما بمثابة آلودگی صوتی برای گوشتان بحساب می‌آید.

۳- اگر هنگام مکالمه مخاطب شما چندان توجهی به گفته هایتان ندارد بدون آنکه از دست وی ناراحت شوید هر چه زودتر به صحبت پایان دهید. با این کار نشان می‌دهید (هم به خود و هم به شنونده) برای سخن تان ارزش قایل هستید. در غیر این صورت گذشته از آنکه خود را خسته کرده اید بلکه با ادامه صحبت، ارزش وجود شما نزد شنونده کاهش می‌یابد. زیرا این حس در او تقویت می‌شود که می‌تواند شما را به حرف وادارد بدون آنکه نیازی باشد به شما گوش فرا دهد بقولی هر طور که بخواهد شما را می‌تواند برقصاند. بنابراین خود را ملیجک گوش مخاطبتان نکنید.

۴- به شنونده یا دوست خود اجازه ندهید بی دلیل با عصبانیت با شما صحبت کند بدین خاطر ضریب حساسیت خود را نسبت به این طرز صحبت کردن افزایش دهید تا بتوانید به موقع عادت نادرست او را تشخیص بدهید. هر چه شنونده، این قبیل موارد را زودتر تشخیص بدهد بیانگر آنست که از شان والایی برخوردار است و به کسی اجازه نمی‌دهد تا بی دلیل بر وی خشم بگیرد. گوشزد

کردن این قبیل عادت بد کلامی به دوست خود باعث می‌شود تا نزد وی بی ارزش نگردد. در غیر اینصورت به دلیل پی بردن به میزان حس ترس شما، احتمال سوئی استفاده او از شما (چه خودآگاه یا ناخودآگاه) افزایش می‌یابد. چنانچه منفعت کوتاه مدت شما در گرو رابطه‌ی بدون قید و شرط با چنین فردی است، در توصیه گفته شده تأمل نماید و خویشتن دار باشید.

۵- سعی کنید هنگام صحبت کردن در چشم مخاطب نگاه نکنید. با این کار نه تنها او با توجه بیشتری به صحبت شما گوش می‌دهد بلکه حس ارزشگذاری بخود در شما تقویت می‌شود. چنانچه توانایی این کار را بدست بیاورید از حس رودربایستی، خجالت، اضطراب و ترس از برقراری ارتباط با دیگران در روان شما کاسته خواهد شد.

۶- جملات خود را تا انتها ادا کنید برای این منظور تا قبل از بدست آوردن مهارت سخنوری از جمله‌های کوتاه استفاده کنید. اگر سخن خود را نیمه کاره رها سازید نه تنها از ارزش سخن شما بلکه از ارزش وجودتان نزد مخاطب کاسته خواهد شد.

۷- تا زمانی که نظر شما را نپرسیده‌اند نظر خود را بیان نکنید.

۸- در برابر خواسته دوست از نه گفتن نترسید این روش نه تنها شما را شجاع بار می‌آورد بلکه حس ارزشگذاری به خود در شما تقویت می‌شود. از سوی دیگر احتمال سوئی استفاده از شما کاهش می‌یابد.

۹- رک گویی از تعداد دوستان شما می‌کاهد لیکن رک گویی مودبانه به جذابیت دوستی با شما می‌افزاید علاوه بر آنکه اثر بخشی آن بر مخاطب، مثبت ارزیابی می‌شود.

۱۰- طنز را چاشنی جملات خود بکنید ولی شورش را در نیاورید و خود را تا حد دلچسبیت تنزل ندهید.

۱۱- کمتر حرف‌های قضاوتی خود را بازگو کنید بخصوص در مورد آدم‌هایی که بار اول می‌بینید. رعایت این نکته باعث می‌شود تا انرژی و وقت لازم برای انجام کارهایتان از دست نرود برای همین احتمال پیشرفت شما افزایش خواهد یافت. گذشته از آن، حس احترام گذاری به عقیده دیگران و مثبت اندیشی در شما افزایش می‌یابد.

۱۲- رعایت حال شنونده را بکنید برای همین در مکالمه دوستانه زیاد از خود نگوئید -مگر آنکه از او هم فکری خواسته باشید- حس ضدیت مخاطب را برنیانگیزید، در زدن حرف آخر اصرار نورزید، مدام از بیماری و غم و غصه تان حرف نزنید، در غیر اینصورت بزودی دوستی دیگر را از دست خواهید داد.

۱۳- همواره از قدرت سخن غافل نمانید بدین سبب حرف‌هایی نزنید که تحریک کننده باشد و بطور غیر مستقیم شنونده به کاری واداشته شود که به ضررش تمام شود. هرگز فکر منفی به خود راه

ندهید، چنین عادت‌ی کنترل ذهن شما را از دستتان خارج می‌سازد. ادامه‌ی چنین عادت‌ی از شما فردی وسواس‌گرا می‌سازد. ترویج افکار منفی نیز اثر نامطلوبی بر اطرافیان می‌گذارد بطوریکه موجب دوری دیگران از شما می‌شود. بنابراین برای در امان ماندن ذهن از پیامد ناخوشایند منفی بافی، می‌بایست با چنین عادت‌ی مبارزه کرد.

۱۴- جذابیت صحبت کردن با شما از دست می‌رود زمانی که حرف‌های تکراری بزنید. زیرا اینکار موجب خسته شدن ذهن شنونده می‌شود.

۱۵- اگر می‌خواهید ماجرای را تعریف کنید قبل از شروع صحبت سعی به تخیل در آوردن آن از ابتدا تا انتها نکنید. این کار باعث می‌شود بخوبی از عهده روایت آن برآیید بطوریکه مخاطب برای شنیدن روایتی دیگر از شما رغبت نشان می‌دهد.

۱۶- برای بدست آوردن نوبت صحبت عجله نکنید و اصراری نداشته باشید در آنکه همه سوال‌ها را در یک نوبت مکالمه، پرسید.

۱۷- لحن طبیعی صدای خود را حفظ کنید. لحن تو دماغی و یا نازک شده برای خود انتخاب نکنید. زیرا شنونده سریع به مصنوعی بودن آن پی می‌برد. به همین خاطر حس ناخوشایندی در وی برانگیخته می‌شود.

- ۱۸- برای تاثیر بخشی بهتر، لحن طبیعی خود را پرورش دهید.
- ۱۹- هنگام صحبت کردن شمرده سخن بگویید بطوریکه انگار دارید به زبان دیگری غیر از زبان مادری تان صحبت می کنید. این روش علاوه بر آنکه باعث می شود جملات را تا انتها ادا کنید همچنین موجب پرورده شدن لحن صدای شما می شود. رعایت این نکته به شخصیت شما قاطعیت می بخشد.
- ۲۰- برای بیشتر یاد کردن از شما، تکیه کلام هایی انتخاب و همواره در صحبت هایتان بکار برید.
- ۲۱- اگر هنگام تنبیه کودک، کمی صدای خود را بلند یا قوی کنید تاثیر بخشی آن بیشتر خواهد شد.
- ۲۲- گریه، داد زدن، سیگار، الکل، ماست، ترشی و برخی دیگر از خوراکی ها به تارهای صوتی لطمه می زند و صدا را خشن می کند. اگرچه تاثیر بخشی و جذابیت صدای کلفت بیشتر است لیکن موارد نامبرده موجب کاهش طول عمر تارهای صوتی می شود.
- ۲۳- در آسانسور و یا اتومبیل صحبت نکنید زیرا در این قبیل محیط های بسته آلودگی زیاد است.
- ۲۴- شنونده از آنچه که در سر شما هست خبر ندارد برای همین نصفه ابراز نظر نکنید زیرا مخاطب شما، نصف دیگر نگفته هایتان

را با داده‌های خود، کامل می‌کند. این کار احتمال بروز سوءتفاهم را افزایش می‌دهد.

۲۵- در انجام دادن یا ندادن فعالیتی به کسی اصرار نوزید. تعارف آمد نیامد دارد در اینکار نیز اصرار نوزید.

۲۶- از سحر کلام غافل نمانید بدین خاطر زیاد تحت تاثیر گفته‌های دوستان خود قرار نگیرید. پای صحبت بزرگترها بنشینید، تجارب آنها را بشنوید. در ارتقا سطح فکر خود کوشا باشید و تصمیمی بگیریید که به نفعتان باشد بطوریکه در حق کسی ظلم نشود.

۲۷- وقت خود را با پرگویی تلف نکنید.

۲۸- تاکیدی در درست بودن راه و رای تان نداشته باشید به یاد داشته باشید خیلی از عقاید شما با بالا رفتن سن، آن چنان تغییر می‌کند که شما را به خنده وا می‌دارد.

۲۹- حافظه‌ی شما کند می‌شود اگر هر دو عمل حرف زدن و فکر کردن را تواما انجام دهید. این کار نه تنها موجب حواس پرتی می‌شود بلکه از مهارت سخن وری شما می‌کاهد.

۳۰- برای افزایش طول عمر، کم و گزیده بگو.

صدای بلند و دوستی

هر چقدر نوزاد یا بچه بیشتر گریه کند تار صوتی او خشن می‌شود و از صدای کلفتی برخوردار می‌شود. از جمله دلایل کودکانی که جثه کوچک دارند ولی از صدای کلفتی برخوردار هستند گریه زیاد است. لکن این حالت جزو استثنا محسوب می‌شود. در اصل هر چقدر جثه فرد بزرگ‌تر باشد اندام‌های او نیز بزرگ‌تر است، به همین خاطر از صدای بلند تری برخوردار است. حال بیایید کلاس درسی را در نظر بگیریم که تعدادی دانش آموز کودک در آن درس می‌خوانند. با آمار گیری از دوستی این کودکان، معمولاً آنهایی که از نظر جثه هم قد و اندازه هستند با یکدیگر دوست می‌شوند. یعنی قد بلندها با همدیگر طرح دوستی می‌ریزند و کوتاه قدها با یکدیگر دوست می‌شوند. یکی از دلایل وجود چنین دسته بندی‌ای تفاوت صدا در کودکان است براسستی صدای بلند، تاثیر گذارتر از صدای ضعیف است. برای همین شنیدن صدای بلندِ قد بلندها، احساس ناخوشایندی در کودکان کوتاه قد برمی‌انگیزد. یکی از دلایل آن آزار اندام‌های شنوایی آنان است که نسبت به بلند قدها ظریف‌تر است. از طرفی ابهت صدای بلند، کودک را وا می‌دارد تا ناخودآگاه تابع چنین فردی شود. بدین خاطر او گرایش به دوری جستن از بلندها نشان می‌دهد. کودک با این تصمیم ناخودآگاه از تقویت حس کوچکی خود جلوگیری بعمل می‌آورد. لیکن در بزرگسالی، فرد کوتاه قد کمتر تصمیم به دوری جستن از بلندترها بنا به دلیل فوق می‌گیرد. بنابراین احتمال تحت تاثیر آنها واقع شدن صرفاً به

دلیل ابهت صدایشان وجود دارد. خیلی از مواقع چنین تاثیر پذیری ای، ناخودآگاه رخ می‌دهد بدون آنکه فرد دلیل آنرا در یابد. این مورد نه تنها در جدل‌های کلامی بلکه در رابطه‌ی دوستی اثر سوئی می‌گذارد. هر چه فرد کوتاه قد، بیشتر تحت تاثیر دوست بلند قد خود قرار گیرد سلطه‌ی او بر وی بیشتر خواهد شد. بدین ترتیب در این رابطه، قدرت تصمیم‌گیری از او سلب شده و حس ترس وی تقویت می‌شود.

چهارم

دوره آتی

زبان همواره در حال به روز شدن است و تا زمانی که آدم‌ها با زبان با یکدیگر صحبت می‌کنند هیچگاه چنین رخدادی متوقف نمی‌شود. کلمه‌هایی که کمتر مورد استفاده قرار می‌گیرند بتدریج نه تنها در محاوره استفاده نمی‌شوند بلکه در فرهنگ زبان مراجعه کنندگان خاص خود را خواهند داشت. اسامی، افعال، زمان‌ها، صفات، ضمائر همه و همه همواره راه تغییر و تکامل را طی خواهند کرد. در این راستا به روز شدن زمان با نزدیک شدن زمان‌ها بیکدیگر بر اساس نزدیکی افکار تحقق می‌پذیرد. ساده شدن زبان به مفهوم استفاده کمتر از عناصر موجود در زبان است. لیکن هر چقدر زبان ساده‌تر می‌شود به حجم فرهنگ نامه‌های موجود اضافه می‌شود زیرا ساده شدن، خود نیز قواعد خاص خود را به همراه می‌آورد.

کنترل فکر

ذهن و زبان تاثیر متقابل بر یکدیگر دارند هرگاه زبان دستخوش تغییر گردد تغییر ذهنی-روانی نیز رخ می‌دهد و بالعکس. در اوان پیدایش زبان تا مدت‌ها تاثیر این پدیده بر ذهن غالب بود لیکن در برهه‌ای دیگر تاثیر ذهن بر زبان پیشی گرفت و همچنان این جابجایی ادامه دارد. معمولا درک تغییر و تاثیر، توسط نسل بعد آسان‌تر صورت می‌گیرد. زیرا نمونه‌های عینی بیشتری در دسترس نسل جدید برای تحلیل قرار می‌گیرد. از مدت‌ها قبل، پیشرفت زبان در گرو پیشرفت علمی-ذهنی بشر قرار گرفته است. با چنین زمینه‌ای تغییر زبان به گونه‌ای پیش بینی می‌شود که در آینده، آدم‌ها صرفا به مکالمه ذهنی بپردازند. بدین ترتیب نه تنها از اهمیت مکالمه به شیوه امروز کاسته خواهد شد بلکه نفس "کنترل فکر" نمود بیشتری پیدا می‌کند. اگر توانایی خواندن فکر بطریق مکانیزه یا غیره رایج شود طبعا کسی مایل نخواهد بود تا افکار خام و قضاوت‌های عجولانه خود را در معرض خواندن قرار دهد. بعنوان مثال در این دوره که هنوز ترس از خوانده شدن فکر وجود ندارد، براحتی می‌توان دیگری را از طرز لباس پوشیدن تا سخن گفتنش در ذهن مورد قضاوت قرار داد. برخی اوقات افکار قضاوتی اشخاص از این هم فراتر رفته بطوریکه حتی آرزوی مردن یا کشتن مخاطب را خواهانند. در دوره‌ای که محاوره‌ی فکری رایج گردد طبعا برای این قبیل افکار، مجازات در نظر گرفته می‌شود. اگر تا به امروز فقط عمل بد فرد مجازات می‌شود در دوره‌ای دیگر شخص بخاطر داشتن افکار بد نیز مجازات خواهد شد. از سوی دیگر معمولا افراد قبل از انجام کاری و یا گفتن سخنی، در سر به افکاری

نظیر بکنم نکنم، یا بگم نگم هایی می‌پردازند. قاطعانه تصمیم نگرفتن یکی دیگر از عادات فکری غلط است که منجر به ایجاد و تقویت حس شک در ذهن می‌شود. لیکن در دوره‌ای که فکر ابزار کار شود دیگر شخص چاره‌ای جز دست کشیدن از این قبیل عادات غلط نخواهد داشت. زمانیکه کنترل فکر از واجبات زندگی بشر در آید آنگاه نه تنها حس شک از ذهن آدم رخت بر خواهد بست بلکه سایر حس های آدمی نیز دستخوش تغییر واقع خواهند شد.

توانایی مغز برای مکالمه ذهنی مانند مکالمه زبانی نیست. بنابراین چه از نظر کیفی و چه از نظر کمی این دو روش مکالمه، با یکدیگر تفاوت دارند. در مکالمه زبانی، اعصاب و اندام‌های قلب و مغز هر دو بکار گرفته می‌شوند لیکن در مکالمه ذهنی، غالبا اعصاب و اندام‌های مربوط به مغز بکار می‌آید و تنها در صورتی که شخص دچار احساسات ناشی از سخن شود دیگر اندام‌ها نیز مورد تاثیر واقع می‌شوند. با توجه به توانایی مغز، حجم مکالمات بدین روش، محدود و به حداقل میزان خواهد رسید. بواقع با چنین روشی، ذهن فرصت می‌یابد تا حدی آرامش از دست رفته خود را بدست آورد. به آرامش رسیدن ذهن بدان معناست که شخص بتواند از احساس‌های ذاتی و چندانگانه خود، مانند دوران اولیه زندگی بشر بهره برد.

نگارش پیشرو و رویت متن بجای خواندن متن

اگر انسان اولیه زنده شود و ما را زیر نظر بگیرد، حرکات ما برایش مانند فیلمی که تند شده، مینماید. واقعا حرکت دست و

پا و لبهای ما در مقایسه با او بمراتب بیشتر و تندتر شده است. حرکت بیشتر این اعضا برای کمتر از دست دادن زمان است. اگر در دوره‌ای "زمان"، مفهومی برای بشر نداشت در دوره‌ای دیگر این "زمان" است که آدم را بدنبال خود میکشد. از چراغ سبز سریعتر رد میشویم تا زمان سبز آن تمام نشود، ظرفها را سریعتر میشویریم تا زمان شروع فیلم مورد نظرمان نگذرد، تندتر حرف میزنیم تا حرفی ناگفته باقی نماند، زودتر از خواب بر میخیزیم تا دیر بسر کار نرسیم. تندتر مینویسیم تا از معلم عقب نمانیم.

هر چه از دوران اولیه زندگی بشر دور میشویم با پیشرفت تکنولوژی، نقش "زمان" در زندگی، مهمتر جلوه مینماید. "مهارت" در خواندن، نوشتن و شنیدن نیز از جمله پیامد چنین پیشرفتی است. چند عامل در "افزایش سرعت" خواندن، نوشتن و شنیدن تاثیر دارد. "مهارت" از جمله خصلتیست که موجب سرعت بخشی به موارد نامبرده می شود. معمولاً سرعت شنیدن و درک جمله‌ای بیش از سرعت خواندن و درک آن است. منتهی هر چه رو به جلو میرویم به عقیده مولف، سرعت خواندن نه تنها به سرعت شنیدن نزدیک میشود بلکه از آن پیشی خواهد گرفت. زمانی که نحوه خواندن به شیوه عکاسی نزدیک شود چنین سبقتی رخ خواهد داد. در این حالت توانایی ذهن آدم بحدی میرسد که گویی با چشم از متن عکس میگیرد و سپس با چشمان بسته بخواندن آن میپردازد. بواقع افزایش سرعت خواندن است که خوانش متن را به شیوه عکاسی نزدیک میسازد. در این حالت دیگر خواندن متن مطرح

نیست بلکه صرفاً رویت آن لازم است. طبعاً چنین روشی مزایا و معایب خود را از نقطه نظر سلامت جسم داراست. بعنوان مثال رویت و یا عکس گرفتن از نوشته و بلافاصله بستن چشم برای خواندن موجب بمباران نوری اعصاب و سلولهای چشم میشود و میتواند بعنوان مضرات چنین روشی در نظر گرفته شود.

سرعت حرف زدن، خواندن و شنیدن، از گذشته تا به امروز و در آینده همواره در حال افزایش است. چنین رخدادی هرگز متوقف نشده و نخواهد شد و از پیامد رشد زندگی بشر بشمار می آید. لیکن روند افزایش آن در مراحل از زندگی کند و تند شده است. آگاهی از چنین رخدادی و فراهم نمودن بستر آن، روند سرعت آنرا تسهیل میسازد. بنابراین هرگونه خلاقیت جهت افزایش سرعت موارد نامبرده در هر دوره ای ارزشمند بشمار می آید. ایجاد روشهایی برای رسیدن به این هدف قابل تامل است. یکی از راههای افزایش سرعت خواندن، چسباندن پسوند، پیشوند، علامت جمع به کلمه ی اصلی است. بعنوان مثال بجای آنکه بنویسیم "به حدی"، حرف "ب" به کلمه "حدی" چسبانده می شود (بحدی). از طرف دیگر در جمله ادای برخی از کلمه ها بعد از کلمات دیگر مشکل است. بیان کلمه "است" بعد از کلمه "حدی" مشکلتر از زمانیست که ایندو کلمه بیکدیگر بچسبد. برای این منظور حرف "ا" حذف و دو کلمه بدین صورت ترکیب میشوند؛ "بحدیست". بدین طریق هم انرژی کمتری برای بیان آن، متکلم صرف می کند و هم سرعت خواندن افزایش میابد. درست است که در این دوره صرفاً از چسبیدن حروف اضافه و برخی

دیگر از عناصر جزیی زبان که در گذشته نیز مرسوم بوده است میتوان صحبت بمیان آورد و از درستی آن دفاع کرد لیکن در برهه‌ای دیگر چسباندن دو کلمه اصلی و یا بیشتر بیکدیگر، ضرورتی اجتناب ناپذیر خواهد بود علاوه بر آنکه مخففها نیز جایگزین بسیاری از کلمات میشوند. بطور مثال جمله‌ای نظیر "من امروز به خانه دوستم می‌روم" در دوره‌ای دیگر احیاناً بدین گونه نوشته خواهد شد، "منامروز بخاندوستم میروم". برای اعمال تغییر، زمان آن باید فرا رسیده باشد. پیش بینی چنین تغییری دور از ذهن نیست بنابراین تا قبل از رواج آن با چسباندن عناصر جزیی زبان، بواژه اصلی میتوان بستر آنرا فراهم نمود تا وقوع آن تسریع گردد.

زبان صحبت کردن و دلایل آن

درست است که معایب حرف زدن بیش از حرف نزدن است لیکن تولید صوت از دهان، چندان خالی از منفعت هم نیست. به ارتعاش در آوردن تارهای صوتی و تولید صوت از دهان، موجب طنین در بدن می‌شود. ارتعاش حاصل از طنین، منجر به جرم زدایی عروق بدن می‌شود. ادیان مختلف از این خاصیت، یعنی ایجاد طنین در بدن، بهره برده اند. برای این منظور خواندن دعاهایی با صدای بلند و طنین انداز ابداع شده است. در برخی از دعاهای مزبور، نوع واژه‌ها و حروف جهت تسریع این امر، مورد انتخاب واقع شده‌اند. معایب صحبت کردن و دلایل مفروض بشرح زیر دسته‌بندی شده است:

- ۱- جلوگیری از تفکر تجسمی
- ۲- نزول سلامت جسم
 - ۱-۲ کاهش شنوایی
 - ۲-۲ اختلال ریتم قلب
 - ۳-۲ بروز سردرد
 - ۴-۲ تغییر در فشار خون
 - ۵-۲ کاهش کارایی حسهای ششگانه
- ۳- نزول سلامت روان
 - ۱۱-۳ ایجاد حس عشق و نفرت
 - ۲-۳ ایجاد حس شک
 - ۳-۳ ایجاد سوء تفاهم و بدبینی
 - ۴-۳ بروز افسردگی
 - ۵-۳ تشعشع امواج منفی (نفرت خشم کینه انتقام)
 - ۶-۳ دروغگویی
- ۴- تغییر زودرس چهره

تفکر تجسمی

در اوایل دوره پیدایش زبان، خلاقیت ابداع، لذت بکارگیری زبان و ارتقای آن منجر به تقویت تجسم انسان شد. از آن پس زندگی وی بگونه‌ای دیگر ادامه پیدا کرد. هر چند آدم، از زندگی توأم با آسایش و بی دغدغه‌اش جدا شد لیکن پس از آن رشد فردی-اجتماعی او در گرو تفکرش در آمد. در این راستا هر چقدر تجسمش بیشتر تقویت شد، پیشرفت فردی وی زودتر رخ داد.

رشد جمعیت و تعدد دیدار، بکارگیری گسترده از زبان، موجب شکل گیری عاداتی به نام "حرف زدن" شد. حرف زدن اعتیاد آور است و اگر شخص به اندازه روز قبلش حرف نزند احساسش جریحه دار خواهد شد. اعصاب تحریک شده، روز بعد تقریباً حول و حوش همان ساعت، دوباره خود را آماده مورد تحریک واقع شدن قرار می‌دهد - به دلیل خصلت عادت مغز (پاولف) - اما چنانچه تحریکی مشابه دفعه قبل رخ ندهد اعصاب آماده‌ی تحریک، سرکوب شده و شخص دچار افسردگی موقت یا دلتنگی می‌شود. از طرفی حرف زدن بی رویه، دشمن شماره یک تفکر تجسمی است. کسی که بیشتر حرف می‌زند کمتر گوش می‌دهد و همچنین کمتر فرصت فکر کردن پیدا می‌کند. این امر نه تنها امکان تفکر عمقی و همچنین ذخیره داده را از شخص می‌گیرد بلکه عادت نامطلوب مدام صحبت کردن در او تقویت می‌شود. چنین عاداتی خود دارای پیامد منفی است.

سخن گفتن و توانایی تفکر، رابطه‌ی معکوس با یکدیگر دارند. یعنی هر چقدر در سخن گفتن ماهر بشویم و بیشتر حرف بزنیم، کمتر به تفکر عمقی یا تجسمی می‌پردازیم. تفکر تجسمی به تفکری اطلاق می‌شود که موضوع مشخصی تحت شرایط مختلف مورد بررسی ذهنی قرار گیرد و چگونگی تغییر آن در حالات مختلف، تجسم و پیش بینی شود. هر چقدر فرد سریع‌تر مراحل مختلف تغییر را پیش بینی کند نشان دهنده مهارت متفکر در امر تفکر است. هر اندازه شخص راجع به پدیده‌ای و ارتباط عناصر آن به یکدیگر بیشتر فکر کند، آنگاه پرداختن به تفکر عمقی، عادت او

می‌شود. این طرز تفکر در طول زندگی با افزایش سن، دقت و تمرکز، تقویت می‌شود منتهی کسی که زودتر به چنین روش فکری عادت کند در رقابت‌ها، بروز خلاقیت و تحلیل مسایل، پیش خواهد بود. از طرفی تفکر عمقی خود نیز معایب خاص خود را داراست.

جایگزینی فکر تصویری با فکر حرفی

آیا انسان نخستین قادر بود در یک نوبت تفکر، پیش بینی چند مرحله‌ای راجع به موردی داشته باشد؟ فکر کردن، کاری انرژی بر است برای همین تا انگیزه‌ای قوی برای این کار وجود نداشت هیچگاه انسان نخستین به خودی خود به فکر کردن وا داشته نمی‌شد. نقش بستن خاطره در ذهن، رشد زبان و بعد دار شدن تصویر در ذهن بر اثر گسترش ارتباط، در آماده نمودن و سوق دادن ذهن به تفکر موثر بود. پس از آن هر چقدر ضریب تبحر فرد در زبان، افزایش یافت تفکر وی نیز دستخوش تغییر گشت. زمانی تاثیر زبان بر فکر آشکار می‌شود که به یاد بیاوریم آدم‌ها با کلمات فکر می‌کنند.

برای این منظور بیاپید حالتی را تجسم کنیم که در حال رانندگی در بزرگراه هستیم و قصد طی کردن مسیری را داریم ولی مسیر، چندان برایمان آشنا نیست. در این حالت در سرمان با خود حرف می‌زنیم و احتمالا چنین جملاتی را برای انتخاب مسیر مرور می‌کنیم؛ از "صدر" برم از "ظفر" پیام بیرون، از خیابان بزرگه... همچنان که با خود در قکرمان حرف می‌زنیم. احیاناً با کمی تاخیر نقشه راه را نیز در ذهن به تصویر می‌کشیم. در این مثال اگر هدف‌مان به یاد آوردن مسیر باشد، تجسم راه،

ما را زودتر به هدف مان می‌رساند تا آنکه ما به هر دو کار ذهنی یعنی هم تفکر کلمه‌ای و هم تجسمی بپردازیم. زیرا "فکر کلمه‌ای"، موجب بروز تاخیر در "فکر تصویری" ما می‌شود. درست است که مدت زمان چنین تاخیری کوتاه است ولی همین تاخیر کوتاه، زیان‌هایی در پی دارد. چنانچه تاخیر زمان موجود، مابین تفکر تجسمی و تفکر کلمه‌ای از بین برود آنگاه مسیر سریع‌تر انتخاب خواهد شد. بدین منظور، در این مثال ما به عمد شخص را هم در حال رانندگی و هم در حال فکر کردن درباره مسیر، قرار داده ایم چون در این قبیل مثال‌ها که هدر نرفتن زمان اهمیت دارد، ثانیه‌ها هم مدت زمان طولانی‌ای به حساب می‌آیند. برای همین در این مثال، اهمیت حذف تاخیر زمان مابین این دو نوع تفکر (هر چند جزئی)، بهتر مشخص می‌شود. با یک لحظه دیرتر تصویر شدن مسیر، احتمال رد کردن خروجی بزرگراه پیش می‌آید. بنابراین برای اتلاف وقت کمتر لازم است صرفاً به یکی از دو فکر بپردازیم. از طرف دیگر انجام هر دو فکر با هم به انرژی و تمرکز بیشتری نیاز دارد. بنابراین برای کمتر صرف شدن انرژی و دیرتر خسته شدن ذهن و همچنین کند نکردن کارکرد مغز، بهتر است خود را عادت بدهیم که صرفاً به یکی از این دو فکر بپردازیم.

فکر کلمه‌ای در مقایسه با فکر تصویری به دلیل عادت فرد به سخن گفتن، به انرژی کمتری نیاز دارد برای همین بیشتر افراد گرایش بدین شیوه فکر کردن دارند. در صورتی که فکر تصویری چون منتج به تفکر عمقی می‌شود به دقت، تمرکز و در نهایت هوش انسان می‌افزاید. با تجسم و فضا سازی خاطره در ذهن،

جزئیات بیشتری از خاطره به یاد می آید. فکر کلمه‌ای همچنین موجب کاهش تمرکز می‌شود و پارازیتی برای کارکرد مغز بشمار می‌آید. برای همین هنگام شروع کارهایی که نیاز به دقت و تمرکز دارد معمولاً فرد با ذکر "یا علی"، "برو که رفتیم" و سایر نقل‌ها در صدد دور کردن پارازیت‌های کلمه‌ای در سرش می‌شود. این تکیه کلام‌ها مانند رمزی هستند که با یادآوری آن، شدت تمرکز فرد افزایش می‌یابد. افراد معمولاً با توجه به اعتقاد و طرز تفکرشان برای تمرکز گیری کد مخصوص به خود دارند و هنگام شروع فعالیت، آن را به زبان می‌آورند. اشخاصی که بیشتر به تفکر کلمه‌ای پرداخته‌اند برایشان تفکر تصویری مشکل به نظر می‌آید و تا زمانی که مجبور بدین روش فکر کردن نشوند از آن پرهیز می‌نمایند. لیکن اگر از مزیت آن آگاهی داشته باشیم چنین طرز تفکری را عادت خود خواهیم ساخت.

کاهش ضریب شنوایی

قبل از آنکه صحبتی از آلودگی صوت به میان آید بهتر است بحث خواص مواد پیش کشیده شود. هر ماده موجود در طبیعت دارای نقطه شکستی است نقطه شکست بیشتر عناصر با انجام تست‌هایی در آزمایشگاه‌ها بدست آمده است. اگر ماده‌ای تحت تاثیر محرکی مورد کشش، فشار واقع گردد، ابتدا در شرایط مقاومت قرار می‌گیرد لیکن وقتی مقاومت آن از نقطه شکست تعیین شده‌اش بگذرد، ماده تغییر فرم دائمی خواهد داد. چنین اتفاق مشابه‌ای در مورد اعصاب انسان نیز رخ می‌دهد. منتهی

نقطه شکست عصب هنوز مورد محاسبه قرار نگرفته است. زیرا علاوه بر عوامل شیمیایی و ظاهری (کلفتی-نازکی) تاثیرگذار بر مقاومت عصب، عامل روانی نیز بر آن بی تاثیر نیست. برای همین تعیین نقطه شکست مشخصی برای عصب زنده یا قابل اندازه گیری نمی‌باشد و یا در چنان محدوده گسترده‌ای قرار می‌گیرد که امروز فاقد کارایی خواهد بود. حال که هنوز نتوانسته ایم نقطه شکست اعصاب اندام هایمان را مشخص کنیم تا خود را مجهز به سنسورهای هشدار دهنده نماییم بهتر است همانطور که در ادیان مختلف توصیه شده است از اصل تعادل در هر کاری بهره جوییم تا سلامت اندام‌ها در دراز مدت تضمین گردد.

چنانچه "حد تعادل" در بکارگیری از هر عضوی از بدن رعایت نشود مقاومت عصب از نقطه شکستش خواهد گذشت. اگر این اتفاق بیفتد، عصب خسته یا فرسوده دیگر تحریک پذیری کمتری نسبت به قبل خواهد داشت. بر اثر ادامه این روند یعنی عدم حفظ تعادل در تحریک اعصاب، روند پیری تسریع شده و بتدریج از ضریب کارایی اندام مربوطه کاسته می‌شود و زمانی می‌رسد که در اثر افراط در خستگی، دیگر عصب مزبور واکنش قابل توجهی در برابر محرک نشان نخواهد داد. افراط در حرف زدن و رعایت نکردن حد تعادل، موجب خستگی اعصاب مربوط به شنوایی و گفتاری می‌شود. شکستن سکوت و حرف زدن بخصوص با صدای بلند موجب فرسودگی اعصاب شنوایی و در نتیجه کاهش ضریب شنوایی می‌شود علاوه بر آنکه موجب سر درد نیز می‌شود. صدای فرد بمثابه آلودگی صوتی برای خویش تلقی می‌شود. هر چقدر

شدت صدا بیشتر باشد عارضه خستگی عصب زودتر رخ می‌دهد. از طرف دیگر عامل روانی نیز در بالا بردن ضریب مقاومت عصب موثر است. انرژی ناشی از لذت انجام کار و یا دیگر انگیزه‌ها موجب افزایش مقاومت عصب می‌شود در این حالت عصب دیرتر به فاز خستگی می‌رسد.

عادت و احساس دلتنگی

هرگاه اعصاب عضوی از بدن بر اثر هر نوع محرک، تحریک شود و واکنش نشان دهد، از آن پس اعصاب مزبور، دچار عارضه‌ای به نام عادت خواهد شد. بر این مبنا، عصبی که مورد تحریک واقع شده تمایل به تحریک دوباره در وقت مشابه پیدا می‌کند. لیکن چنانچه بموقع مورد تحریک واقع نگردد به شخص احساس خوبی دست نمی‌دهد. وقتی حرف زدن و بگوش خوردن صدا عادت بشود آنگاه نبود و یا کاهش حجم آن موجب می‌شود تا به شخص احساس دلتنگی دست بدهد. این احساس در اشخاص مختلف بستگی به عادات حرفی شان دارد. عادت حرفی بستگی به میزان حجم حرفی که فرد طی روز در ساعات مشخص می‌زند و یا صداها و همه‌هایی که می‌شنود دارد. بطور مثال اگر ساعات عادت به پر حرفی شخص را بر فرض از ساعت ده تا دوازده در نظر بگیریم چنانچه به دلیلی شخص مزبور در آن ساعات پر حرفی نکند به او احساس ناخوشایند دست می‌دهد. برای مثال بهتر، می‌توانیم از احساس دلتنگی ایکه در روز تعطیل به انسان دست می‌دهد یاد کنیم. چنین دلتنگی‌ای به دلیل کم شدن حجم صدا

و بگوش نخوردن سر و صدا به اندازه روزهای قبل است. نشنیدن صداهایی مانند تردد خودروها، رفت و آمد، و سایر صداهایی که در روز کاری تولید می‌شود و گوش بدان عادت دارد، موجب بروز احساس دل‌تنگی می‌شود. همانطور که می‌دانیم روز تعطیل در کشورهای مختلف متفاوت است در کشور ما روز جمعه تعطیل است و در کشورهای اروپایی شنبه و یکشنبه تعطیل است. با این وجود مردم هر دو کشور از احساس دل‌تنگی غروب جمعه و غروب یکشنبه بیشتر از غروب روزهای دیگر شاکی و دل‌تنگ هستند. هنگام غروب علاوه بر تقلیل حجم صدا، غالباً دمای هوا نیز کاهش می‌یابد بدین خاطر اعصاب انسان همواره پس از غروب خورشید حساس‌تر می‌شود. دل‌تنگی روز تعطیل بویژه غروب آن با غروب روزهای دیگر قابل مقایسه نیست زیرا افت حجم صدا در روز تعطیل شدیدتر است. در این ارتباط، می‌توان از تغییر محل یا سفر کردن به دیار دیگر مثال آورد. در این گونه مواقع چنانچه جابجایی از شهر پر سرو صدا به شهر کم سر و صدا تر باشد به مسافر احساس دل‌تنگی بیشتری دست می‌دهد تا مسافری که از شهر کم سرو صدا به شهر پر سرو صدا تر سفر کرده است.

شنیدن صدای خود و مخاطب، و یا حتی همه‌مه محیط، عادتی برای حس‌های تحریک شده تلقی می‌گردد. بطوریکه اگر حس شنوایی دوباره به میزان حجم و نوع صدای عادت کرده‌اش، تحریک نشود به شخص احساس دل‌تنگی دست می‌دهد. از جانب دیگر احساس دل‌تنگی یا ناخوشایندی، حاکی از به آرامش رسیدن اعصاب تحریک شده است. زیرا این لحظه، نقطه عطف

آرامش اعصاب تحریک شده محسوب می‌شود. بطوریکه در این مرحله، عصب به بیشترین حد بازگشت به حالت اولیه خود می‌رسد. منتهی به دلیل وجود حس عادت، همچنان منتظر تحریک باقی می‌ماند. انتظار برای تحریک مجدد، احساس ناخوشایندی در فرد ایجاد می‌کند. بروز احساس ناخوشایندی موقتی است و بتدریج شخص به فاز ترک عادت می‌رسد. دیرتر و یا زودتر ترک کردن عادت، بستگی به شدت و حدت تاثیر محرک بر بدن دارد ابداع مثل "ترک عادت موجب مرض است" با بینش بر سختی ترک عادت ابداع شده است.

بدبینی، شک، سوء تفاهم

برخی مواقع حساسیت کلمات نزد گوینده و شنونده یکی نیست به همین خاطر منجر به سوء تفاهم مابین آنان می‌شود. این حالت موجب تقویت بیماری‌هایی نظیر بدبینی و شکاکی در روان می‌شود. جمله شنیده شده و مرور آن در ذهن، اثر مطلوبی بر روان ندارد. چه جمله‌ی مرور، از نوع محبت آمیز باشد و چه از نوع ناخوشایند. تداعی جملات مهرآمیز نه تنها موجب افزایش توقع شنونده از گوینده می‌شود بلکه ضریب حساسیت او را نسبت به فرد مورد نظر نیز افزایش می‌دهد. از آن پس با کوچکترین بی‌اعتنایی از طرف شخص مورد نظر، احساس دلخوری پیدا می‌کند. تاثیرپذیری شنونده یکی دیگر از مضرات سخن را رقم می‌زند. در این حالت شنونده تحت تاثیر کلام گوینده دست به انجام عملی می‌زند که به زیانش تمام می‌شود با وجودی که گوینده خود نیز

توقع چنین تاثیری را ندارد. حساسیت افراد به کلمات مشابه، یکسان نیست بنابراین برداشت اشتباه از سخن نقل، قابل توجه است. شک کردن به انجام دادن و یا ندادن کاری از دیگر عادات نادرست فکری-زبانی است. بواقع فکر کلمه‌ای از حس قاطعیت انسان کم و به حس شک و تردید وی افزود. در دوره‌ای که کنترل فکر، بمثابه ابزار در دست بشر در آید آنگاه او ناچار و با قاطعیت در رفع عادت نادرست خود یعنی تفکر کلمه‌ای تلاش خواهد کرد.

بروز عشق و نفرت در روان

همانطور که در فصل دوم اشاره شد شنیدن و یا مرور جملات خوشایند یا مهر آمیز منجر به ایجاد و یا تقویت حس هایی نظیر عشق و امید و تبعات آن در وجود انسان شد. از طرف دیگر مرور جمله های ناخوشایند موجب بروز احساس تنفر، خشم، کینه، انتقام و غیره در روان گردید. در هر حال برانگیخته شدن هر دو حس عشق یا نفرت، احتمال بروز تنش و اخلال در کارکرد قلب و مغز را افزون می‌سازد.

زنان با احساس‌تر از مردان

حس هایی نظیر خشم، نفرت، عشق، امید و نظایر آن در وجود، پس از پیدایش زبان و برقراری مکالمه مابین انسان‌ها تقویت شد. لیکن آیا بروز آن در زن و مرد یکسان است؟ با شناختی که امروز از جنس زن و مرد و تفاوت احساسی آن‌ها داریم صراحتاً جواب خواهیم داد خیر، آنان چنین احساساتی را به یک نسبت از خود

بروز نمی‌دهند. همان گونه که در فصل دوم اشاره شد (صفحه ۳۹) رابطه‌ی مستقیمی بین پرحرفی و قابلیت عشق و نفرت وجود دارد یعنی هر چه تمایل به حرف زدن بیشتر باشد شخص از قابلیت جذب و بروز عشق و نفرت بیشتری برخوردار است. بدین خاطر چون اکثر زنان پرحرف‌تر از مردان هستند بنابراین خصلت مزبور از جمله دلایل وجود عشق و نفرت بیشتر در نساء است. گذشته از آن گرایش زنان به گریه افتادن و یا خنده کردن بیش از مردان است. بنابراین احساساتی‌تر بودن آن‌ها دلیل دیگری بر وجود عشق و نفرت بیشتر در نهاد زن است. نه تنها اهداف مورد عشق و نفرت در ذهن زن و مرد متفاوت است بلکه پتانسیل حبس عشق و نفرت در وجود آنان نیز به یک اندازه نیست. برآورد شدت و حدت بروز چنین احساساتی توسط زن و مرد و مقایسه آن، وجود بیشتر این دو حس، در زن را دلالت می‌کند.

از بدن موجود زنده امواجی ساطع می‌شود که دارای بار الکتریکیست و امروز از آن بعنوان امواج مثبت یا منفی یاد می‌شود. منبع تغذیه‌ی این امواج، انرژی و گرمای درون بدن است. صحبت کردن و حرکت آرواره، نوعی ورزش بشمار می‌آید و به گرمای بدن و انرژی ساطع از بدن می‌افزاید. علاوه بر آن چنانچه احساس فرد بر اثر شنیدن کلام، جریحه دار شود گرمای بدن نیز افزایش می‌یابد. بدین ترتیب از جمله تاثیر زبان بر انسان، افزایش انرژی ساطع است. انرژی پس از تراوش از بدن شخص زنده در فضا انتشار می‌یابد طول مدت بقای آن بستگی به میزان اصطکاک دارد. برخورد انرژی به موانع سخت یا نرم (مانند دیوار نور باد صوت) و حتی تغییر ناگهانی میزان

دما، نور و صوت، ضریب اصطکاک انرژی را افزایش می‌دهد. در قدیم وجود چنین موانعی کمتر بود زیرا ساختمان‌های مرتفع وجود نداشت و یا میزان تولید گرما و سرما و حجم صوت به شدت و گسترش امروز نبود. برای همین اضمحلال یا تبدیل انرژی ساطع در دوران اولیه زندگی بشر دیرتر صورت می‌گرفت. بدین سبب مسیر انتشار و دوام آن طولانی‌تر بود. امواج مزبور از گرمای درون بدن نشأت می‌گیرند و به دلیل جریان حیات در موجود زنده همواره تشعشع انرژی بصورت هاله‌ای از بدن ساطع است. لیکن درجه انرژی ساطع، بر اثر محرک‌هایی افزایش می‌یابد و موجب شدت انتشار می‌شود. بعنوان مثال چنانچه گفت و شنود را نوعی محرک بدانیم آنگاه زمانی که شخص احساسش بر اثر تحریک حرفی برانگیخته شود، در بدنش گرمای بیشتری تولید می‌شود. منبع اصلی انرژی ساطع از بدن سوخت و ساز و گرمای موجود در جسم زنده است اما داده‌های ذهن بر جهت انتشار آن تاثیر می‌گذارد. معمولاً جنس مونت بدلیل برخورداری از حس عشق و نفرت فزون‌تر، بیشتر مورد تحریک حسی چه از نوع خوشایند و یا ناخوشایند قرار می‌گیرد. بدین خاطر از نظر کمی، احتمال انتشار امواج منفی از آنان به دفعات، بیش از مردان است. پوشش اندام‌ها موجب کاهش انرژی ساطع از بدن می‌شود و از قدرت تاثیر آن بر اطرافیان می‌کاهد. از جانب دیگر پوشش، مانند سپری از شدت تاثیر امواج بر بدن می‌کاهد. در ادیان مختلف استفاده از انواع کلاه برای روحانیون مرسوم است. با توجه به دانایی پیامبران و روحانیون و همچنین تعصب آنان در پیروی از دستورات دین، چنین سنتی تاکنون حفظ شده است.

فرار از دست فکر پرورده

یکی از دستاوردهای رشد صنعت، مرئی کردن مواردی بود که به چشم انسان نامرئی می‌نمود. کشف انواع انرژی، میکروب و باکتری از جمله این موارد است. با وجودی که این قبیل پدیده‌ها به چشم مردم قدیمی نمی‌آمدند لیکن این طور نبود که آنان از وجود چنین پدیده‌هایی بی‌خبر مانده باشند. انسان قدیمی قبل از ساخت ابزار آلات پیشرفته با حس کردن، به وجود این گونه پدیده‌ها پی برده بود. از دیگر موارد نامرئی، فکر باردار بود که آن هم نزد مردم قدیمی آشکار بود. ابداع اصطلاح‌هایی نظیر "دامادیت را ببینم" و "یا پیر شوی" و نظایر آن بیانگر وجود چنین بینشی نزد مردم قدیم است. در این دوره با ساخت ریزپردازنده‌هایی انسان توانسته است نه تنها فکر خود را تقویت کند بلکه بهتر از قبل به کنترل و پردازش آن پردازد. این کار باعث می‌شود تا فکر، بمنزله ابزار کار در آید. بدین ترتیب با حمل و یا نصب ریزپردازنده در بدن، فکر آدمی پرورده می‌شود. در این صورت نه تنها ابداع روش‌هایی برای کنترل فکر لازم می‌شود بلکه برای قرار نگرفتن در مسیر فکر مخاطب، تمهیداتی نیز ابداع می‌شود. بدین ترتیب تا قبل از ساخت پادزهر تکنولوژیکی، برای مصون ماندن از فکر پرورده، مغز انسان نیاز به حفاظت دارد. در آن صورت تمام راه‌هایی که به مغز منتهی می‌شود می‌بایست مسدود شود. بدین منظور احساس ششگانه آدمی برای عدم دسترسی به اعصاب مغز مورد پوشش قرار می‌گیرند. زمانی که انسان بطور گسترده از "فکر" بعنوان ابزار کار بهره‌گیرد دنیایی دیگر برای ما متصور می‌شود. دنیایی که این بار فراری ما باید از دست فکر فرار

کند. زیرا "فکر پرورده" با تحریک هر یک از حس‌های ششگانه، قابلیت دستیابی به اعصاب مغز را داراست. بعنوان مثال تحریک حس بویایی توسط فکر یکی از راه‌های دسترسی به اعصاب است. بواقع تحریک هر یک از حس‌های ششگانه آدمی راهیست بسوی راه یافتن به درون و واداشتن فرد به انجام هر خواسته‌ای. قبل از ساخت پادزهر برای آن آیا برای مصون ماندن از افکار باردار، خود را در محفظه‌ای مخفی خواهیم کرد؟ یا آنکه صرفاً با پوشش سر و صورت و بدن بتوان از تهاجم فکر مخاطب در امان ماند؟ در آن صورت احیاناً آدم‌ها از دستورات دینی در مورد پوشاندن سر و بدن، بیشتر پیروی می‌کنند. در این حالت دانایی پیامبران بیشتر آشکار می‌شود زیرا آنان بدون مجهز بودن به ابزار پیشرفته تنها با حس کردن به وجود چنین موارد تاثیر گذاری پی برده‌اند.

خواب دیدن در بیداری

انرژی ساطع از بدن در فضا انتشار می‌یابد و تا قبل از کمرنگ شدن، قابل جذب است. انتشار انرژی، شب هنگام به دلیل آنکه موانع فرسایش، کمتر است تقریباً بطور یکنواخت امتداد می‌یابد. لیکن انتشار انرژی طی روز به دلیل موانع بیشتر بر سر راهش بطور منقطع دریافت می‌شود. جذب انرژی یکنواخت با انرژی منقطع تاثیر متفاوتی بر ذهن جاذب دارد. انرژی‌های جذب شده توسط انسان قابل تعبیر هستند. اگر انرژی ارسالی یکنواخت باشد شکل و حجم آن برای گیرنده آشناتر به نظر می‌آید لیکن جذب انرژی منقطع چندان قابل تعبیر نیست. چنانچه طی روز، ناگهان

برای لحظه‌ای به یاد فردی بیفتید، یکی از دلایل این حالت انرژی منقطع ایست که به سمت شما (توسط آن فرد) انتشار یافته است و شما آنرا در همان لحظات جذب کرده اید. این حالت بمثابة خواب دیدن در بیداری است. در خواب شب، به دلیل موانع کمتر و همچنین تمرکز بیشتر گیرنده، انتشار انرژی بطور یکنواخت تری صورت می‌گیرد. چنین انرژی‌ای پس از جذب به شکلی نسبتاً پیوسته در ذهن گیرنده به نمایش در می‌آید. لیکن زمانی که انرژی بطور منقطع به فرد برسد احجامی مخدوش به ذهن راه می‌یابد بطوریکه گیرنده هیچ الگویی از آن در ذهنش پیدا نمی‌کند تا تصویر شخص آشنایی و یا جسم خاصی در ذهن او برجسته شود. بنابراین جذب انرژی ارسالی در خواب، بطور پیوسته تری صورت می‌گیرد بطوریکه انرژی جذب شده برای گیرنده، پس از انطباق ذهنی، قابل رویت و شناسایی می‌شود.

زمانی که حجمی از انرژی به ذهن جاذب نفوذ کند با الگوهای ذهنی فرد، مورد مطابقت قرار می‌گیرد. چنانچه الگوی مناسب آن حجم پیدا شود شکلی آشنا در ذهن ظاهر می‌شود. هر چقدر انرژی‌ها کامل‌تر به فرد برسند دقت الگوبرداری افزایش می‌یابد و تعبیر خواب آسان‌تر می‌شود. در غیر این صورت صرفاً از نوع احساسی که در خواب به شخص دست می‌دهد می‌توان حال و روز او را چندی پس از بیداری پیش بینی و خواب را تعبیر کرد. بواقع بیشترین استفاده‌ای که هر کس می‌تواند از رویاهای خود ببرد به یاد آوردن احساس خوشحالی، عصبانیت، اضطراب و ناراحتی ایست که در خواب به وی دست داده است. چنانچه شخص در رویای خود

دچار خوشحالی و یا عصبانیت شود احتمالاً چندی پس از بیداری دچار چنین حسی خواهد شد. اگر فرد در خواب خود را عصبانی ببیند پس از بیداری بهتر است جانب احتیاط را رعایت کند و یا بردباری بیشتر بخرج بدهد. میزان حساسیت فرد به نزدیکان، انواع حیوانات و نوع رخدادها، در تعبیر خواب وی تاثیر دارد. بدین لحاظ هر فرد تعبیر خواب مخصوص به خود دارد لیکن به دلیل قابل دسته بندی بودن روحیه آدمی می‌توان تعبیر کلی از خواب افراد ارائه داد. بعنوان مثال واقع شدن در مکان‌های پرجمعیت و یا جدید در رویا، حاکی از واقع شدن در چنین موقعیت‌هایی در روز پس از دیدن چنین رویاییست. بهتر است یادمان نرود، هر کس بهترین تعبیر کننده خواب و رویای خود است. برای کسب تبحر در تعبیر خواب می‌بایست هر روز پس از بیدار شدن، خوابی که دیده اید را به یاد بیاورید. برای به یاد آوردن بخش‌های بیشتری از خواب بهتر است پس از بیدار شدن قبل از آنکه پای خود را از تخت خواب به زمین بگذارید رویا را در ذهن مرور و یا یادداشت کنید. سپس با تطبیق حسی و یا رویدادی، با وقایعی که در آن روز رخ می‌دهد، بتدریج تبحر لازم در تعبیر خواب خود را بدست می‌آورید. کسب مهارت در تعبیر رویا موجب بروز اضطراب در فرد می‌شود بدین خاطر احتمالاً چنین مهارتی چندان مطلوب نباشد معذالک نمی‌توان منکر دیگر مزایای در پیش گرفتن چنین روشی شد. تغییر محیط زیست در طول زندگی بشر از جمله مواردی است که موجب تکه تکه شدن خواب‌ها شده است. برای همین دیگر خواب‌ها مانند ایام قدیم بسهولت تعبیر نمی‌شوند و مشاغلی نظیر خوابگزاری بر افتاده است.

تهدید سلامت انسان

از دیگر علل منفی بودن حرف زدن، بر هم زدن ریتم طبیعی قلب است. کیسه‌های هوایی بدن با نظم خاصی، پر و خالی می‌شوند. صحبت کردن، نظم این عمل را بر هم می‌زند. حتی اگر با صدای بلند و یا با عصبانیت صحبت نکنیم باز هم نفس کشیدن توأم با صحبت کردن منجر به بی نظمی عملکرد قلب می‌شود. تداوم این عمل موجب تضعیف قلب می‌شود. از طرفی سخن گفتن و تحریک حاصله از آن موجب کشش اعصاب ماهیچه‌های صورت می‌شود، بدین سبب چین‌هایی روی صورت نمایان می‌شوند. علاوه بر آن صحبت کردن، عصبانیت از سخنان شنیده شده، درگیری لفظی و موارد مشابه موجب تغییر فشار خون و دمای بدن می‌گردد. افزایش ناگهانی گرمای بدن باعث آسیب یا مرگ سلول‌هاییکه نتوانستند خود را با دمای جدید به یکباره سازش دهند می‌شود.

زبان دروغ

حدس می‌زنید اولین دروغی که انسان گفت چه بود؟ حتی اگر جواب این سوال را ندانید قبول دارید که دلیل اولین دروغی که آدم در دوران اولیه زندگی گفت، ساده‌تر از دلایل دروغی که امروز می‌شنویم بود. پنهان کردن خوراک و دروغ گفتن راجع بدان احتمالاً از جمله دروغ‌های انسان اولیه بشمار می‌آید. در پروسه‌ی رشد زندگی نه تنها آدم، بیشتر دروغ گفت بلکه دروغ‌ها بزرگ‌تر هم شدند. نقطه شروع دروغ‌گویی و نقطه اوج و همچنین نقطه

فرود آن در طول زندگی بشر، قابل دسته بندی تاریخی است. سخن، ابزار دروغ گفتن است از سوی دیگر، رمزگشای روان آدمی از جمله خواص سخن است. در واقع کلیدیست برای راه یافتن به درون. نفس خواستن خصوصا تعدد و تنوع خواسته که پس از رشد اقتصادی اجتماعی بشر، در وجود وی تعمیم یافت، تاثیر خاص خود را بر روحیه باقی گذاشت. درک روان فرد، بدون سر زدن عملی از او با بیان احساس و یا خواسته‌ای مشخص می‌شود. منتهی تمیز دادن خواسته‌های واقعی از خواسته‌های دروغین در وهله‌ی اول نیاز به هشیاری مخاطب و همچنین مهارت وی در زبان دارد. در واقع بیان هر خواسته‌ی واقعی یعنی یک قدم نزدیک شدن به روان مخاطب. ولی آیا شخص قادر است براحتی خواسته‌اش را بیان کند؟ تردید وی برای بیان شفاف خواسته‌اش از کجا نشأت می‌گیرد؟ تاثیر سخن تحقیر و مخالفت آمیز، شماتت و سرزنش، موجب آزرده‌گی می‌شود. به دلیل ترسیدن از روبرو شدن با این قبیل برخوردها و همچنین وجود ترس "از دست دادن"، آدمی تمایل به دروغ گفتن پیدا می‌کند. با تحکم سخن گفتن نیز اثر ناخوشایند در روان شنونده باقی می‌گذارد، بدین خاطر، خاطره ناخوشایند آن در ذهن، موجب ایجاد تردید در بیان شفاف خواسته‌ای و یا احساسی در آینده می‌شود.

همراه با رشد زندگی، نه تنها دروغ‌ها باد کرد و بزرگ‌تر شد بلکه به دلایل دروغ گفتن نیز افزوده شد. بعنوان مثال کمبود شخصیت و نداشتن اعتماد به نفس، ترس از چشم خوردن، فرصت طلبی و تحمیق دیگران از جمله دلایل دروغ گفتن است. عامل

ترس از چشم و همچنین ترس از دست دادن چیزی، کسی و یا موقعیتی مهم‌ترین عامل در تداوم و تقویت عادت دروغ‌گویی است. اگر زمانی انسان ناچار شود دست از دروغ گفتن بردارد در لیست رتبه "ترک دروغ"، دروغ بدلیل ترس از چشم و ترس از دست دادن چیزی آخرین رتبه و دروغ بدلیل ضعف شخصیت اولین رتبه ترک را بدست خواهند آورد. هر چه عادت به دروغ گفتن تقویت شود آنگاه میزان دروغ‌گویی بحدی می‌رسد که دیگر جای سخن راست و دروغ در زندگی فرد جابجا می‌شود. یعنی حتی در مواردی هم که گفتن دروغ ضرورتی ندارد ذهن فرد به دلیل عادت کردن به این روش، پاسخ دروغ را ترجیح می‌دهد. در این حالت، شخص ناخودآگاه به دروغ جواب دادن وا داشته می‌شود. دروغ مصلحتی دلایل خاص خود را دارد، این قبیل دروغ‌ها بیشتر بخاطر رعایت حال دیگران از جهات مختلف، بیان می‌شود. زبان دروغ و زبان تعارف در میان مردم سرزمینی که توانایی بیشتری در ابراز حس عشق و نفرت دارند بیشتر است.

دروغ گفتن، بیشتر مواقع موجب ناراحتی شنونده می‌شود. شنونده اگر دلیل دروغ گفتن مخاطب را ضعف شخصیت و یا ترس وی بداند آنگاه ناراحتی او کاهش می‌یابد. گذشته از آن دروغ مصلحتی، دروغ گفتن بخاطر داشتن رودربایستی (ترس) و دروغ گفتن بخاطر شوخی کردن از دیگر دروغ‌های قابل اغماض است. این قبیل دلایل برای دروغ گفتن، بعضی اوقات از ارج و قربی نیز برخوردار هستند و حاکی از دل نازکی دروغ‌گو است. لیکن اگر دلیل دروغ گفتن، تحمیق مخاطب به منظور منفعت طلبی و در آوردن چیزی از چنگ

طرف باشد دیگر دلیلی برای اغماض وجود ندارد. با پیشرفت دانش به نقطه فرود دنیای دروغ نزدیک می‌شویم. در این حالت اگر عمر دروغ گفتن بسر نیاید حداقل، شیوه دروغ گفتن عوض خواهد شد. برآستی نه تنها شیوه بیان دروغ تغییر می‌کند بلکه دلیل گفتن آن نیز کاملاً متفاوت با دلیل دروغ‌های امروزی خواهد بود. زمانی که فکر بعنوان ابزار کار در آید و خواندن فکر رایج گردد عمر دروغ‌گویی نیز بسر خواهد آمد. بدین ترتیب دروغ‌ها بتدریج کوچک و کوچک‌تر خواهند شد تا زمانی که دیگر موردی برای دروغ گفتن باقی نماند. در پروسه‌ی ختم دروغ، دروغ به شکلی متفاوت عرضه خواهد شد در آن صورت به نظر مولف، دروغ‌گویی احتمالاً با یک کلمه و یا تصویر یک شکل در ذهن، امکان پذیر شود. در دوره آتی یافتن روش‌هایی برای دسترسی به اعصاب مغز مستور شده، شکل دیگری از فریب و دروغ را به نمایش خواهد گذاشت.

تغییر چهره

چهره آدم دست نخورده‌تر باقی می‌ماند اگر هنگام صحبت کردن دچار هیجان نمی‌شد. کشیدگی اعصاب ماهیچه‌های صورت هنگام حرف زدن، داد زدن و اخم کردن موجب جابجایی ماهیچه‌ها و ایجاد فرورفتگی و چین روی پوست می‌شود. بروز احساساتی مانند خنده، گریه، و تعجب که خود با به صحبت در آمدن در روان تقویت شد، در جابجایی ماهیچه‌ها و تغییر چهره تاثیر گذار است.